

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام صادق عليه السلام
الهام گر علم شیمی

تألیف محمد یحیی الهاشمی
مترجمین : مرحومه دکتر شهلا زارعیان جهرمی
مهدی دانشیار

سرشناسه	: دانشیار، مهدی
عنوان	: امام صادق علیه السلام گر علم شیمی
تالیف	: محمد یحیی الهاشمی
مترجم	: شهلا زارعیان جهرمی
مترجم	: مهدی دانشیار
مشخصات نشر	: تهران، دانشیاران ایران، ۱۳۹۹
مشخصات ظاهری	: ۲۹۵ ص
شابک	: ۹۷۸-۶۰-۰۰۰۰۰۰-۵
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
رده بندی دیویی	: ۸۴۳/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	:

شناسنامه کتاب

نام کتاب:	امام صادق (ع) الهام گر علم شیمی
مترجم:	شهلا زارعیان جهرمی
مترجم:	مهدی دانشیار
مدیریت انتشارات:	روح الله گلستانی
ناشر:	انتشارات دانشیاران ایران
صفحه آرای:	گروه غوسافت
قیمت:	۲۵۰۰۰ تومان
نوبت چاپ:	اول/ ۱۳۹۹
شمارگان:	۱۰۰۰ جلد
قطع:	رقعی

مرکز پخش:

تهران، میدان بهارستان، خیابان مجاهدین اسلام

جنب روزنامه جمهوری

Payabook.com

تلفن: ۰۲۱-۷۷۶۴۴۴۱۷

فهرست

- ۱۰ پیشگفتار
- ۲۷ مقدمه ناشر
- ۲۸ معرفی جابر ابن حیان
- ۴۷ ریشه های علم کیمیا
- ۶۰ ظهور کیمیا در سرزمین های اسلامی
- ۱۰۷ کرواس و مساله جابر
- ۱۰۹ مصادر جابر
- ۱۱۰ تشخیص کتابهای خطی جابر
- ۱۲۰ علم میزان چگونه علمی است؟
- ۱۲۷ علم میزان و معمای تشکیل حیات
- ۱۳۱ تاریخ اسماعیلیه و تعالیم آنها
- ۱۳۴ تحلیل رسائل جابر در پرتو تعالیم مذهبی

۱۴۲

نقد آراء كراوس

۲۰۶

اخلاق فاضله

۲۷۷

نتیجه بحث

تقديم به:

ساحت مقدس ابا عبدالله امام جعفر بن محمد الصادق عليه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار:

همواره این سوال برای ما مطرح بود که وجود افراد دانشمندی چون علامه محمدتقی جعفری و علامه حسن‌زاده آملی و یا علامه جوادی آملی این علوم را از کجا کسب کرده‌اند؟ و چگونه است که ابواب علوم بر روی آن‌ها گشوده شد؟ و در کتاب‌ها و مقالات خود به نکاتی اشاره می‌کنند که تا به حال توجه هیچ کس بدان‌ها جلب نشده و به دروازه‌های علمی وارد می‌شوند که کسی بدان وارد نشده است و همین طور در مورد بزرگانی چون خواجه نصیر الدین طوسی و ابوریحان بیرونی این مسأله دیده می‌شود، با مطالعه و ترجمه کتاب گرانقدر "**الامام الصادق ملهم الکیمیا**" که توسط دانشمند معظم محمدیحیی الهاشمی دربارهٔ شخصیت جابر ابن حیان نوشته شده است تا حدودی به این پرسش جواب داده شد.

محمدیحیی در این متون اشاره می‌کند مجاورت و تلمذ جابر بن حیان نزد امام صادق علیه السلام و صفای باطنی و تزکیه نفسی که بر وجود جابر در اثر مجاورت با ناحیه

مقدسه امام صادق (علیه السلام) در وی ایجاد شده روح و نفس جابر را چنان مورد تأثیر قرار داده که ابواب حکمت بر روی او گشاده شده گرچه جابر علوم آزمایشگاهی و کیمیای قدیم را نزد دانشمندانی دیگر در شام و در اقصی نقاط بلاد اسلامی فرا گرفته ولی در تمام زوایای علوم و کتابهای وی سیمای تابناک امام صادق علیه السلام دیده می‌شود، و همین توجه و پاکی روح که به علت آن صورت گرفته و توجهات خاصه امام صادق (علیه السلام) به ایشان عامل شده ابواب حکمت بر روی وی گشاده شود، نه این که امام بر علم کیمیا اشراف نداشتند و یا بحثی نکرده‌اند، بلکه امام به عنوان یک ناظر بر کتب جابر نظارت می‌کرده و ارشاداتی را در قالب‌های مختلف به وی داشته است، اما البته اکثر نوآوری‌های جابر، بر اثر الهامات ایشان بوده است، و همین الهامات بوده که عامل شده که جابر همه چیز خود را از امام صادق علیه السلام بداند و کتب جابر از نظر علمی بسیار جلوتر از زمان خود گام بردارد به طوری که مورخین تاریخ علم اعم از "روسکا" و "کراوس" نتوانند بدرستی آن‌ها را تحلیل کنند یا اصلاً شخصیت جابر بن حیان را انکار می‌کنند و یاکتاب‌های وی را انتقال دانسته که در قرون بعد توسط

فرقه اسماعیلیه جعل و به ایشان منسوب شده است.

محمد یحیی الهاشمی با تیزهوشی خاص علمی خود پی به علت اشتباه این مورخان برده و علت اشتباه آنها را متذکر می شود.

محمد یحیی اشاره می کند این الهامات همیشه در تاریخ علم راه گشای بسیاری از دانشمندان بوده و بزرگانی چون انیشتین یا ماکس پلانک با توجه به روش شان در زندگی و سلوک اخلاقی و اجتماعیشان زمینه ای برای اشراق علم را در ضمیر خود به وجود آوردند و از سایر علمای زمان خود جلو افتادند.

به هر حال این کتاب می تواند الهام بخش پویندگان طریق علم باشد که علوم، نه فقط علوم الهی بلکه علوم تجربی نظیر علم شیمی و فیزیک هم علاوه بر کالبد علمی خود دارای روحی معنوی و اشراقی بوده و چهره ای در زیر دارد آنچه در والاستی.

این نگرش می تواند به نوعی روح علمی را به پیکر علوم تجربی بدمد و علوم تجربی را از یک علوم قراردادی صرف

به وادی علوم معرفتی وارد سازد، و این نوید را بدهد که می شود از همین ابزار علوم جدید معاصر در جهت تبیین جهان بینی الهی استفاده نمود.

جابر ابن حیان به عنوان یک عالم علوم تجربی و بنیانگذار علم شیمی می تواند بهترین اسوه و راهنما جهت، پویندگان علوم پایه باشد، و راه را بر طریقتگران راه حقیقت روشن و روشنتر کند که علاوه بر توجه به علوم تجربی و آزمایش و ممارست در آن می بایست برای گشوده شدن ابواب جدیدتر به تزکیه نفس و ارتباط با عالم ماوراء طبیعه همت گماشت. و به نوعی تداعی گر این است که چگونه می توانیم سیر آفاقی را با سیر انفسی هماهنگ کنیم.

روش جابر ابن حیان از نقطه نظر علمی بسیار نزدیک به، منش علوم دوران معاصر است چرا که راه جابر از روش قیاس و منطق قیاسی دور بود و در جای جای مباحث خود طبق روحیه حکمت جعفری که در ضمیرش بود، به عدم استفاده از قیاسات منطقی و استفاده از روش استقراء و آزمایش تأکید می کند و همین منش و روش جابر روح آزاداندیشی را در کارهای جابر به جریان می اندازد، برای پیدا کردن راه

حل، مسائل دست به فلسفه بافی بر اساس منطق نمی کند بلکه با تأکید به روش تجربی و استقرائی جواب مسائل خود را جستجو می کرد و همین منش بعدها در محمد بن زکریای رازی شاگرد مکتب جابر ابن حیان و ابن هیثم بصری خود را نشان می دهد.

محمد بن زکریای رازی که در جای جای کتب خود از جابر بن حیان به عنوان پیشوا و استاد خود نام می برد نیز در طرق علمی خود قیاس را مورد نظر قرار نمی داد و روش استقرائی را جایگزین آن کرده بود بدین لحاظ از سوی فرق معاندی چون اسماعیلیه مورد انتقاد شدید قرار می گرفت.

این معنی که علوم تجربی نظیر علم شیمی برگرفته از مکتب علمی چون مکتب امام صادق علیه السلام است از سوئی می تواند جوابگوی کسانی باشد که در دوران معاصر با تفکیک علوم به علوم اسلامی و غیر اسلامی و تفکیک طب به طب اسلامی و طب شیمیایی، زمینه انحرافی فکری در بین جامعه را فراهم نموده و نادانسته و جاهلانه اموری را به دین و اسلام نسبت می دهند که هیچ جایگاهی ندارد، این مساله که خود علم شیمی از مکتب جعفری سرچشمه

گرفته و توسط الهامات وی توسعه پیدا کرده و تولید شده است گویای این حقیقت است که این تفکیک‌ها، تفکیکی غلط و نادرست است و علم طب شیمیایی هم ریشه در مکتب جعفری و اسلامی دارد، و خود امام صادق در شکوفایی آن نقش ویژه ایفا نموده، به وجود آمدن داروهای مختلف کشف عناصر مفید گوناگون و ترکیب و تجزیه آن‌ها و ساخت مواد مورد نیاز از دستاوردهای این علم محسوب می‌شود، یکی از داروهای که در مکتب جابر بن حیان و امام صادق علیه السلام ساخته شد توسط محمد بن زکریای رازی، الکل بود، که در این دوران که دوران هجوم ویروس منحوس کرونا می‌باشد مهم‌ترین خدمت را برای نجات بشر انجام داد و تمام دنیا را مدیون خود نمود و بسیاری از داروها و روش‌های درمانی که بشر بدان دست پیدا می‌کند و بسیاری از صنایع و تولیدات بشر اعم از پتروشیمی، مهندسی شیمی و سایر موارد بر گرفته و سیراب شده از این چشمه بوده که بر شانه بزرگانی چون جابر بن حیان و محمد بن زکریای رازی استوار شده است.

علم میزان، علمی بود که شاید اساس اکثر کتب جابر بر محور آن قرار گرفته و دایر مدار آن سیر می‌کند.

همان طور که می دانیم ساینس یا علوم تجربی معاصر از زمره علوم محسوب می شود که بر اساس سه رکن استوار است. رکن اول مشاهده و آزمایش، رکن دوم محاسبه و ریاضیات و بالاخره رکن سوم نظریه پردازی و تحلیل آن علم، اگر این سه رکن دوشادوش هم بدون کم و زیاد وجود داشته باشند لاجرم این علم، در زمره ساینس قرار می گیرد، والا در زمره علوم دیگر است.

تجربه بدون محاسبه و ریاضیات، یا ریاضیات بدون مشاهده و تجربه و این دو رکن بدون تحلیل راه به جایی نخواهند برد و لا اقل جزو ساینس محسوب نمی شوند.

ساینس از نگاه تاریخی شاید علمی محسوب شود که ریشه در قرون معاصر و چند صد ساله اخیر داشته باشد ولی واقعیت این است که ریشه های این علم در تمدن ها و اعصار گذشته نیز قابل پژوهش و ارزیابی می باشد، یکی از منابعی که می توان ریشه هایی از این علم را در آن جستجو کرد، کتب و نوشته جات بنیان گذار علم شیمی یعنی ابو موسی جابر ابن حیان طوسی می باشد که در قرون اولیه اسلامی شاهکارهای علمی زیادی از خود به جای گذاشته

که وجود این شاهکارهای علمی در آن دوران مستشرقین را دچار حیرت کرده بود

به طوری که عده‌ای از آن‌ها، این آثار را از این‌که متعلق به این دوره باشد بعید می‌دانند، و عده‌ای شخصیت جابر را مجموعه‌ای از نویسندگان تلقی می‌کنند نه یک شخص حقیقی به هر حال فارغ از این بحث و جدل‌ها، در این آثار و نوشته‌جات که علم شیمی از آن ظهور پیدا کرده است ردپایی از یک روش علمی به چشم می‌خورد که با منش و روش علمی دوره معاصر مطابقت چشم‌گیری دارد این روش علمی را به نام علم میزان نام نهاده‌اند.

علم میزان، علمی بوده که ریشه در ریاضیات داشته و به نوعی طبق تعریف پژوهشگران مقدار و کمیت، کیفیات می‌باشد یعنی توجه کمی به کیفیات و دقت مقداری در محاسبه ماهیت‌های تشکیل دهنده عالم، که همه چیزش به مقدار و از روی حساب است.

در واقع علم میزان، حلقه و واسطه‌ای است بین عالم ماده اولیه و ماده ثانویه، مثلاً فرض کنید که دو عنصر بسیط چون اکسیژن و هیدروژن در طبیعت وجود دارند، اگر این

دو عنصر در شرایط فضا - زمانی خاص و انرژی‌های خاص به مقدار خاص در کنار هم قرار گیرند تبدیل به ماده‌ایی می‌شوند به نام آب " H_2O " که این ماده اخیر از لحاظ خواص و ساختار و شکل و ماهیت کاملاً با دو عنصر اولیه یعنی اکسیژن و هیدروژن متفاوت است، و با آن دو عنصر کاملاً فرق می‌کند.

علم میزان یعنی اشراف به این قضیه که با چه نسبتی و چه کمیتی و در چه شرایط این دو عنصر را باید با هم ترکیب کنیم تا تبدیل به آب شود، مشخص است که این دو عنصر در هر شرایط و هر فضا زمانی و هر مقداری قابل تبدیل به آب نیستند، پس علم میزان علم، داشتن این معادلات است.

همان طور که مشخص است برای هر ماده‌ای این نسبت‌ها و کمیت‌ها و موقعیت فضا - زمانی و انرژی متفاوت خواهد بود و هر کدام میزان خود را می‌طلبند، جابر ابن حیان این نسبت‌ها و کمیت‌ها و موقعیت‌ها را در علمی جدا به نام علم میزان بررسی می‌کند.

که به تعبیر وی، علمی باطنی در درون اشیاء است که

ممکن است در ظاهر مشخص نباشد چنانکه شما نمی‌توانی در ظاهر آب، یا ظاهر اکسیژن پی به این معادلات ببری و فقط با ممارست به تجربه و آزمایش و پژوهش می‌توان پرده از این اسرار برداشت.

به تعبیر جابر بن حیان در پس این ظاهر، باطنی وجود دارد، که آن باطن مکانیزم چگونگی ترکیبات و به وجود آمدن ظاهر را مشخص می‌کند، آن باطن از پیش طراحی شده و سازمان‌دهی شده است، و روحی است که در واقع در پس این ظاهر تجلی پیدا کرده است، این تعبیر جابر ابن حیان را می‌توان به مثابه تعبیر *possibility* در مکانیک آماری معاصر دانست، در مکانیک آماری، که این جهان را جهان احتمالات یا به اصطلاح *probolity* می‌داند، این‌گونه تعریف می‌کند که این احتمالی که در جهان با آن مواجه هستیم بر اساس یک امکانی سازمان‌دهی شده است مثلاً فرض کنید که شما تاسی را می‌اندازید، وقتی که شما تاس می‌اندازید احتمال دارد در هر انداختن یکی از وجه‌های تاس (مکعب) بالا بایستد یا [(۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶)] آیا احتمال این وجود دارد که شما تاسی را بیاندازید و (۷) یا (۸) بیاید؟ حتماً جواب نه، است چرا که مکعب شش وجه بیشتر ندارد و به

اصطلاح **pasibility** مکعب روی شش وجه قرار گرفته است.

پس به اصطلاح مکانیک آماری **posibity** قبل از **probolity** مشخص شده است همین اصطلاح **posibility**

به تعبیری شبیه همان علم میزان است یعنی اگر شما به **posibitiy** اشراف داشته باشید می‌توانید، به جهان احتمالات هم اشراف داشته باشید و یا به عبارتی جهان احتمالات ظهور جهان باطنی **posibility** است که در هر زمان به نوعی و گونه‌ای خود را نمایش می‌دهد، این همان حلقهٔ اتصال بین جهان ماده اولیه و جهان مادهٔ ثانویه می‌باشد، به تعبیر جابر ابن حیان این حلقه واسطه، محدود به جمادات نیست بلکه به نباتات و حیوانات هم گسترش دارد، و نه تنها با دانستن علم میزان می‌تواند انسان به چگونگی به وجود آمدن مواد مرکب دست پیدا کند، بلکه می‌تواند، حتی، نباتات و جانوران را هم به طور مصنوعی بدست آورد.

یعنی به تعبیر ابو موسی جابر ابن حیان انسان با دست‌یابی به علم میزان می‌تواند موارد را به هم تبدیل کرده و حتی گونه‌هایی از حیات را هم به وجود آورد.

یعنی به تعبیر جابری حتی حیات هم ترکیب عناصر

بسیط بانسبت‌ها و کمیت‌های خاص در شرایط فضا زمانی و انرژی مشخص است که در علم میزان نهفته است .

حتی تبدیل گیاهان به جانوران را هم تحت همین قاعده می‌داند، و به وجود آوردن عناصر حیات و حتی تبدیل آن‌ها به یکدیگر را بعید نمی‌داند و حتی ادعا دارد که وی به چنین علمی دست پیدا کرده و علم میزان مربوط به هر کدام از این موارد را بدست آورده است، یعنی به تعبیر دیگر این جهانی که بر ما ظهور دارد بر مبنای جهانی دیگر که در باطن وجود دارد که مبتنی بر معادلات و ریاضیات و کمییات است بنیان نهاده شده.

و این جهان ما در اصل بر ریل‌گذاری که آن جهان باطنی یا *posilyety* انجام داده در حال حرکت است و یک ریل‌گذاری اولیه توسط خدای عالم نهاده شده است که در بطن طبیعت موجود است و انسان می‌تواند با کوشش و آزمایش و تجربه و البته با تکیه بر تزکیه نفس و مجاهدات نفسانی و روحانی بدان اسرار دست پیدا کند و با دانستن آن اسرار، اساس تکنولوژی و فناوری را بنیان نهد.

این روش و متدی بود که در منش جابر و شاگردان مکتب

وی وجود داشت و وی را تا مرتبهٔ بنگذار علم شیمی بالا برد.

اهمیت به آزمایش و تجربه، عدم استفاده از قیاسات و استفاده از استقراء ریشه در تفکر خاص مذهبی وی یعنی تشیع دارد، علم میزان از اصطلاحی قرآنی گرفته شده که "و السماء رفعها و وضع المیزان" "ولا تسخروا فی المیزان" و تلمذ نزد پیشوای بزرگ شیعی امام جعفر صادق (علیه السلام) نشأت گرفته به گونه‌ای که خود در جای جای کتبش بدان اشاره می‌کند و تحت ارشادات معنوی و علمی سید و مولایش توانست به علم میزان و حتی میزان بسیاری از جمادات و گیاهان و حیوانات دست پیدا کند که در معالجه بسیاری از بیماران و تبدیل فلزات به یکدیگر از آن استفاده و استعانت می‌برد.

علم میزان و معمای تشکیل حیات

تشکیل حیات از جمله معماهایی است که از دیرباز تاکنون فکر بشر را به خود مشغول داشته و هر کس به ظن خود در صدد جواب دادن به آن بوده‌اند، چرا که در دوره‌های اولیه تشکیل منظومهٔ شمسی و زمین به رغم این که تا حدودی علم توانست به عناصر اولیه حیات نظیر اسیدهای آمینه و

گروهی از پروتیین‌ها دست پیدا کند ولی ترکیبات حیات به گونه‌ای است که از هزاران نوع اسید آمینه و پروتیین فقط بیست نوع خاص از این پروتیین‌ها یا ترکیبی خاص عامل به وجود آمدن حیات شده‌اند و این گزینش خارق العاده و متناسب و هوشمند، جایی برای تئوری‌های مادی را باز نمی‌گذارد و مادی‌گرایان با لفظ نمی‌دانیم خود را خلاص کرده‌اند و جالب این که به این نمی‌دانیم هم افتخار می‌کنند و در مقابل کسانی که می‌گویند ما می‌دانیم عنوان می‌کنند این نمی‌دانیم ما شرف دارد بر آن می‌دانیم که شما می‌گویید، شما از روی جهالت می‌گویید می‌دانیم ما از روی علم می‌گوییم نمی‌دانیم.

خوب این جنگ‌های لفظی است که بین دو گروه متاله و مادی‌گرا وجود دارد، گروه متاله با یک کلید این که خدا این گونه آفریده گمان می‌کنند که همه چیز را فهمیده‌اند و خود را از جواب دادن به معمای حیات فارغ می‌بینند و همین طرز جواب دادن‌های متالهاین عامل شده که مادی‌گرایان خطر مسدود شدن علم و باب پژوهش را از جانب آن‌ها احساس نمایند.

چرا هر جا که مجهولی وجود داشته باشد سریع بگوییم خدا آفریده راه حلی ساده و قانع کننده برای پیروانشان محسوب می شود.

به نظر می آید که هیچ کدام از دو گروه متاله و مادی گرا، به سر این معما پی نبرده اند و هر دو صنف جواب های برای این قضیه پیدا نکرده اند، چرا که حلقه بین ماده اولیه و ماده ثانویه که همان حلقه *positivity* به نگاه مکانیک آماری و یا میزان به تعبیر جابری است را در نظر نگرفته اند، بین ماده اولیه و ماده ثانویه حلقه ای به نام میزان قرار دارد، که همان *positivity* است یعنی، امکانی که از پیش تعریف شده که اگر در فضا و زمان مناسبی، فلان نسبت از مواد با هم ترکیب شوند با فلان مقدار عامل می شود که در ترکیب ثانویه، روح به وجود آید.

و به تعبیر ملاصدرای شیرازی از علمای قرن دهم هجری، حرکت جوهری یا به تعبیر علمای معاصر جهشی ژنتیکی عامل شود که جوهری به نام روح هم با ماده همراه شود، و با اصطلاح این روح ظهوری مادی دارد ولی بقای آن دیگر معنوی می باشد، حالا فارغ از بقای آن که بحثی مفصل

می‌طلبد که از حوصله این مقاله بیرون است، همین میزان عامل به وجود آمدن حیات می‌شود حتی این میزان را به گونه ای در رحم مادر، هرمون‌ها و سایر مکانیزم‌های بدن مادر رعایت می‌کنند تا ماده در حرکت تکاملی خود به موجود زنده تبدیل شود، گر چه علم کنونی به تعبیر "اروین شوردینگر" هرگز نتوانسته به این علم میزان دست پیدا کند، ولی در تعابیر حکمای اسلامی و علمایی چون جابر بن حیان بارها بدان اشاره شده و این امر را علمی دست پیدا کردنی و قابل تجربه آزمایشگاهی دانسته و حتی خودشان در قرن دوم هجری زیر نظر اساتید چون امام جعفر صادق (علیه السلام) ادعای دست پیدا کردن به آن و استفاده از آن در تکنولوژی و پزشکی آن روزگار داشته‌اند و این که مادی‌گرایان بخواهند از این مسأله سوء استفاده و در جهت تبیین جهان بینی خود استفاده کنند، به دلیل عدم آگاهی علمای متاله از سابقه علمی و میراث دانش خود در روزگاران گذشته می‌باشد.

در ترجمه این کتاب مرحومه دکتر شهلا زارعیان جهرمی دانشجوی دکترای علم شیمی دانشگاه یزد و از دانش‌پژوهان با معلومات و با تقوای مرکز نجوم آستان مقدس حضرت

عبدالعظیم علیه السلام را شریک قرار دادیم تا هم نامی از ایشان به یادگار ماند و هم به نام یاد ایشان این کتاب را به ساحت مقدس حضرت امام صادق علیه السلام تقدیم داریم. روحش شاد و یادش گرامی باد.

در پایان از عزیزانی که به هر نحوی مرا در ترجمه و چاپ این کتاب یاری کردند حجه الاسلام والمسلمین محمد تقدیری ریاست مرکز نجوم، دکتر هوشنگ شیرازی مدیر اجرایی انتشارات دانشیاران ایران، آقای روح الله گلستانی مدیر موسسه پایا بوک، سرکار خانم نرجس حسنلو تایپیست، خانم لاله اسلامی راد همسرم که در تصحیح متون و شرح بعضی آنها مساعدت نمودند کمال تشکر و قدر دانی رادارم. اگر اشکالی و یا ابهامی در ترجمه بود به پای قلت بضاعت علمی و متن دشوار کتاب بدانید، و ما را از آن مطلع سازید که در طبع های بعدی مورد اصلاح قرار بگیرد

من الله التوفیق

مهدی دانشیار

زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام

اردیبهشت ۱۳۹۹ (سال کرونا)

بسم الله الرحمن الرحيم

و سلام و صلوات علی محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین

مقدمه ناشر

زنده کردن نام جابر ابن حیان بنیان گذار واقعی علم شیمی در جهان اسلام و بزرگترین دانشمند عرصه علم در قرون وسطی ناخودآگاه ما را به سوی استاد و الهام بخش وی یعنی امام جعفر الصادق علیه السلام رهنمون می کند بدین لحاظ اداره "ارلاضواء" در صدد تجدید چاپ کتاب "امام صادق ملهم الکیمیا" شده بود گرفت پس این وظیفه را بر عهده واحد "دین و فرهنگ" آن اداره نهاد تا ضمن تصحیح مجدد کتاب تحقیق و تعلیقی هم بدان اضافه کرده و آن را با شیوه جدیدی برای خوانندگان فراهم نماید تا خواننده ضمن بررسی محتوای عمیق کتاب به اسناد و مأخذی که بدان استناد شده است نیز دسترسی داشته و بدون مشکل آن را مطالعه نماید.

و شکر و الحمد لله تعالی علی نعمه و هو ولی التوفیق

جعفر الوجیلی

اول رجب ۱۴۱۳. ۲۵ کانون الاول ۱۹۹۲ میلادی

معرفی جابر ابن حیان :

جابر ابن حیان در شهر طوس از توابع خراسان بدنیا آمد، پدر وی به قبیله الازد منتسب بوده و مدتی از عمرش را در کوفه زندگی می کرده است.

جابر در علومی چون فلسفه و منطق، طب و ریاضیات و نجوم دست داشت البته در علم شیمی شهره آفاق می باشد و بلاشک پیشوا و بنیانگذار این علم محسوب می شود و حتی گفته می شود این نام را وی بر این علم نهاده است.

جابر از جمله شاگردان امام جعفر صادق علیه السلام محسوب شده و از الهامات وی افاضات زیادی برده است.

ابن خلدوق در این مورد می نویسد " ... علم کیمیا از ابداعات جابر بن حیان محسوب شده و به طوری که این علم به نام علم جابر معروف بود ... "

و بر تلو صاحب کتاب کیمیا در علوم وسطی می نویسد:

"نسبت جابر به علم کیمیا همانند نسبت ارسطو است به علم منطق" و می گوید: بالحق که اسم جابر همچون

ستاره‌ای در آسمان علم و معرفت جاودانه بوده و درخشان خواهد ماند. "

از جابر بن حیان تألیفات فراوانی در زمینه‌های مختلف علوم به جای مانده که از آن جمله کتاب‌هایی با عناوین المیزان و السموم می باشد که از مشهورترین آن‌ها بوده و به زبان لاتین نیز ترجمه شده است، و همچنین آثار ارزنده‌ای در تکوین علم شیمی و معارف از وی بر جای مانده است که از یک انسانی که در قرون ۶ و ۷ میلادی زندگی می‌کرده بسیار بعید به نظر می‌سد که با چنین نگاهی کتابی را تدوین نماید

و این سوال را به وجود می‌آورد که وی چگونه در آن دوران به این حد از معارف دست پیدا کرده است؟ وبه نظر ما این نبوده مگر اینکه وی شاگرد امامی چون امام جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علیه السلام بوده و ارشادات و الهاماتی از آن ناحیه مقدسه بدو رسیده است.

مکتب علمی امام جعفر صادق علیه السلام :

همه ما می‌دانیم عصری که در آن زندگی می‌کنیم عصری

است که در آن علوم مختلف از فیزیک و شیمی و زیست، مکانیک و الکترومغناطیس گرفته تا ذرات بنیادین همه و همه به سرعت در حال توسعه است و عصر ما عصر، سرعت و زمان و سیر اطلاعات در عالم می‌باشد.

مسافت‌هایی که در گذشته در طول یک ماه و چند روز طی می‌شد در ساعت و دقیقه و ثانیه پیموده می‌شود. و اخبار از سویی به سوی دیگر زمین با سرعت نور مخابره شده و با یک چشم بر هم زدن منتقل می‌شود. به طوری که انسان کمال جوی، زمین را برای تاخت و تاز خود کوچک می‌بیند و تصمیم به تسخیر فضا گرفته است و بدین منظور دست به ساخت اقمار مصنوعی و سفینه‌ها زده است.

و شایان ذکر است که در این عصر ما، همواره پیرو و دنباله‌روی ملل غربی بودیم و تولید علم از آن کشورها به سرزمین‌های شرق سرازیر شده و مشرق زمین آن جایگاهی که باید در علوم داشته باشد ندارد.

و این حالت سبب شده که دست نیاز به سوی این جوامع دراز شده و علاوه بر ورود تکنولوژی راه برای ورود فرهنگ غربی هم به ملل شرقی باز و هموار شده است و

خودباختگی فرهنگی در ملل شرقی به چشم می‌خورد که از فرهنگ خود بیگانه شده و تمام قامت به احترام فرهنگ غرب ایستاده و گذشته خود را به کام فراموشی برده‌اند.

و از ضروری‌ترین ضروریات و از مهم‌ترین کارها در این شرایط این است که اتصال به فرهنگ گذشته و عظمت علمی خود را برقرار نماییم و ریشه‌های علوم را مورد مطالعه و تحقیق قرار دهیم و همان گونه که از پیشبرد علم بدست دانشمندان آلمانی فرانسوی و انگلیسی و روسی صحبت می‌کنیم از جابر بن حیان، محمد بن زکریای رازی، ابن هیثم، ابن سینا و بیرونی هم صحبت به میان بیاوریم.

و بدین لحاظ به خودباوری فرهنگی بین جوانان و به وجود آوردن اعتماد به نفس بین آن‌ها مبادرت ورزیم و بدان‌ها یادآور شویم این علومی که در حال حاضر میوه آن را می‌چیند بذرهایش را ما کشت کردیم و ریشه‌هایش در میان فرهنگ ما وجود دارد تا آن قدر خود را در برابر فرهنگ غرب، کوچک نشمارند و بدانند که آن‌ها هم حرفی برای گفتن داشته‌اند و در روزگاری گوی سبقت را از سایرین ربوده بودند.

چگونه می‌توانیم دوباره تمدن طلایی اسلامی را احیاء

کنیم؟ و روش پدرانمان عمل نماییم؟

برای ورود در این عرصه اولاً می‌بایست با تقوای خاص و وفاداری ریشه‌های این علوم که از نسلی به نسل دیگر منتقل شده را مورد بررسی و پژوهش قرار دهیم و ردپاهایی که در طول تاریخ به پشت هم قرار گرفته بیابیم و ثانیاً به بطون کتاب‌هایی که شاید در عصر حاضر خواهان چندانی ندارد ولی در روزگاری مرجع مراجعات مردم بوده دست پیدا کنیم تا اهمیت آن‌ها در عصر و روزگار خودشان و حتی در عصر حاضر آشکار شود. از جمله آن مسایل می‌توان به نکاتی که درباره چگونگی بوجود آمدن سنگ‌های معدنی در بیابان‌ها از نگاه ابن سینا و بیرونی مطرح شده و یا کیفیت ساخته شدن بلور توسط تیفاشی یا کشف گردش خونی توسط ابن نفیس، یا ساخت اتاق تاریک توسط ابن هیثم، و همانند آن‌ها اشاره کرد.

آیا می‌شود با اهمال و عدم پژوهش به گنج‌های این گنجینه دست یافت؟

از جمله آن بحث‌هایی که مورد علاقه تاریخ علم‌دانان حتی در غرب بوده، فهمیدن ارتباط بین امام جعفر صادق

می‌باشد البته تحقیق و پژوهش در این خصوص امری بسیار مشکل و دشوار است و شاید سوال خواننده این باشد که چگونه من به فکر این مساله افتادم؟

من روزگاری از جمله خبرنگار علمی یک خبرگزاری معروف در عراق بودم که در موضوع اخبار و گزارش‌های علمی و تاریخ علم و مسائل مربوط به آن گزارشات و مقالاتی را آماده می‌کردیم در این گروه خبری من از جمله کسانی بودم که در زمینه تاریخ علم شیمی پژوهش و تحقیق می‌کردم. و در این راه رنج فراوان برده و خون دل‌ها خوردم و اطلاعات فراوانی در حوزه علم شیمی از منطقه خاورمیانه جمع‌آوری نمودم و این علم را در زمینه‌ها و شاخه‌های متنوعی مورد کاوش و تحقیق قرار داده و معرفی می‌کردم.

من به این رشته علاقه وافری داشتم و در این کار سر از پا نمی‌شناختم و مرارت‌ها و سختی‌ها را تحمل و رنجها را به جان می‌خریدم و امید به آینده و اعتقاد ویژه‌ای به درستی کارم داشتم چرا که یک ژورنالیسم علمی هدفش شناختن و شناساندن علم به مردم و ترویج آن در قشرهای مختلف

در جهت ارتقای فرهنگ عمومی و اعتلای دانش جامعه و معرفی میراث گرانبهای گذشته به جوانان و نوباوگان در جهت برپایی دوباره تمدن اسلامی و ارتباط بین پژوهشگران مختلف در سطح جامعه و دانشگاهها با یکدیگر می باشد و در این راستا روز راحتی نداشتم و همواره در جهد و تلاش بودم چرا که مطمئن بودم که کار درستی می کنم و به دنبال کار مهمی هستم ولیکن طیش خریف عیش ربیع من را مورد حمله قرار داد و در اثر هجوم بدگویان و جریانات مخالفی که تا به حال هم از علت آن چیزی نمی دانم، زمینه اخراج مرا از آن خبرگزاری فراهم نمود و منجر به اخراج من شد و من با دلی شکسته و فکری فرسوده از آنجا بیرون آمدم.

بعد آن جریان در بغداد بودم که فکر این که کتابی دربارهٔ تاثیر امام صادق علیه السلام بر علم شیمی تألیف کنم و این تصمیم فروغی در وجود من به وجود آورد و خونی تازه به رگهای من دمید پس با شوقی مضاعف شروع به تدوین رساله ای در این خصوص و انتشار آن در انتشارات "حدیث الشهر" در سال ۱۳۲۹/۱۹۵۰ نمودم.

بعد از تدوین این رساله، تقدیر من را به سوی آلمان و

حضور در دانشگاه‌ها و مجامع فرهنگی آن کشانید.

کتابی به تازگی در آلمان توسط "جولیوس روسکا" به چاپ رسیده بود که موضوع آن رساله ای منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام "بود که از عربی به آلمانی ترجمه شده و با مقدمه و شروح و ملاحظاتی به چاپ رسانیده بود و من آن کتاب را در کتابخانه دوست عزیزم دکتر کارل لاهو در شهر بریمن در شمال آلمان دیدم و این کتاب نفیس را به همراه متون دیگری از روسکا که پیرامون خالد بن یزید را به من اهدا نمود.

در سال ۱۹۵۶/۱۳۳۵ طی مسافرتی که به شهر فلوانس از توابع کشور ایتالیا داشتم به انجمن دولتی تاریخ علم موسوم به گروه هشت سری زدم، زمینه فعالیت این انجمن پژوهش پیرامون اکتشافات مواد معدنی وعناصر در دوره اسلامی بود، جالب این بود که این گروه با توجه به شناخت جابر و کتابها و اکتشافات منسوب به او اصلا تا به حال این نکته به گوششان هم نرسیده بود که بین جابر و امام صادق علیه السلام ارتباطی وجود داشته است. و در نوشته جات موجود درانجا، بدان اشاره خیلی ضعیف و کم‌رنگی شده بود. در

سال ۱۹۵۷/۱۳۳۶ انجمن اتحادیه علمیه عربی بیروت اصرار بر این داشت که کتاب "دراسه روسکا" که منسوب به امام صادق (علیه السلام) است دوباره تجدید چاپ کنند و انتقادات موجهی نیز نسبت به طبع اول آن داشتند.

جستجو روی افکار امام صادق علیه السلام در تاریخ زندگی من بسیار جالب توجه و تاثیر گذار بود، همان طور که جابر در مسیر کسب دانش با مشکلات فراوانی روبرو بود من هم با مشکلات فراوانی روبرو بودم که به مدد عنایات قدسی امام علیه السلام قدرت روحی شایان توجهی گرفتم و با ثبات قدم فراوانی به کار خود ادامه دادم و با توسل به ساحت مقدسه امام کار خود را پیش بردم.

عنایاتی که از جانب امام بر من وارد شد و من را در هدفم ثابت قدم گردانید قابل مقایسه با انگیزه های شخصی در جهت پیش برد پژوهش هایم نبود .

چه بسا که انسان در امری در خود شور و شوق فراوان احساس می کند و وارد کار می شود و در راه آنقدر با مشکلات عدیده و جورواجور برخورد می کند که عملاً پیش برد کار متوقف و یا کند می شود. در این گونه جاهاست که

امدادهای غیبی و عنایات ویژه مدد کار انسان می شود و روح مرده را زنده و شوق بر بادرفته را احیا می نماید

و چه بسیار افرادی که من را به علت عدم هماهنگی با خودشان به باد انتقاد گرفتند و هیچ متوجه این قضیه نشدند که این من نیستم که باید با آنها منطبق و هماهنگ شوم بلکه آنها هستند که می بایست با من هماهنگ شوند. چطور وبه چه دلیلی خودرا بر حق و دیگران را باطل می دانند.

منظورشان از هماهنگی چه بود؟ آیا اطاعت بی چون و چرا را هماهنگی می دانند؟ یا از بالا نگاه کردن و کوچک پنداشتن سایرین آنها را وادار به هماهنگ کردن بقیه با خود کرده است؟ یا نه همین که فقط به راه آنها و منش و تفکر آنها قدم برداری با آنها هماهنگ هستی؟

و چه خوش گفت شاعر شیرین سخن:

و من لم یصانع فی امور کثیره
یضرس با نیات و یوطأ بمنسم
به نظر من که راه درست غیر از آن چیزی است که
اینها می روند.

ووای! بر همراهان دو رو که در ظاهر با تو همراه هستند ولیکن در باطن خنجر را تا دسته در کمرت فرو می کنند . خدا را شاهد می گیرم که من هیچ گاه در طول زندگی علمیم به صاحب علمی حسادت نکردم و به جز خیر و نیکی برای کسی نخواسته ام فلهم دینهم ولی دین

همین که بر من مشخص شد که سری از اسرار بر من کشف شده بار امانت سنگینی را بر دوش خود احساس کردم که کتمان آن جایز ندانسته و برخورد لازم دانستم که به بهترین وجه آن را به اهل علم عرضه کنم پس تصمیم به طبع دوم این کتاب گرفتم و در این مهم از روح پرفتوح امام علیه السلام یاری می خواهم و این کتاب را به ساحت مقدس آن امام همام تقدیم می دارم.

نگرانی هایی که در اشتغال من به تاریخ علم شیمی وجود داشت:

مجموعه مشکلاتی که در مسیر خود در این راه وجود داشت عبارت بودند از:

۱- تجربه گذشته من نشان داده بود که دست های داخلی

در جهت به تعطیلی کشیدن و متوقف کردن یک پروژه چگونه دست به کار شده و موجبات کندي حرکت و تعطیلی آن را فراهم می‌آورند.

۲- زیاده‌روی‌هایی که غربی‌ها در انتساب بسیاری از کشفیات به گذشتگان خود می‌کنند آنها کشف معدنیات و مواد مهم که هنوز بشر بدان نیازمند است را به گذشتگان خود بدون هیچ دلیل و مدرکی منتسب می‌کنند.

۳- سختی‌هایی که در راه رسیدن به این مقصود در راه علمی برای انسان وجود دارد.

به هر حال شوق وصال به حقیقت تمام این ناهمواری‌ها را برای انسان هموار می‌کند و چنان کمکی به انسان می‌کند که تمام این گردنه‌ها را یکی پس از دیگری طی کند روش‌های خروج از تنگناها را به انسان نشان می‌دهد.

و چه بسا که لمعاتی از درخشش حقیقت در فراروی انسان بر قلب انسان می‌تابد که راه و روش جدیدی را برای انسان می‌گشاید و صد البته که باید بستر اجتماعی هم برای این فعالیت آماده باشد چه بسا که بذر خوبی که در شوره

زار کاشته شود و هیچ محصولی از آن حاصل نشود. در این صورت سرنوشت یک محقق به کجا می‌انجامد؟ وجود یک شجاع و دلاور در خیل فرومایگان چه تاثیری دارد؟ و چون جامعه بدین علوم رقبتی نشان نمی‌دهد جزو علوم دسته چندم و مراتب پایین قرار گرفته و موجبات کنندی پژوهش و کار را فراهم می‌آورد. چرا که وقتی نفع مادی در جامعه‌ای اولویت باشد پس کارهایی که در آن معنویت فراوان ولی مادیات کمی وجود دارد محقر و کوچک شمرده می‌شود و نمی‌دانند که همین مسأله‌ای که آن‌ها آن را کوچک می‌دانند زمینه‌ساز روش‌های جدیدی در زندگی می‌باشد و بسیاری از تکنولوژی‌های معاصر بر آن استوار است و اگر تولیدی در علم صورت پذیرد از آن راه میسور است، پس با بی‌اهمیت جلوه دادن این علوم و نپرداختن و کوچک شمردن آن زمینه تولید علم را می‌بندد و بعد می‌گویند: "چرا دیگر نابغه‌ای در عصر ما ظهور نمی‌کند؟" و نمی‌دانند که سیاست‌های غلط خود آن‌ها منجر به وجود آمدن این فاجعه شده و این شوره زاری که آفریده‌اند، بستان‌ها و مزارع نبوغ را از ریشه خوشکانیده است.

۴- شناخت گنج‌های معدنی قدیمی

خوب این علم باید از مصدر معدن چیان مورد اعتماد سرزمین خودمان بدست آید که این کاوش‌ها خود مصدر علومى چون معدنیات و جغرافیا می‌شود.

لازم به ذکر است که علم شیمی یا همان کیمیا به مفهوم قدیمش تحول یک شی به شی دیگرى بوده و در این میان از سنگ‌های معدنی طبیعی، و انواع مواد شیمیایی صحبت به میان می‌آمده است و برای بحث در مورد کیمیا بالطبع در مورد این مسائل می‌بایست تحقیق و پژوهش زیادی صورت پذیرفته باشد.

مشخص است که غربی‌ها در این پژوهش‌ها گوی سبقت را از ما ربوده‌اند و به گنجینه‌هایی عظیم دست پیدا کرده‌اند.

مثلاً با کاوشی که در متون کیمیای ایرانیان انجام داده‌اند متوجه شده‌اند که نفت در چه قسمت‌هایی از ایران به وفور یافت می‌شود و این کشفیات یا مطالعه متون پهلوی بود که زردشتیان برای بنای آتشکده‌های خود از مناطقی صحبت می‌کردند که آن مناطق ستون‌های عظیمی از آتش افروخته

شده که نه خاموش می‌شود و نه از آب و باران و باد گزندى بدان نمى‌رسيد.

و يا پژوهشى در كتاب الهمدانى درباره معادن موجود در سرزمين جزيه العرب وجود دارد پس از اين مطالعات غربى ها به ان معادن پى بردند و زمينه استخراج آن‌ها توسط آمريكايى‌ها از اين سرزمين فراهم شد.

و ناپلئون در عصر خودش با دستيابى به همين كتب معادن و گنج‌هاى اطراف رود نيل را استخراج كرد و به تاراج برد.

۵- ممکن است در این میان تعدادی از کتاب‌ها و مراجعی هم باشند که فایده زیادی از آن‌ها حاصل نشود و به درد این دوره اصلاً نخورند اما از همين كتب هم می‌توان در راستای فهمیدن بعضی از اصطلاحات معادن قدیمی و موادی که استفاده می‌کردند بدست آورد و در پى بردن به مفاهيم بعضی از اصطلاحات قدیمی و نزدیک شدن به منظور مؤلف استفاده برد.

۶- اطلاعات خودمان را به صورت دسته‌بندی شده در مورد

نظریات قدما و طرق و روش‌های آن‌ها در کارهای علمیشان و سیر و تحول این نظریات تا دوره معاصر را مورد ارزیابی قرار داده و آن را بررسی کنیم.

از جمله مسائلی که علم کیمیا در جوامع اسلامی با آن مواجه بود این بود که بین دو مسأله قرار گرفته بود یکی تجربیات و آزمایش‌هایی که انجام می‌دادند و دیگری نظریات و باورهای فلسفی که به آن معتقد بودند و چه بسا که دومی بر اولی هم غلبه می‌کرد و نظیر علم شیمی کنونی نبود که فقط بر پایهٔ آزمایش و تجربه استوار باشد.

وایده‌های فلسفی گاهی آن‌ها را از جاده اصلی خارج و به سوی وادی دیگری سوق داده است و گاهی از نوشتن آزمایشات و تجارب خود در کتب ابا کرده و فقط به مسائل فلسفی بسنده کرده‌اند اما آنچه مشخص است این است که روند تدریجی در طول تاریخ بوده و در طول تاریخ بسیاری از اندیشمندان و بزرگان جهان اسلام در جهت زدودن زنجیرهای خرافات از اندیشه‌های ناب بودند. تا بتوانند، سره را از ناسره جدال نمایند تا منجر به میوهٔ جدید آن در عصر حاضر بشود. پس وقتی شما یک بنای باشکوهی از علمی همانند شیمی

می‌بینید باید بدانید که بر اساس پی مستحکمی بنا شده، و الا این بنا با این شکوه و عظمت خودنمایی نمی‌نمود.

اما آنچه پژوهش رابطه علمی بین جابر بن حیان پدر علم شیمی در قرون وسطی و امام جعفر صادق علیه السلام مشکل می‌سازد این است که مستشرقین که روی کارهای جابر کار کرده‌اند به صورت جدی بدین مسأله نپرداخته‌اند و به جملات و احادیثی اجمالی از قول امام علیه السلام بسنده کرده‌اند که محل صدور آن‌ها از امام مورد تأیید نیست و از طرفی منابعی که در این خصوص وجود دارد بسیار محدود و قلیل است مثلاً نسخه‌ای از کتاب الخواص که در کتابخانه تیموریه قاهره موجود است و از مرکز مطالعات تاریخ علم برلین از وجود آن مطلع شدم و تاریخ السموم که "کراوس" آن را به طبع رسانیده و بدون این که از مصادر و مراجع قبلی آن ذکری شده باشد و البته کتاب السمومی دیگری که ما بدان استناد می‌کنیم کتابی است که "هو لمیارد" استاد اول شیمی مدرسه "کلفتن" آن را جمع آوری و تدوین نمود یا عنوان "مصنفات فی علم الکیمیا للحکیم جابر بن حیان الصوفی" با مطالعه تمام آثاری که در این خصوص موجود است و با پژوهش در مکتب علمی امام صادق علیه السلام

و منزلت ادبی ایشان و تاریخ فکری آن دوره بسیاری از نقاط تاریک بر من روشن شد و مشکلات بر من آسان گردید.

نمی‌دانم در این امر می‌بایست در خور سپاس و تقدیر باشم یا این‌که در خور ملامت و تحقیر، کما این‌که در این راه از کاری که بدان عشق می‌رزیدم اخراج شدم و در راه پژوهش‌ها و مشکلات فراوانی را کشیدم؟ چرا باید علمی که ریشه‌های آن در بلاد اسلامی قرار دارد به نام کشورهای همانند آلمان یا انگلیسی و فرانسه دانست؟ علمی که متعلق به ما ملت شرقی است.

عده‌ای نمی‌خواهند که این حقایق به ما برسد و در صورتی که این حقایق به مثابه نور خورشید، آب یا هوا برای ما از ضروریات است و کسی حق منع ما را از آن ندارد، ولی افسوس که چنین است ولی تاریخ در جای عدل نشسته و حق را به حق دار می‌رساند چه بسیار ظلم‌ها و حق خوری‌ها را طول تاریخ وجود داشته و گذشت زمان آن را بر ملا کرده و هویدا نموده است.

مثلاً "لاوازیه" از پدران علم کیمیا که در انقلاب کبیر فرانسه به قتل رسید کسی که دوستش در رثایش گفت:

"تو کسی بودی که در یک لحظه تو را کشتند در صورتی که صدها سال طول می کشد که بزرگی چون تو پا به عرصه گیتی نهد"، در حق او گفتند: که این انقلاب ما به امثال تو احتیاج ندارد، و این طریقتگر راه علم را به کام مرگ کشیدند و مکاران و سیه چهرگان با اخلاق رذیله بر جان و مال و ناموس مردم مسلط شدند و با دو روئی خود را موجه نشان داده و در عوض در راه تخریب و هدم ملک و ملت کوشیدند.

آری تاریخ علم، با خون دل‌ها و مرارت‌ها نگاشته شده و خود لمعاتی از آن خون و دل‌ها را کشیدیم تا از اسرار و حقایقی پرده بردارم.

پس مبادرت به جمع آوری و تألیف کتابی چون الهامات امام صادق علیه السلام به جابر ابن حیان که طرفی ائمه‌ای از امامان دین و طرفی دانشمندی متخصص قرار دارد مستلزم اطلاع داشتن از اصطلاحات و علومى مختلف است، و قبل از پرداختن به خود کتاب به جاست که از عالم وارسته و فاضل علامه عبدالله السبیتی که از علمای کاظمین هستند یادی بکنم که مرا به پرداختن و کار کردن روی این کتاب تشویق و ترغیب نمود. پس قبل از شروع مباحث مقدماً

دربارهٔ کیمیای قدیم و نقش تفکر اسلامی در به وجود آمدن کیمیا پژوهشی را انجام می‌دهیم.

حلب ۱۹۵۰

ریشه های علم کیمیا:

در اعماق تاریخ با نگاه به تمدن کلونیان و مصریان باستان مشاهده می‌شود که آن‌ها به استخراج بسیاری از مواد از معادن مثل آهن و سرب و انتموان مبادرت نموده و دررنگ آمیزی‌ها از بسیاری از رنگ‌های گیاهی استفاده می‌کرده‌اند به عنوان مثال از نیله نباتی در رنگ آمیزی رنگ آبی و از حلزون فرفری برای رنگ آمیزی قرمز استفاده می‌کردند که مورد اخیر از کشفیات مردم فینیقیه بود، از جمله کارهایی که در مردمان قدیم می‌توان جستجو کرد، کارهای مصریان باستان بود که از موادی چون زاج و نمک و سایر مواد در مومیایی کردن اجساد مردگان خود استفاده می‌نمودند پس استفاده از صمغ‌ها و انواع سموم و داروها از مواردی است که حتماً توسط کاهنان مصری مورد استفاده قرار می‌گرفته است پس ریشه بسیاری از علوم در ملل شرقی و حتی علوم یونانیان به تمدن مصر باستان باز می‌گردد و التفات به این

تمدن برای بررسی ریشه‌های علوم در جهان از مسائلی است که باید حتماً مورد نظر قرار بگیرد. همان طور که به علوم فلسفی و عقلی که ریشه در یونان باستان دارد توجه شده و حق آن تا حد زیادی ادا شده لازم است که حق ریشه‌های علوم دیگر هم در سایر تمدن‌ها مورد ارزیابی و کاوش قرار بگیرد.

آنچه بدست آمده کلمه "کیمیا" از کلمه‌ای مصری به نام "سیمیا" اقتباس شده که معنی "سیاه" می‌دهد که بعضی آن را به معنی "زمین سیاه" تأویل نموده که حاکی از برکت و باروری زمینی خاص می‌باشد و عده‌ای این نام را اسمی رمزی به معنای "السرور الخفا" می‌دانند، و دلیلشان این است که قدما بعضی از علوم را منحصر به عده‌ای خاص دانسته و عموم مردم را شایسته دانستن آن نمی‌دانستند.

پس دست‌یابی به کیمیایی که در مشرق زمین مرسوم بود ما را در برابر دیوار بلندی از مشکلات قرار می‌دهد چرا که بسیاری از آن در قالب رمز و سر گفته شده که دست‌یابی بدان بسیار مشکل است.

ما می‌دانیم که اسکندریه از جمله مراکزی بوده که این

علم در آن رونق داشته ولیکن منبع اصلی این علم هنوز مشخص نیست، عده‌ای آن را منسوب به آشور و بابل یعنی تمدن بین‌النهرین می‌کنند و عده‌ای ریشه‌های آن را در هند و چین جستجو می‌کنند و تضارب آرای بسیاری در این خصوص وجود دارد.

اما شواهد حاکی از آن است که بین‌النهرین شانس بیشتری در انتساب این علم را به خود اختصاص می‌دهد چرا که یافته‌ها نشان از پیدا کردن شیشه‌هایی بسیار قدیمی در این منطقه دارد که از خاک رس و آهک تهیه شده‌اند و همچنین فلزاتی از سنگ‌های معدنی بدست آمده‌اند همچنین آشوریان فلز "الکبالتو" که همان کبالت معروف امروزی هست را به خوبی می‌شناختند و در رنگ آمیزی ظروف چینی از آن استفاده می‌کردند و یادگار رنگ کردن شیشه‌های آبی رنگ مورد استعمال قرار می‌گرفته است.

در پژوهشی که دو دانشمند آلمانی تبار به نام "تسیمرمان" و انگلیسی تبار به نام "کامبل تومبسون" در زمینه متون آشوری انجام دادند و تعداد از لوحه‌های خطی میخی که از آن‌ها به جای مانده ترجمه نمودند در این ترجمه‌ها عباراتی

دربارهٔ سنگ‌های معدنی و کیفیت استخراج آن‌ها به چشم می‌خورد، و همچنین وجود ظروف چینی مختلف آن زمان که در قبل از جنگ جهانی دوم در موزه برلین هم نگهداری می‌شد حاکی از رونق این دانش در این منطقه می‌باشد.

و اما کسانی که خاستگاه علم کیمیا را هند می‌دانند عنوان می‌دارند که در هند باستان، هندوان به ماده‌ای دست یافته بودند به نام "اکسیر حیات" که به آن "راسانیا" می‌گفتند و معنی آن در زبان سانسکریت "راه زندگی" می‌باشد که "راسا" به معنای "راه" و "یانا" به معنای "حیات" است.

در نظر ایشان علم الحیات یا علم تبدیل حیات گفته می‌شده است اما راه انتقال این دانش از هند به، ممالک عربی مشکلی است که هنوز حل نشده است.

جانسون اثبات می‌کند که کیمیا از چین به اسکندریه منتقل شده است و چنانچه نظر خود مؤلف هم می‌باشد این است که این علم می‌بایست ریشه‌ای چینی داشته باشد چنانچه در کتب قدیم چین که متعلق به ۳۳۰ سال قبل از میلاد مسیح بدست آمده است دیده شده که در موضوع فلسفه تائو و کیمیا نگاشته شده است و در مورد کیمیا به

کیفیت تغییرات در سنگ‌ها و کانی‌ها و اکسیر حیات اشاره شده است، ماده‌ای که می‌تواند حیات را جاودان کند و از مرگ جلوگیری نماید.

البته باید گفت یافتن این منبع چنین مشکلی از مشکلات ما را حل نکرد چرا که در هیچ یک از کتب عربی ما اشاره‌ای به این متون نمی‌بینیم، اما در مورد منابع یونانی، می‌توان این منابع را به دو دسته تقسیم کرد، دسته اول دسته فلسفه یونانی است که از بزرگانی چون سقراط و افلاطون و ارسطو نشأت می‌گیرد و در این مکتب کلاً این صنعت ابطال می‌شود و ارسطو و پیروانش در صدد انکار کیمیا هستند.

و فلاسفه‌ای تحت تأثیر این افکار بودند به "مدرسه ائنینیه" معروف شدند و دسته دوم مدرسه اسکندریه بود که می‌تواند در راستای تاریخ علم به ما یاری رساند چرا که در این مکتب در مواردی به کیمیا اشاره شده است و روش آن‌ها همان روشی است که بعدها دانشمندان اسلامی پیش گرفته‌اند، این مکتب ریشه در اندیشه‌های "زوسیموس" دارد که معاصر "فلوطین" بوده و مذهب نو افلاطونی بدان منسوب است، البته درست است که علم کیمیا البته به

معنی سیمیا از مکتب نو افلاطونی نشأت گرفته است البته باید متذکر شد که خود این علم به دو بازه تقسیم شده است، یکی بازه تجربی و دیگری بازه نظری که شدیداً به فکر و الهام شرقی وابسته است و این دلیلی بوده است که چرا این علم آن قدر مورد علاقه جماعت صوفیه و متدین شرقی قرار گرفته است، و همین دلیل هم برای گرایش آنها به مکتب نو افلاطونی بوده چرا که مبتنی بر اشراق و الهام و فیض است.

بدین واسطه است که در دوره اسلامی جابر ابن حیان نیاز شدیدی به یک مرشد روحی قوی داشته است چرا که این فن با توجه به تعریفی که داشته است خودش مولود یکی فیضی بدین گونه بوده است.

در حقیقت این جدایی که امروزه بین دین و علم ایجاد شده در قرون گذشته چنین تفرقی وجود نداشته است.

علم از نظر گذشتگان عبادت محسوب می شده و مقصودی معنوی به همراه داشته نه مادی و آن چیزی بوده که به واسطه آن پی به سرخلقت و حقیقت اشیاء می بردند و انتهای آن رسیدن به علت العلل است که آن خدای سبحان است.

و این طرز فکر نه تنها به دوره اسلامی بلکه، فکری بود که به کاهنان مصر باستان و آشور و بابل و سایر روحانیون شرقی باز می‌گشت، و ریشه این علم به فیض ربانی و اشراق به نفس صورت می‌پذیرفت پس لازمه آن این بود که شخصی که در این سیر گام بر می‌دارد به شدت مذهبی و عاری از رجس و آلودگی باطنی باشد و این طهارت قابل دست یافتن نبود مگر این که در راه معنویت گام بردارند.

پس وقتی که اثبات شد که کیمیا در دوره اسلامی ریشه در الهامات روحی دارد، بدون شک می‌توان آن را امری شرقی و متعلق به مردم مشرق زمین دانست که این امر در علوم آن‌ها امری لایتجزی بوده است که غرب از شرق آن جنبه مادی علم را اقتباس کرده و آن جنبه روحانی آن را فراموش کرده و یا به کنار گذاشته است و شاید به خاطر آن بوده که آن را نفهمیده و یا آلوده به چیزهایی نظیر سحر و جادو شده بوده است و به آن‌ها آن لمعات زلال و پاک آن نرسیده است بدین لحاظ است که در طول پیشرفت این علم به دلیل همراه نبودن روح معنوی حاکم بر آن گام به جایی نهاده که دست به ساختن ابزار آلاتی جهنمی در جهت نسل کشی بشر بدون هیچ رحم و شفقتی نموده است.

پس ریشه‌های کیمیا را می‌بایست در مکتب اسکندریه در فلسفه نوافلاطونی جستجو کرد و بعد از آن می‌بایست پی آن را در منابع شرقی و مسلمین گرفت.

قابل ذکر است که "زوسیموس" که در زمان فلوطین زندگی می‌کرد، در دوران خود با بسیاری از کاهنان مصری مباشرت داشته است و شاید گمان بدان رود که این علم از طریق کاهنان مصری به وی ارائه شده باشد.

ما نتایج بدست آمده را به دو نتیجه خلاصه می‌کنیم:

اول این که اولین منابعی که از کیمیا به دست آمده از مصر بوده و آن چه که در متون دوره اسلامی هم دیده می‌شود تقریباً شباهت بدان دارد و آنچه که متوجه می‌شویم آن است که متونی که در اسکندریه در این خصوص وجود داشته هم متأثیر از مصریان بوده است.

دوم این که چون علمی که مربوط به امور سحر و جادو می‌شده است در اختیار کاهنان بوده و چون در اسکندریه مکتب نوافلاطونی گرایش به این نوعی علوم زیاد بوده است می‌توان علم کیمیا را به لباس یونانی ولی روحی شرقی در

آن مشاهده کرد.

این علم در دوره اسلامی به مدت‌های طولانی بین صوفیه جریان داشت و بعد از آن در سرزمین‌های اسلامی رابطه بین مجتهدین و متصوفه رابطه‌ای خوب و علاقه شدیدی ایجاد شد و این ارتباط به گونه‌ای بین امام جعفر صادق علیه السلام و جابر هم خود را نشان می‌دهد. بله ما توانستیم بسیاری از مشکلات و معضلاتی که در تاریخ علم وجود دارد حل کنیم ولیکن باید اعتراف کنیم با نگاه کردن به کتب جابر که اول نمونه علم کیمیا در دوره اسلامی است علاوه بر رهایی از اسکندریه و مکتب نوافلاطونی و مصر، رگه‌هایی دیگر نیز دیده می‌شود که باید ریشه‌یابی شود در حقیقت ما هنوز نتوانسته‌ایم به کنه ریشه‌های این علم دست پیدا کنیم و نمی‌دانیم در واقع چه کسی اهتمام بدان پیدا کرد که اوقات خود را در ترکیب و تقطیر و تبلور و تحلیل و سایر عملیات شیمیایی بگذراند.

حقیقت این است که بنیان‌های علم شیمی و آزمایشگاه‌های مربوط بدان علم، ریشه در ملل غربی ندارد و علی‌رغم وفور شیمی‌دانان، کسی به دنبال این ریشه‌یابی

نبوده است و از قبال دولت‌ها هم اهمتامی بدین کار دیده نمی‌شود بدین لحاظ این ریشه‌ها در عمق تاریخی کتمان شد و ما از جمله دانشگاه‌های دولت‌های اسلامی و اتحادیه علمی کشورهای اسلامی و جمعیت تاریخ علوم در مصر و جمعیت علوم سوریه تقاضا داریم که بدین کار همت گمارند، و بیشتر انتظار ما از "یونسکو" می‌باشد که اکثر ملل متمدن دنیا در آن عضویت دارند که سعی و تلاش خود را در جهت کشف نقاط مبهم تاریخ علم به کار گیرد.

اسلام به کسب علم سفارش می‌کند.

اگر بخواهیم به تاریخ علم در سرزمین‌های اسلامی بپردازیم می‌باید این بازه را محدود به بعد از بعثت خاتم النبیین محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله) کنیم، با فروزان شدن دین محمدی (صلی الله علیه وآله) در سرزمین حجاز، این دین نهضت، فرهنگی عظیمی را در جهان به راه انداخت و پس از آن در سرزمین‌های ایران، عراق، سوریه، مصر و هند گسترش پیدا کرد و هیچ سرزمینی نبود که اسلام بدان وارد شود و مهد علم و اندیشه و تفکر نگردد و لازم نیست از تأکید اسلام از قرآن تا روایات در مورد اهمیت علم و تحصیل

دانش شاهدی بیاوریم چرا که به هر کسی که دستی بر تاریخ علم دارد این موضوع واضح و بدیهی محسوب می‌شود. قرآن کریم نه تنها به علومی تأکید دارد که به عنوان علوم دینی محسوب می‌شود بلکه به علوم طبیعی و اهتمام بدان هم اشاراتی دارد نظیر آیه کریمه "الْم تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ، وَمِنَ النَّاسِ وَالْدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ"

این تأکیدات دین مبین اسلام به علم زمینه را فراهم ساخت که مسلمین در علوم مختلفی چون لغت، ادبیات و فقه و اصول و همچنین علوم طبیعی گوی سبقت را برابند و پرداختن به هیچ یک از علوم آنها فارغ از پرداختن از دیگری نمی‌کرد.

هر چند به نظر می‌آید که پاره‌ای از علوم را از ملل دیگری اخذ کرده باشند ولی در آن توقف نکردند بلکه باب‌های متعددی را در آن علوم گشودند و علاوه بر ترجمه ابداعات و اکتشافات فراوانی را به جهان علم ارزانی داشته‌اند.

از شواهد تاریخی بر می آید که در زمان بنی العباس خلفا به کسانی که کتب سایر ملل را به زبان عربی ترجمه می کردند عطایا و هدایای درخوری عطا می کردند، عده‌ای عصر ترجمه را از زمان مأمون می دانستند ولیکن شواهد تاریخی این عصر را تا زمان خلیفهٔ اموی، عمر بن عبدالعزیز عقب می برد، گرچه آنچه مشهود است، در زمان عباسیان این صنعت رونق افزون تری داشته است این نهضت ترجمه، نهضتی عظیم بود که علوم غربی و غیر غربی را به زبان عربی باز می گردانند در این دوران معاصر، متأسفانه علی رغم پیشرفتی که در صنایع مختلف صورت پذیرفته همهٔ علوم را نتوانسته‌اند به زبان عربی در کشورهای اسلامی تدریس کنند و یا همهٔ کتب را به این زبان برگردانند - علی رغم این که این کار در ایران به طور قوی انجام شده و تمام علوم غربی در دانشگاه‌های ایران به زبان فارسی تدریس می شود - و این به دلیل سلطهٔ سیاسی و استعماری غرب بر ملل عرب منطقه است.

به هر حال در اسلام تعدادی از علوم غیر معروفی که در قبل نبود نظیر ریاضیات در رشته‌های مختلف و نجوم و جغرافیا و طب و زیست جانوری و گیاهی و زمین شناسی و

کانی‌شناسی در رشته‌های مختلف بوجود آمد.

این علوم قبل از اسلام در ملل متمدنه چون روم و ایران رواج داشت ولیکن بعد از اسلام شاهد رواج آن‌ها در ملل اسلامی هستیم.

از جمله این علوم می‌توان به علم شیمی اشاره کرد که قبل از اسلام در مکتب اسکندریه شکل گرفته بود و وارد سرزمین‌های اسلامی چون ایران شد و بعد از آن دوباره و در آن رشد و نمو پیدا کرد و دوباره به سرزمین‌های غربی رفت چنانچه "الکساندر فون هومبولت" یکی از نویسندگان تاریخ علوم غربی در کتابی مشهور به نام "کوسموس" از تأثیرات مسلمین و ایرانیان بر علوم می‌نویسد: "اعراب که از قبایل سامی محسوب شده و دوره‌ای در وحشیت و بربریت به سر می‌بردند - در سایه اسلام و تمدن ایران - زمانی بر سرزمین‌های اروپا مسلط شدند و علوم فلسفه یونان و سایر علوم را از آن‌ها اقتباس کردند و به رغم اقتباس این علوم از یونان، روش‌ها و ابتکارات زیادی را بر آن افزودند به طوری که با آن چیزی که از یونان گرفته بودند بسیار متفاوت بود." ولیکن در میان علوم، علم کیمیا از جمله علمی بود

که به سحر و جادو آمیخته بود و روح فلسفی خاصی بر آن حاکم بود که در جهت انقلاب عناصر و تبدیل جوهر آن‌ها به یکدیگر در آن جاری بود و خالی از غموض و ابهام نمی‌نمود و کیفیت ظهور این علم در بلاد اسلامی معضلی است که بدان رسیدن از جمله مشکل‌ترین مسائل تاریخ علم محسوب می‌شود، به گونه‌ای که بتوان ضمیری علمی، بدان روشن و متقاعد شود.

ظهور کیمیا در سرزمین‌های اسلامی

"اشبنجلر" در کتاب "سقوط غرب" می‌نویسد:

"در اسلام روحیه‌ای خاص نهفته است که آن روحیه سبب بالندگی علمی چون ریاضیات شد در اسلام علاوه بر ظهور به باطن و سر و اسرار درونی عدد هم توجه ویژه می‌شد و این نگرش و کاوش در اسرار اعداد منجر به وجود آمدن علوم مختلفی در ریاضیات شد و علمی چون جبر و مقابله و مثلثات پا به عرصه وجود گذاشت همان گونه هم علم کیمیا چون نگرش به سر و اسرار درونی کانی‌ها و ماده بود

بدین لحاظ در پی تحول جوهری عناصر و انقلاب عنصری به عنصر دیگر بود.

کیمیا در واقع علمی است که از علوم مختلفی تشکیل شده است و ما می‌خواهیم کیفیت رشد و نمو آن در بلاد اسلامی را مورد پژوهش قرار دهیم، مناسبت‌های تجاری که بین شبه جزیره عربستان و سایر بلاد از جمله شامات وجود داشت عاملی بود که بسیاری از علوم و مذاهب از شامات به سرزمین عربستان و توابع آن وارد شود عده‌ای از مورخین سابقه این علم را همان طور که متذکر شدیم در بلاد اسلامی به خالد بن یزید می‌رسانند و عده‌ای سابقه این علم را به دوران اوایل اسلامی حتی زمان خود پیامبر اسلام و ابن عم گرامیش علی بن ابی طالب علیه السلام می‌رسانند به هر تقدیر این علم در بلاد اسلامی شناخته شده و به سرعت رشد کرد، و در پی پژوهش‌های فراوان سابقه این علم به مکتب اسکندریه باز می‌گردد که در روزگاری وارد بلاد اسلامی شده است.

روایات مختلف در این خصوص را بررسی می‌کنیم:

آمده است که در اسکندریه راهبی به نام "ماریاوس"

زندگی می‌کرد که پیشه‌اش کیمیاگری بود و این خبر به سمع پادشاه وقت سوریه خالد بن یزید می‌رسد پس وی، او را فرا خوانده تا به او علم کیمیا را آموزش دهد. پس چون این مرد یونانی به دمشق آمد، تعدادی زیادی از کتب مربوط به کیمیا در این راستا ترجمه شد.

البته مشخص نیست که این داستان تا چه حدی درست باشد، البته استاد تاریخ علم "روسکا" کتابی را که تألیف خالد است و در موضوع کیمیا می‌باشد را تحقیق و چاپ کرده است که در آینده خلاصه‌ای از آن را به نظر خوانندگان می‌رسانیم، به این رساله اشکالاتی از لحاظ سندی وارد است،

۱- این کتاب نظیر کتبی است که در سال ۱۳ هجری قمری نوشته شده است.

۲- در رساله‌هایی که پیش‌تر در باره کیمیا نوشته و تحقیق شده هیچ اشاره‌ای به وجود چنین کتابی نشده است مثلاً در کتاب جابر ابن حیان هیچ اشاره‌ای حتی کوتاه به کتاب خالد بن یزید نشده است، و یا کتابی است که منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام در این موضوع می‌کنند، که در هیچ منبع موثقی تأیید نشده و حتی در فهرست ابن

ندیم و طبقات الصباء هم بدان اشاره نشده است. و این کتاب توسط "روسکا" تحقیق و چاپ شده است. پس ما در انتساب کیمیا به امام صادق علیه السلام به این کتاب هیچ استنادی نخواهیم کرد بلکه فقط از آنچه جابر ابن حیان از قول امام ارائه می‌کند سند خواهیم آورد.

آنچه مشخص است اول کسی که در بلاد اسلامی به دانش شیمی مبادرت ورزید، جابر بن حیان صوفی بوده است و این کیمیا دوره اسلامی بوده که بر کیمیای اروپایی تأثیر گذاشته است.

در اروپا بسیاری از کتب خطی به خط لاتین وجود دارد که ترجمه کتاب‌های جابر بن حیان است، بدین لحاظ است که مورخ تاریخ علم فرانسوی "برتلو" صاحب کتاب "کیمیا در قرون وسطی" می‌نویسد بسیار پر واضح است که جابر تأثیر به‌سزایی بر کیمیایان بعد از خودش داشته است.

جالب این است که این کتب لاتینی که از کتب جابر به جای مانده، ترجمه اصل کتابی از جابر است که به عربی نگاشته شده بوده ولی متأسفانه اصل کتاب عربی از بین رفته و موجود نیست لیکن ترجمه کتاب موجود می‌باشد و

این نشان می‌دهد که کیمیا از طریق جابر به ملل غربی وارد شده و ریشه‌ای شرقی و اسلامی دارد.

"هولمیارد" در کتاب "بنیان‌گذار کیمیا" متذکر می‌شود که جابر از قبیله "الازد" می‌باشد که از جمله قبایلی است که در جنوب کوفه زندگی می‌کردند و در این قبیله خاندانی بودند که پیشه عطاردی داشته و در روزگار اواخر اموی و اوایل سلطنت عباسی آن‌ها به سوی ایران مهاجرت کردند و از تبار آن‌ها از مادری ایرانی جابر بن حیان در خراسان در نزدیکی شهر مشهد به دنیا آمد - پس می‌توان گفت که جابر ابن حیان زاده ایران و فرزند ایران اسلامی است. بعد از متولد شدن جابر در خراسان در سال‌های بین ۷۲۱ تا ۷۲۲ میلادی جابر به سمت کوفه آمد و در آنجا علوم ادبیات عرب و قرآن و حساب نزد بزرگی به نام "حربی حمیری" فرا گرفت و این در دورانی بود که عباسیان بر امویان غلبه پیدا کرده بودند و هرچ و مرج سیاسی در بلاد اسلامی حاکم بود، در این میان جابر خود را به مدینه النبی (صلی الله علیه وآله) رسانید و از محضر پر فیض امام جعفر صادق علیه السلام استفاده کرد. و عده‌ای گفته‌اند ممکن است که امام علیه السلام دوره‌ای را در عراق بوده باشد و در آن دوران جابر

شاگردی حضرت را کرده باشد.

اتصال جابر به امام جعفر صادق علیه السلام موجب شد که موقعیت و منزلت وی در بلاد مسلمین زبانه زد شود و بدین خاطر بود که یحیی بن خالد برمکی بر آن شد که وی را به دربار عباسی جلب کند به طوری که "جلدکی" در این مورد می‌نویسد: جابر، شمیدانی زبردست در قرن هفتم هجری و چهاردهم میلادی بود که بواسطه جعفر برمکی به دربار هارون الرشید نزدیک بود، و کتابی هم برای او به نام "البلسم" نگاشته است و همچنین "هولمیار" می‌نویسد: که تعداد زیادی از کتب کیمیا به واسطه جابر به بغداد جهت ترجمه منتقل شد و جالب این که همین حرف را در باره خالد بن یزید هم در جایی می‌زند، به هر حال اهتمام ویژه جابر به علم کیمیا موجب نگاشته شدن کتب زیادی از وی در این علم شد که ابن ندیم کتاب‌های وی را در جدولی جمع آوری و فهرست کرده است علاوه بر علم کیمیا مشاهده می‌شود که به علوم دیگر هم نگاهی داشته و تألیفاتی در آن زمینه‌ها هم موجود می‌باشد.

البته ماجرای زندگی کردن جابر در بغداد یکی از معماهایی

است که هنوز حل نشده است چرا که آنچه در تاریخ آمده است، ناظر بر این است که جابر در کوفه بوده و در آنجا زندگی کرده و در همان شهر هم از دنیا رفته است و شاید در پاره‌ای از دوران زندگی مهاجرتی به بغداد داشته و دوباره به کوفه آمده باشد.

و اما در مورد وفات جابر آنچه جلدکی که اهتمامی در نوشتن تاریخ علم شیمی داشته، آورده است این بوده که او تا زمان مأمون عباسی و ولایت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در قید حیات بوده است. "هولمیارد" سن او را نود و پنج سال ذکر می‌کند و دلیل آن را تألیفات وی می‌داند که اگر چنانچه این تألیفات از جابر باشد، نمی‌تواند کمتر از نود و پنج سال عمر کرده باشد.

به هر حال جابر علم کیمیا را از مکتب اسکندریه که قائل به انقلاب و تغییر در جوهر عناصر بود اخذ کرد و این علم را از حالت نظری صرف به حالت عملی و آزمایشگاهی در آورد و او از اولین کسی است که این کار را پیشه خود ساخت، و این علم را از جنبه‌های فلسفی صرف که متعلق به فلاسفه و صوفیان بود خارج ساخت، و کیمیا را به دو بخش عملی و

نظری تقسیم نمود، آنچه مبرهن است جابر کتب زیادی در آن روزگار تألیف کرده است که متأسفانه بخش عظیمی از این کتب از بین رفته و مقدار خیلی از آن به دست ما رسیده است، و از این میان کتب دیگری هم به جابر منسوب شده که در پاره‌ای از مواقع تمیز این که کتابی واقعاً از جابر است یا نیست کار آسانی قلمداد نمی‌شود گرچه این انتساب‌ها شاید در آن دوران جهت ترویج علم یا امثال آن صورت می‌گرفته و لیکن سنگ بزرگی را در مسیر سیر تاریخ علم قرارداده که گذر از آن را مشکل و قامض کرده است.

به هر حال سیر تاریخ علم نشان می‌دهد که در طی پیشرفت علم در طول اعصار مختلف مسأله وحدت عناصر و امکان تبدیل آن‌ها از یک عنصر به عنصر دیگر محقق شده است و نه تنها امکان انقلاب یک عنصر مطرح شده است بلکه امکان تبدیل ماده به انرژی هم مطرح شده که به نوعی وحدت ماده و انرژی را مطرح می‌کند و این مسئله بیشتر ما را ترقیب می‌کند به دنبال سرمنشاء این علم باشیم و در کتب قدیمی و خطی سیر بیشتری انجام دهیم، و به دنبال ریشه‌های علم باشیم - تا شاید بتوانیم که از میان این کتب و تجاربی که قرن‌ها گذشتگان ما در طی

پژوهش و تأمل و تحقیق در این امر داشته‌اند مطلب جدیدی که تا به حال از نظرها پنهان مانده پیدا کنیم و گوهرها و مطلب ارزنده‌ای را بتوانیم استخراج نماییم.

من آنچه در این کتاب مورد ارزیابی قرار داده‌ام و دغدغه‌ای که به دنبال آن بودم، رابطه بین امام صادق و جابر بوده، که تا چه حدی جابر در مکتب امام صادق علیه السلام تلمذ کرده و امام چه تأثیری روی افکار جابر داشته است.

امام صادق علیه السلام و جابر بن حیان

محققان و پژوهشگران فراوانی در این مورد تحقیقات و پژوهش نموده‌اند که از آن جمله می‌توان به هولمیارد، یولیوس روسکا و اسماعیل مظهر اشاره کرد عناوینی که در این مورد کار کرده‌اند می‌توان به صورت زیر فهرست نمود:

۱- مصادر جابر

۲- کتاب‌های خطی جابر را چگونه تشخیص دهیم؟

۳- آیا رسائل جابر ارزش تاریخی دارد؟

۴- تاریخ اسماعیلیه و مکتب علمی آنها

۵- تحلیل رسائل جابر در پرتو تاریخ دینی

۶- خلاصه بحث کراوس

۷- نقد آراء کراوس در مورد امام صادق و رسائل جابر که خود آنها به مواردی تقسیم می‌شود.

۱- قسم خوردن به امام

۲- درخواست امام صادق از جابر برای ساده‌تر بیان کردن

موضوع

۵- سیطره روح جعفریه در رسائل جابر مثل اخلاق فاضله،

توجیه توجه به اسرار درونی

اعتقاد به عدل الهی و نقد قیاس حنفی و جایگزین کردن

استقرا و اعتبار جعفری

آنچه که پس از مطالعات زیاد و تحقیق فراوان حاصل

شد این است که جابر به طور صریح بدین نکته اعتراف

می‌کند که این صنعت را از امام جعفر صادق علیه السلام

یاد گرفته است.

بسیاری از مورخین غربی بدین نکته اشاره کرده‌اند که

می بایست جابر کیمیا را نزد یک استاد حاذقی فرا گرفته باشد به طوری که "روسکا" در این زمینه می گوید: این نشان می دهد که جابر نزد، یک عالم بزرگی از لحاظ علوم و فنون دانش اندوزی کرده و گاهی می گویند به نظر ما جابر امکان ندارد که این علوم را در مدینه فرا گرفته باشد و حتماً وی سری به قاهره زده و از فنون و علوم مصریان استفاده کرده است به هر حال مستشرقین از جمله "برتلو" فرانسوی و "هولمیارد" انگلیسی، اظهار تعجب از معلومات جابر و استنادهای وی می کنند و "باول کراوس" نیز سعی در اتحاد بین رسائل جابر و اسماعیلیه دارد و اعتقاد دارد که اسماعیلیه در بسیاری موارد کتاب‌هایی را نوشته و به جابر منتسب کرده‌اند.

ما در این کتاب به جمله این مباحث خواهیم پرداخت و قوت‌ها و ضعف‌های آن را بیان می کنیم و به جاهای مختلفی که جابر از امام صادق علیه السلام نام می برد اشاره خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که به چه گونه در ذات رسائل جابر روح جعفریه وجود دارد، و مذهب جعفری در آن‌ها جاریست مخصوصاً در جاهایی که مباحث مقارن با مذهب ابوحنیفه می شود، روش جابر در نقد آن‌ها را بررسی می کنیم، و از نگاه

مستشرقین بدان خواهیم پرداخت که چه میزان از آراء جابر متعلق به امام جعفر صادق علیه السلام است و این اقوال را در پرتو علم صحیح مورد تحلیل و بررسی قرار خواهیم داد و در ادامه بحث بدان خواهیم پرداخت که کدام یک از جملات جابر، تبیان و شرح نظرات و مواضع امام صادق علیه السلام است و کجا نیست

اشکال بزرگی که متوجه مستشرقان می باشد این است که آن‌ها در اطراف مسائل سلبیه بحث می کنند و آن را تعمیم می دهند بدون آن که خود را موظف بدانند که پیرامون مباحث ایجابیه بحث و گفتگو کنند، این روش انسان را به جایی نمی رساند چرا که این روش انسان را به پریشانی افکار و اطاله کلام و مقارنات بعیده و تبعات متبانیه از جهات مختلف می کشاند، مثلاً ما در کار این پژوهشگران ندیدم که کسی در مذهب امام صادق علیه السلام تبعی انجام دهد، و بعد حکم به قضیه ای کند، با آنکه خودشان همواره سفارش به عدم حکم مستعجل می کنند ولی خودشان در مواردی گرفتار این مسأله شده اند.

در ادامه به مختصری از آراء "هولیمارد" انگلیسی اشاره

می‌کنیم.

هولمیارد :

مقاله اول "هولمیارد" ما را متوجه کتاب‌های خطی بدست آمده در این موضوع می‌نماید وی در این مقاله اشاره‌ای به مقالات "برتلو" و "هوداس" درباره جابر می‌کند و خاطر نشان می‌کند بین آنچه "برتلو" که نسخ لاتینی کتب جابر را دیده و متون عربی کتاب‌های جابر تفاوت زیادی وجود دارد.

"هولمیارد" در مقاله‌ای به زبان انگلیسی درباره جابر بن حیان که در نشریه دانشکده پزشکی - سلطنتی بریتانیا نگاشته است در مقدمه کتاب ضمن بحث در مورد شرح حال جابر بن حیان و اشاره به منابعی که در این خصوص در دست می‌باشد، اشاره می‌کند که کتب خطی زیادی از جابر در کتابخانه‌های معتبر دنیا موجود می‌باشد و در قسمتی از این مقاله، اشاره به ذکر تاریخ حکما و کیمیاگران کرده و بدین مسأله اشاره می‌کند که جابر، از شاگردان جعفر الصادق و از جمله اصحاب ایشان بوده است .

جابر در وجود پیشوایش شخصیتی همراه و راهبر و

امین را می دیده، به طوری که گویا هیچ گاه از وجود او مستغنی نشده است، جابر سعی بر آن داشته که علم کیمیا را به ارشادات استادش بتواند از بطون اساطیر اولین که از اسکندریه به وی رسیده بود استخراج کند و در این روش پیشرفت های فراوانی نموده به طوری که می بایست اسم جابر را در کنار سایر بزرگان مبدع این فن از جمله "بوئیل" "پریستل" و "لاوازیه" قرار داد.

"هولیمیارد" معتقد است که "برتلو فرانسوی" نتوانسته است قدر و منزلت "جابر" را چنانچه هست عیان کند. و این به خاطر این است که پژوهش های وی در این خصوص جامع و کافی نبوده است.

والا بر یک شخص دانش پژوه و محقق که درست در این خصوص کار کرده باشد شخصیت جابربیش از این آشکار می شود.

"روسکا" هم در این خصوص می نویسد: آری "هولمیارد" در مورد "برتلو" درست می گوید، او در زمینه کارهای جابر نتوانسته حق مطلب را ادا کند و بسیاری از جهات بر وی تاریک مانده است چرا که به بسیاری از منابع دست نداشته

است .

با نگاهی به کتاب فهرست ابن ندیم، در موضوع کتاب‌های جابر چند مطلب بر ما آشکار می‌شود، اول این که جابر در ارتباط با برمکیان بوده و دوم این که وی از جمله شیعیان ائمه شیعه و از معاصرین این حضرات است، و این مهم از جای جای آثار و تالیفات او هویداست.

"هولمیارد" اکثر آثار منتسب به جابر از علم طب تا علوم غریبه چون سحر و فنون جنگی را مورد بررسی قرار داده و اذعان بدان دارد که بسیاری از آن‌ها به دروغ به وی منتسب شده است ولیکن کتبی که در زمینه "کیمیا" از جابر بر جای مانده را با اصالت قلمداد می‌کند.

"هولمیارد" اشاره می‌کند :

اینکه جابر بعضی از علومش را از امام جعفر صادق اقتباس کرده جای هیچ شبهه و حرج و مانع تاریخی و علمی ای نیست.

واما نقد روسکا :

"روسکا" درضمن پژوهش در کتاب "سر الاسرار" محمد بن زکریای رازی، در قسمتی از کتاب که به منابع و مصادر آن کتاب می‌پردازد، اشاره می‌کند که: از مهم‌ترین مصادر رازی، در نوشتن کتاب سرالاسرار کتب جابر ابن حیان بوده است.

و دراین کتاب به طور خاص به این موضوع می‌پردازد که آیا جابر شاگرد امام جعفر صادق بوده است یا نه؟ وی با نگاهی انتقادی به پژوهش‌های "برتلو" نگاه و این دیدگاه که همه کتاب‌های منسوب به جابر واقعا متعلق به وی می‌باشد را به باد انتقاد می‌گیرد و متذکر می‌شود که بسیاری از متونی که "برتلو فرانسوی" بدان استناد کرده است، متونی است که به جابر منسوب شده و فرقه‌هایی که در قرن سیزدهم میلادی وجود داشتند دست به این گونه کارها زده‌اند، چرا که آن‌ها می‌خواستند که کل علوم که در دست دارند به گونه‌ای به اولاد علی علیه السلام منسوب کنند از جمله سحر و علوم غریبه که در آن دوران رواج داشته است.

البته روسکا در مورد کیمیا هم اشاره می‌کند، از آنجا

که کیمیا از زمره فنون دقیقه و پیچیده محسوب می‌شده است جای تعجب است که در مکتب علمی مدینه رونق داشته باشد و یا فردی بتواند آن را در مدینه تدریس کند.

اومی‌نویسد می‌توان قبول کرد، آن هم به سختی، که خالد بن یزید به واسطهٔ رفت و آمدی که بین سوریه و یونان از طریق تجار در جریان بود به گونه‌ای به این علم دست پیدا کرده باشد ولی بسیار بعید به نظر می‌رسد که این علم در مدینه ظهور پیدا کرده باشد چرا که استعداد ظهور آن را در مدینه نمی‌دیده است و بعید می‌داند که حتی کتابی در این موضوع در مدینه در آن روزگار بوده باشد.

پس روسکا بعد از کش و قوس‌هایی فراوان و تناقض‌گویی‌های زیاد می‌گوید هر آنچه که به نوعی به این مسئله گوشزد کند، ساختگی و انتحال علمی است.

شاید در منطق "روسکا" این استنتاج درست به نظر بیاید ولی باید به وی متذکر شویم که شاید راه دیگری هم برای رسیدن به حقیقت به غیر از نگاه وی وجود داشته باشد که وی از آن غافل بوده است و آن هم از طریق علم لدنی، وحی و الهام می‌باشد.

"روسکا" نمی‌تواند باور کند که کسی چون امام جعفر صادق علیه السلام در مدینه دربارهٔ ابزار آلات شیمیایی و مواد شیمیایی، چون نشادر، آمونیاک، جیوه و اجاق‌ها و لوله‌های مرتبط و ظرف‌های آزمایشگاهی صحبت و یا این‌که در مورد تغییر جوهر مواد گفتگو کند، بدین لحاظ روسکا جمله کتاب‌های جابر که در آن جابر به امام جعفر صادق علیه السلام اشاره می‌کند را ساختگی و ساخته و پرداخته عصرهای بعدی می‌داند.

"روسکا" همچنین اشاره می‌کند که "هولمیارد" امکان وجود بعضی انتحال‌ها را در تناسبات جابر به امام جعفر صادق (علیه السلام) راممکن می‌داند.

البته این مسأله را از روی ضرورت برای اثبات قول خود بیان می‌کند به نظر روسکا عدم تطابق کتب عربی و لاتین را هم به این استدلال‌ات اضافه کرده است

لازم است این نکته را اینجا روشن کنیم که عدم توافق مخطوطات عربی جابر با مخطوطات لاتینی وی به خاطر این است که ترجمهٔ کتاب‌های عربی جابر بسیار مشکل بوده است، بدین لحاظ ترجمه کلمه به کلمهٔ آن بسیار مشکل

می نموده است بدین لحاظ ترجمه معنی به معنی شده است و از این نمی توان هیچ ابتهالی را اثبات کرد قبل از آن که حکم به انتحال کتب مذکور کنیم باید مقایسه ای بین مفاهیم کتب خطی عربی و لاتینی بیاندازیم تا مشخص شود که این کتابها منتحل شده یا اصلی است.

البته شایان ذکر است که مترجمین کتب از عربی به لاتینی و بالعکس غالباً مسیحیانی بودند که علم کیمیا برای آن ها در اولویت و اهمیت نبوده ولیکن ارتباط شدیدی که بین کیمیا و سایر علوم نظیر طب وجود داشت آن ها را به این کار واداشته باشد که این کتب کیمیا را هم تلویحاً نه کامل ترجمه کنند .

یکی از موارد اختلاف بین "روسکا" و "هولمیارد" ارتباط امام جعفر صادق علیه السلام و جابر بوده است، هومیلیارد اشاره می کند که کتاب فهرست ابن ندیم از متقدمین و "ایدمیر الخلدکی کیمیایی" از متأخرین، مؤید این ارتباط هستند، اما روسکا بدین مسائل قانع نشده است حتی در اظهاراتی عنوان داشته که جابراگر این کتابها را نوشته است، شاید علم کیمیا را در خراسان نه در مدینه فرا گرفته باشد چرا

که خراسان از جمله بلاد امپراطوری بزرگ اسلامی بوده که شرق و غرب عالم را فرا گرفته بوده و جمیع نزاعات دینی و فلسفی در این بلاد رنگ اسلامی به خود گرفته بود، در خراسان نیز خیل کثیری از صوفیان و اطبا و منجمین گرد آمده بودند بدین لحاظ می‌توان عنوان داشت که معارف مصری از طریق شامات و سوریه و عراق بدین دیار وارد شده باشد و از جمله این علوم، علم کیمیا می‌باشد.

از جمله روایتی تاریخی که "هولمیارد" در مورد ارتباط بین امام جعفر صادق و جابر بدان استناد می‌کند، روایتی از قول حیان عطار پدر جابر است که در آن اشاره به مذهبش می‌کند، و این روایت را شاه‌هدی می‌آورد بر اینکه جابر مرید و شاگرد امام صادق می‌باشد، ولیکن "روسکا" این روایت را هم قانع‌کننده نمی‌داند و چنانچه عنوان شد حتی گستره احتمال کسب علم کیمیای جابر را از مصر و سوریه به ایران هم گسترش می‌دهد که متأثر از فلسفه یونانی و هلنی بوده است

پژوهش‌گر و مستشرق دیگری به نام "بلستر" در قضاوت بین روسکا و هولمیارد در مورد ارتباط امام صادق علیه

السلام و جابر نظری دیگر عنوان می دارد وی خاطر نشان می کند که جابر در علوم دینی شاگرد امام جعفر صادق بوده است ولیکن در مورد علوم طبیعی نه ،

به هر تقدیر برای " روسکا" در مسأله جابر سوالات مشکلی به وجود آمده است که جواب به آنها بسیار دشوار می نماید بهو این سوالات به قرار زیر هستند:

" جابر کجا و پیش چه کسی درس خوانده است؟

آیا علاقه به علوم طبیعی را از پدرش که از زمرة عطاران بوده به ارث برده است؟

این همه علم گسترده و منطقی را از کجا به دست آورده است ؟

مگر می شود بدون استاد به این امور مشکل و پیچیده دست پیدا کرد؟ استادان وی چه کسانی بودند؟

و چه روشی داشته اند؟

آیا این دانش را از علمای ایران یاد گرفته یا از ترجمه کتابهای یونانی بدست آورده است؟

چگونه ممکن است، که او روسکا به جواب این مسائل جدید و پیچیده‌ای دست پیدا کند که شاید اهمیتش از آنچه در کتب قبلی بوده بیشتر باشد؟ و روسکا در ادامه می‌نویسد:

"ما فقط می‌توانیم بگوییم آنچه که جابر عنوان می‌دارد،

دروسی بس عمیق و جدیدی می‌باشد."

و روسکا در جای دیگر می‌نویسد: "فقط مشکلی که در

زمینه کارهای جابر داریم خلاصه در منابع و مأخذی که از

آنها کسب علم کرده نیست، بلکه بیشتر چگونه وی توانسته

به آن استنباطها و روش‌های جدید از این منابع دست پیدا

کند؟ اهمیت این سوال از آن اولی بیشتر است."

"روسکا" می‌گوید فقط می‌توانیم بگوییم که جابر در

قرن هشتم میلادی به چنان منابع مهم و درستی، دسترسی

داشته است که توانسته بر اساس آن ابتکارات مهمی را در

علم کیمیا انجام دهد و سوال بعدی ما اینجاست که این

منابع را از کجا بدست آورده؟ و به چه زبانی بوده است؟

و بالواقع جابر یک نور جدیدی در دل قرون وسطی بود

که تابیدن گرفت و یک نقطه عطف در تاریخ علم است در

دورانی که تمدن یونان سقوط کرده بود و هنوز علوم دوره اسلامی متبلور نشده بود، همان طور که می‌بینیم "روسکا" در قضیه جابر دچار سردرگمی عجیبی شده است و در شک و یقین غوطه ور شده است، و به بیراه رفته است .

با انتشار کتابی که به امام صادق منتسب شده، و اثبات انتحال آن توسط اسماعیلیه ، کل رابطه بین امام و جابر را منکر شده است، و قبل از آن که در آنچه بیان می‌کند به یقین برسد این افکار را منتشر کرده است .

او کتابی از امام جعفر صادق علیه السلام پیدا کرده و پس از تحقیق آن را در آلمان به چاپ رسانیده است حال به این کتاب می‌پردازیم:

مصادر کتاب کیمیای منسوب به امام جعفر الصادق بر حسب تحقیق یولیوس روسکا :

روسکا کتابی خطی منسوب به امام جعفر الصادق علیه السلام را در سال (۱۹۲۴ / ۱۳۰۳) در شهر گوتینگن آلمان و رامبور هندوستان با ترجمه‌ای آلمانی با تعلیقات و شروح به چاپ رسانید، در مقدمه این کتاب "روسکا" گریزی به جابر

بن حیان می‌زند و در آنجا ذکر می‌کند که جابر از جمله افرادی بود که پیشه کیمیاگری داشت و کتاب‌های او در فهرست ابن ندیم ذکر شده است

وی اشاره می‌کند که همواره اختلافی بین پژوهشگران وجود داشته که آیا جابر بن حیان شیعه بوده یا نبوده است؟

عده‌ای او را شیعه و از اصحاب امام جعفر صادق (علیه السلام) می‌دانند و عده‌ای او را از جمله بنی العباس و از یاران جعفر برمکی می‌شمارند.

عده‌ای می‌گویند آن جعفری که در کتبش از آن نام برده امام جعفر صادق علیه السلام است و عده‌ای می‌گویند، نه، آن منظورش از سیدی، همان جعفر برمکی معروف می‌باشد.

و در ادامه می‌نویسد ابن ندیم که از جمله دانشمندان متعلق به سال ۹۸۷ میلادی می‌باشد در کتابش احتمال ارتباط بین امام صادق و جابر را می‌دهد ولی آن را به به طور صریح تأیید نمی‌کند و البته در جای دیگر روسکا می‌نویسد: در کتابی با عنوان "الملک" که توسط "برتلو"

چاپ شده است به صراحت اثبات می شو که منظور از جعفر، مذکور، همان، جعفر الصادق می باشد.

و حتی در جایی "کتاب الاهلیجه" که آن را به امام جعفر صادق منسوب می کنند این انتساب را رد می کند و آن را ساخت و پرداخته فرقه اسماعلیه می داند

البته باید متذکر شد که کتابهای زیادی از سوی فرقه اسماعیلیه جعل و به امام صادق علیه السلام منسوب شده است که شمار آنها در حدود ۷۵ کتاب است که از آن جمله کتابی با عنوان "ما سال عنه الصادق من امور ملاحم" و یا "کتاب مناظرنه الشاک بحضرة جعفر" می باشد و از جمله "کتاب الاهلیجه" است که ابن ندیم این انتساب را رد می کند .

روسکا عنوان می دارد که جای تعجب است که این همه کتاب منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام است و ابن ندیم به هیچ یک از آنها اشاره نمی کند و فقط از یک کتاب منسوب نام می برد .

روسکا می گوید: البته "ابن خلکان" در کتاب "وفیات

اعیان" در جایی که در باره امام جعفر الصادق (علیه السلام) می نویسد، خاطر نشان می کند که از او کتاب‌هایی در زمینهٔ کیمیا و علوم غریبه باقی مانده است، و جابر ابن حیان را نیز از زمره شاگردان وی می شمرد که از اهالی "طرسوس" است که البته روسکا آن را تصحیح می کند و "طوس" را درست می داند.

ابن خلکان می نویسد از جابر پانصد رساله به جای مانده که از آن جمله رساله‌ای است با هزار صفحه دربارهٔ امام جعفر صادق علیه السلام نیز در آن مطالبی را عنوان می دارد.

در مقابل انتحال کتب، روایات زیادی هم بر علیه رویه جاعلین و بر علیه امام نگاشته شده از جمله از فردی به نام "کشاجم" نام می برند که در کتابی با عنوان "المصائد و المطارد" روایتی را جعل کرده که امام جعفر صادق از ابو حنیفه سوالی می کند و نظر او را دربارهٔ حکم محرمی که دندان‌های رباعی آهوپی را شکسته است "جویا می شود

پس ابو حنیفه اظهار می دارد که این سوال جعفر جوابی ندارد "چگونه جعفر صادق هنوز نمی داند که آهو دندان

رباعیه ندارد"

به هر حال از این اقوال "روسکا" نتیجه می‌گیرد که این کتاب‌ها بعد از ۲۵۰ سال بعد از ابن ندیم و ۵۰۰ سال بعد از وفات امام جعفر صادق جعل شده‌اند ، و ثمرهٔ این جعل‌ها هم این شده امام را دارای علم کیمیا دانسته و جابر را شاگرد وی بدانند.

علاوه بر آن مشخص است رسائلی که در سحر و علوم غریبه است، متعلق به قرن نهم می‌باشد، پس "روسکا" اشاره به ابن قتیبه و مورخان قدیمی‌تر می‌کند و از قول آن‌ها می‌نویسد که امام جعفر صادق و پدرش در زمرة فقیهان دین بوده‌اند که در سال ۱۴۶ هجری در مدینه وفات کرده اند و قطعاً به دونبال علمی چون سحر و جادو و علوم غریبه نبوده‌اند.

و از طبری از کتاب "اخبار الرسل و الملوک" طبع لندن نقل می‌کند که امام ساکن مدینه بوده و در روزگار خلیفه منصور در سال ۱۴۸ هجری وفات می‌کنند، از وی روایات موثق زیادی نقل شده است و از مسعودی نقل می‌کند که وی در سال ۹۵۶ میلادی وفات کرده است وی خاطر نشان

می کند که آنچه از اخبار امام صادق در کتب قدیمی تر نقل شده است همه حول و حوش مقتل ایشان و وفات ایشان می باشد، و هیچ اشاره‌ای به داشتن علم کیمیا و مثل آن نشده است.

و حتی در آثار مسعودی در "مروج الذهب" که حدود نیم قرن قبل از ابن ندیم می‌زیسته هیچ اشاره‌ای به ارتباط جابر و امام جعفر صادق و اشتغال امام به کیمیا نشده است در صورتی که در همان کتاب "مروج الذهب" به خالد بن یزید اشاره شده که اشتغال به کیمیا داشته است.

"روسکا" به منابع و کتب دیگر نظیر آثار الباقیه ابوریحان بیرونی (متوفی ۱۰۴۸ م) و ملل و نحل شهرستانی و سایر کتبی که درباره امام جعفر صادق در گذشته مطلبی وجود دارد می‌کند و عنوان می‌دارد که در این کتاب‌ها بیشتر به منش و اخلاق و سیره وی پرداخته، و عده‌ای هم در این منش کار را به غلو و اساطیر کشانیده‌اند و مسائلی چون رجعت، تناسخ ارواح و حتی الوهیت وی را عنوان می‌دارند، به هر حال هیچ سرنخی از این که بشود کیمیا را به وی منتسب کرد به هیچ وجه بدست نیامد.

و اما کتب منسوب به جعفر بن صادق علیه السلام حسب تحقیق روسکا :

روسکا می نویسد: آنچه از قرائن بدست می آید جعفر الصادق علیه السلام امامی متقی و دانشمند و فارغ از کارهای سیاسی بوده است و کتاب‌هایی که منسوب به ایشان است بدین قرار است:

۱- مناجات‌ها و دعا‌های جعفر الصادق (ع):

وی این ادعیه را به محمد بن هارون بلخی املا کرده است و در کتابخانه برلین نسخه‌ای از این کتاب موجود است و در این کتاب وصایای متعددی از نبی اکرم به علی (علیه السلام) و به فاطمه و به ابوهریره و سلمان فارسی و احادیثی از اولاد پیامبر و اهل بیتش و وصیت امام جعفر صادق به پسرش موسی و رساله تعزیه لاقارب بدان ضمیمه است.

۲- مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه من کلام الامام جعفر

بن محمد الصادق (ع)

این مجموعه شامل صد فصل است، که در زمینه اخلاق

دینی می‌باشد، و در آن آمده است که:

امام صادق می‌فرماید که نجوای و قول عارفانه بر سه محور است:

۱- خوف، ۲- رجاء، ۳- حب و بغض از فروع علم محسوب می‌شود

و از جمله فصولی که در این رساله می‌باشد طهارت، حرص، شهوت، عجب، ریا، عفو ... می‌باشد و این موضوعات از جمله مسائلی هست که در کتاب طب روحانی، محمد بن زکریای رازی، و ابن جوزی نیز که به چاپ رسیده موجود می‌باشد.

۳- ماساله رسول الله (صلی الله علیه وآله) به ليله المعراج

۴- خواص القرآن العظیم: که در آن آمده است: "اگر چنانچه سوره‌ای از قرآن را در پوست آهو یا مشک و زعفران بنویسی و با خود داشته باشی حرز و حصنی خواهد بود.

و در اول این کتاب آمده است که "اگر سوره فاتحه را چهل مرتبه بر قدحی از آب بخوانی، عالم رفع غم می‌شود ... " و در فصلی دیگر که درباره منافع قرآن است آمده که اگر کسی سوره ام‌الکتاب را بنویسد و همراه خود کند از جمیع خطرات

بدور است ... " و از مشابه این کتاب نیز در کتابخانه انگلستان موجود است و حاجی خلیفه در کشف الظنون می‌نویسد: این رساله‌های اخیر قابل اعتماد نیست چرا که در هیچ یک از کتب معتبری چون اصول کافی کلینی، و کتاب بحار الانوار و مروج الذهب مسعودی، و ملل و نحل شهرستانی و تاریخ الخلفاء سیوطی، و وفیات الاعیان ابن خلکان و غیرهم ذکری از آنها به میان نیامده است.

۵- اما کتابی که در موضوع قرعه و فال و تعبیر خواب است:

بدون شک از جمله کتب است که به ایشان منسوب شده است چنانچه امثال این کتب که به دانیال نبی، اسکندر و حکمای فارس و روم منسوب شده است و این‌ها از زمره کتبی است که به هیچ عنوان به منش امام صادق سازگاری ندارد.

۶- کتاب الاهلیجیه و توحید مفضل :

اینها نیز از جمله کتاب‌هایی است که به دروغ به امام منسوب شده است .

و انتساب و انتقال این کتاب ها از سوی فرقه اسماعیلیه فضا را بسیار مشوش و تحقیق را بسیار سخت و نتیجه گیری را بسی مشکل می کند و از جمله ارتباط علمی امام با جابر را در هاله ای از ابهام فرو می برد و روسکا را دچار سرگردانی و حیرت می کند از جمله این مواضع، موضع ابن خلدون است که عنوان می دارد که جابر از بزرگان جادو و سحر است و در مقدمه‌ای که در باب "السحر" می نویسد عنوان می دارد که: "در مشرق زمین فردی به نام جابر بن حیان ظهور می کند که در صنعت سحر، ید طولائی داشته و کتب زیادی را در این صنعت و صناعت کیمیا نوشته است و در آن ادعای تبدیل یک ماده به ماده دیگر را با استعانت از قوه روحانی نه به وسیله علم و فناوری داشته است.

ابن خلدون اشاره می کند منش اعتقاد متصوفه و غلاة این بوده به اصطلاح خود از حس کشف حجاب کرده و بدین واسطه به خوارق عادت و تصرف در عالم دست می زند، آن ها در کتب خودشان به اصطلاحاتی پرداخته و خود را متصل به مظاهر ارواح افلاک و کواکب می کردند و ادعا داشتند که هر حرف طبع و اسراری دارد و از این اطلاعات و اسرار دست به کارهایی می زدند و اینها در زمرة علوم کیمیا و سیمیا قلمداد

می‌شده است"، بدین طریق "روسکا" می‌خواهد اثبات کند که کتب منسوب به امام جعفر صادق و جابر و مناسبات بین وی و جابر هم از جمله مسائلی است که غلأ در دوران‌های بعدی در آوردند.

"روسکا" تا جایی پیش می‌رود که کلاً شخصیت جابر را، شخصیتی خیالی و ساختگی قلمداد می‌کند چرا که این همه کتب منسوب به او در مدت عمر چند ساله‌ای که داشته را امری بعید می‌پندارد، و کتب ریاضی و نجومی را هم که بدو منسوب شده، مربوط به جابر بن حیان نمی‌داند بلکه، آن را منسوب به "جابر بن افلاح اشبیلی" که در قرن یازدهم میلادی در اشبیلیا زندگی می‌کرده می‌داند و یا شاید متعلق به "محمد بن جابر بقائی" بوده باشد، البته "روسکا" شخص دوم را بر اولی ارجح می‌داند چنانچه در مجله الاسلام که در آلمان چاپ شد (ج ۱۴، ۱۹۲۴، ص ۱۰۳) متذکر آن می‌شود.

به نظر روسکا آنچه که جابر ابن حیان را مطرح و بزرگ کرده است نشر کتب و پژوهش‌هایی است که بزرگانی چون "هولیمارد" انجام داده‌اند مثلاً وی با انتشار کتاب الخواص از جمله کتاب‌های جابر یا کتاب الصفه الطبیه و یا "برتلو" با

چاپ کتاب الملک در لندن به این مسئله دامن زده‌اند.

امابرهان هایی که روسکا بر این که رساله جعفر الصادق (علیه السلام) در علم صنایع و حجر المکرم ساختگی است:

اشاره

۱- دست پیدا کردن به نسخه خطی از کتاب "تعویذ الحاکم" که در کتابخانه نواب در امیور هند موجود بود که این کتاب از احمد بن سعد الله العباسی الهاشمی بود و "ستابلقون" ضمن بحثی که در دانشگاه آسیایی بنگلادش در سال ۱۹۰۵ عنوان نمود، که نسخه‌ای از آن را به خط دوییس بن مالک در اصفهان کشف کرده است که در ذیل آن نوشته شده است که این کتاب به املائی معز للحاکم بامرالله فاطمی و او روایت کرده از گذشتگانش تا رسیده به امام جعفر صادق علیه السلام، دوییس ذکر می‌کند که این کتاب نسخه‌ای هم در حلب وجود دارد.

۲- در بین کتاب‌های امام جعفر صادق به این کتاب برخورد نکرده است.

۳- در این کتاب مطلبی از کسی به نام "ذی النون مصری"

میان آمده که این فرد یک قرن بعد از وفات امام صادق زندگی می کرده است.

جملهٔ این مسائل عامل شده که "روسکا" انتساب این کتاب را به امام جعفر صادق رد کند و آن را یک انتحال بداند .

بحث در مورد آراء "روسکا" درباره ارتباط بین امام جعفر صادق علیه السلام و جابر:

در این قسمت ضمن اینکه بر تعدادی از کارهای روسکا از جمله اثبات عدم انتساب کتب کیمیا و سحر به ساحت امام صادق علیه السلام صحه می گذاریم آرای این پژوهشگر پیرامون انکار شخصیت جابر بن حیان و عدم ارتباط وی با امام جعفر صادق را نقد کرده و درست نمی دانیم ودلایلی را برای این ادعا می آوریم:

۱- اول این که اکثر رساله های خطی و کتاب هایی که در دست "روسکا" بوده همین رسالات مشهور و متداول است که در برلین، لندن و انگلستان و یا در هند موجود بوده، پس ایشان به تعداد کثیری از کتب بر جای مانده از جابر دست

پیدا نکرده، و برای این ادعا به نظر من، منابعش کافی و وافی نمی‌باشد.

۲- همه کتاب‌های خطی جابر به نقل از ایشان چاپ و منتشر نشده است.

۳- در جاهایی روسکا ادعا می‌کند که ممکن است بین جابر ابن حیان و جابر افلح و جابر بتانی اشتباه شده باشد ولی برای اثبات آن دلیلی ندارد.

۴- اگر تمام کتاب‌هایی که منسوب به جابر ابن حیان است انتحال و دروغ است پس مبدع کیمیا کیست؟ چرا محمد بن زکریای رازی در جای جای کتاب خود به جابر بن حیان استناد می‌کند و جاحظ و کندی هم در مناسبات مختلف از وی سخن گفته‌اند.

۵- چگونه است که روسکا به کتاب ابن خلدون در جهت ساحر بودن، جابر بن حیان استناد می‌کند ولی آن فصل که مربوط به کیمیاست نمی‌آورد که در آن ابن خلدون نوشته است "این علمی است که مدعی است که می‌شود عناصر را به طلا و نقره تبدیل کرد وعده زیادی در این راستا کوشش

کردند و تألیفاتی دارند و پیشوای کیمیاگران، جابر بن حیان است و از وی قریب به هفتاد کتاب در این فن وجود دارد"

۶- چرا روسکا که ادعا می‌کند که شهرت خالد بن یزید در کیمیا از کارهای جابر بن حیان در علم کیمیا بیشتر است به این گفته ابن خلدون توجه نمی‌کند که در همین باب مقدمه‌ای بر علم کیمیا متذکر می‌شود که جماعتی خالد بن یزید بن معاویه را از جمله کیمیاگران می‌پندارند ولی به گمان من که او نه تنها در کیمیا بلکه در هیچ علم دیگری استعداد نداشته است چرا که بعد از او کسی از وی نامی نبرده و هیچ ترجمه و رساله‌ای از وی وجود ندارد و شاید خالد غیر از وی بوده که اسم او شبیه بوده است."

۷- چطور است که در جایی علقه بین امام و جابر را علقه‌ای دینی معرفی می‌کند و می‌گوید که جابر شاگرد و تلمیذ امام فقط در امور دینی و تهذیب نفس بوده، چطور ثابت می‌کند که رابطه بین وی و امام به غیر از حوزه دینی در علوم دیگر نبوده است اگر این محتمل باشد آن هم محتمل است.

۸- روسکا چطور به کتب دیگر ابوریحان بیرونی اشاره

نمی‌کند، نظیر کتاب "معرفة الجواهر" که در حیدرآباد در سال ۱۳۵۵ هـ چاپ شده و در آن کتاب از جابر در دو جای کتاب نقل می‌کند در جایی می‌نویسد: "جابر بن حیان در کتاب الرحمه می‌نویسد:

"من یک آهن ربایی داشتم که می‌توانستم با آن یک آهن صد درهمی را بر دارم، بعد از گذشت زمان این آهن ربا دیگر قدرت برداشتن آن مقدار آهن را نداشت بلکه فقط می‌توانست هشتاد درهم آهن را بردارد، در حالی که از وزن آهن ربا چیزی کم نشده بود بلکه این نقصان در مقدار نیروی آن بود ..."، در جای دیگر می‌نویسد: "جابر ابن حیان صوفی اسن سنگ (فیروزه) را در کتاب "النخب فی الطلسمات" سنگ الغلبه و سنگ العین و حجر الجاه نامیده است.

من (مولف) این کتاب النخب را در کتابخانه قاهره پیدا کردم، این کتاب مشتمل بر مسائلی درباره سنگ‌های قیمتی، مغناطیس و امثال آنها می‌باشد.

در بررسی‌هایی که در کتاب‌های خطی موجود در قاهره انجام دادم به کتاب الخواص و کتاب سموم برخوردم که در کتاب الخواص درباره سنگ‌های قیمتی مصنوعی مطالبی

گفته شده بود (مخطوطات القاهره الحکمه رقم ۳۸، صفحه، ۴۳/ب) و در کتاب السموم دربارهٔ پادزهرها مطالبی به میان آمده است (القاهره فهرست الطب، ۱۰۵۳ ص ۲۳۹) و این نشان از آن دارد که ابوریحان بیرونی چه اشراف گسترده‌ای به کتب جابر ابن حیان دارد.

۹- بعضی ابهامات که در سراسر اعصار مختلف جریان دارد بین کلمهٔ "جعفر" و کلمهٔ "جفر" است و این ابهامات منجر بدان شده که بسیاری از آرای اشتباه به امام نسبت داده شده باشد و "روسکار" در جاهای مختلف بدین نکته اشاره می‌کند ولی در این موارد توجه لازم و دقت مقتضی را نمی‌کند.

شبهه‌ای نیست که بسیار از کتب واقعاً از امام نیست و متأخرین این کتب را انتحال کرده‌اند و می‌بایست پژوهشی جامع در این خصوص صورت گیرد و سره را از ناسره جدا کند نه آنکه با پی بردن به این انتحال‌ها هر گونه علوم منسوب به امام را بالکل نفی کنیم و نه بسان اخباری‌گران همه کتب و روایات منسوب به امام را بی‌کم و کاست از آن امام بدانیم یعنی دو دیدگاه افراط و تفریطی را کنار بگذاریم آنچه که اظهر من الشمس است امام، مردی با ورع و با

تقوا بوده است و امام یک کیمیاگر تمام عیار نبوده است بلکه دیدگاه وی به کیمیا فقط از جنبهٔ ارشادی و دینی بوده است و نه به غیر از آن و اگر به غیر از این فکر کنیم ما را از صبغهٔ اصلی و هدفمان دور می‌کند، و هر آنچه به آن بیافزاییم به حقیقت لطمه می‌زند، و این مطلب را بعد از عمری ممارست و پژوهش بدست آمده که به آن خواهیم پرداخت.

۱۰- مشخص نیست چرا پژوهشگرانی که جابر را انکار می‌کنند زمان انتحال کتابهای کیمیای جابر را به بازهٔ زمانی سال ۹۵۰ میلادی (۳۲۹ هجری) که کتاب الزراعة ابن وحشیه نگاشته شده محدود می‌کنند در صورتی که رازی قبل از سال ۹۳۲ میلادی (۳۱۱ هجری) از آنها نام برده است و چگونه است که ابوریحان بیرونی با آن که به علم کیمیا یعنی تغیر و انقلاب عناصر اعتقاد نداشته، از کتب جابر ابن حیان ذکر به میان می‌آورد در حالی که کتاب الحجر ارسطو را انتحال می‌داند، ولی به انتحال بودن کتب جابر را اشاره ای نمی‌کند

۱۱- روسکا متذکر این قضیه می‌شود که با توجه به این که عباراتی همانند عبارات ذالنون مصری که حدود یک

قرن بعد از وفات امام صادق زندگی می‌کرده در کتب جابر آمده است دلیل براین است که انتحالی صورت گرفته است.

اولا در حقیقت امام صادق در سال ۱۴۸ هجری وفات نموده و ذوالنون در سال ۱۸۰ هجری متولد شده است و بین آن‌ها حدود ۳۲ سال اختلاف است، نه یک قرن که بسیار طولانی است و عبارتی که مورد نظر است این عبارت است که: "قبل از این که کاری انجام دهی نفست را از آفات عمل تطهیر کن پس وقتی این کار را کردی به عملت بازگرد و روی مزاجات کار کن و ببین که چگونه به خوبی و درستی درمان می‌کنی"

در این فرازها همان گونه که مشاهده می‌شود تأکید به تطهیر نفس قبل از عمل است و آن را اساس کار عملی می‌داند و در ادامه می‌نویسد:

"ناچار این بدن با آتش و عذاب الهی تطهیر از رذائل و خبائث می‌شود و از حدود جسمانی زمین خارج و به سوی روح لطیف و طاهر ارتقاء می‌یابد پس این روح لطیف مستوجب حیات جاودان بدون هیچ عذاب و سختی و موتی

خواهد شد.

البته این اندیشه از زمره اندیشه‌های ناب قدیمی است که سابقه آن را می‌توان در مصر باستان جستجو نمود. وربطی به ذوالنون مصری ندارد و شاید مراد در نگاه اول این باشد که این عناصر معدنی براق و صافی که مشاهده می‌کنی در واقع سنگ‌های خشنی بودند بی‌ارزش و بی‌قیمت که در خاکی تیره و تار می‌نمودند و هیچ زیبایی و درخشش و انعکاسی از خورشید در آن‌ها نمی‌شود و سپس به انقلابی به این گونه در آمدند، و شاید مراد از آن خورشید طلائی رنگ و زیبا، لمعاتی از عالم خلود و جاودانگی باشد، خوب سنگ‌ها به این حالت نمی‌رسند مگر این‌که به عذاب نار گرفتار شوند.

آنچه مشاهده می‌شود که در واقع سلوک نفس به عالم بالا درجات کمالیه را در سایه ریاضت‌ها و عذاب‌ها نشان می‌دهد. یعنی به تعبیر قدما این سنگ‌های بی‌ارزش موجود باطنی زیبا و متعالی دارند و رموزی که در طهارت نفس و رسیدن به کمالات روحانی و انسان بیان می‌شود نظیر همین عملی است که با آتش به تطهیر این سنگ‌ها

می‌پردازند و آنها را از چیزی بی‌ارزش به موجودی براق و یا ارزش و منعکس کننده انوار خورشید تبدیل می‌کنند و به گونه‌ای می‌خواهد بگوید که تعالی نفس نیز به ریاضت است و این اندیشه‌های ناب عرفانی و تهذیب نفس است که از دیرباز وجود داشته است، و در حدیث نیز آمده است که "لو كان المؤمن في حجر ضب لقيضى الله له من يوديه"، یعنی اگر مؤمن در سنگ هم باشد خدا برای ارتقای آن - چیزی را که موجب اذیت و ارتقایش هست، می‌فرستد" چه شاهی وجود دارد که این مطلب از کتب جابر به کتاب ذوالنون مصری سرایت نکرده باشد و چرا بالعکس قلمداد می‌کند.

۱۲- حتی در کتاب کیمیای منسوب به امام جعفر صادق عنوان نشده که من جعفر الصادق مؤلف کتاب هستم بلکه می‌نویسد مثلاً در بیان اکسیر "من کارم را شروع می‌کنم، در حالی که متوسل به جعفر صادق شدم و بعد از انشراح صدر به تدبیر و درست کردن اکسیر اعظم می‌پردازم" ببینید در اینجا نمی‌گوید که من امام جعفر صادق هستم، بلکه می‌گوید، متوسل شدم، یعنی متوسل به امامی عظیم مثل

امام صادق و این متوسل شدن را با لفظ "صارت" عنوان می‌کند یعنی، متحد شدن، و این از سبیل تشبیه است و مجاز نه بر سبیل واقع و حقیقت. به نظر من حتی در این جا لازم نیست که بیاییم اثبات و عدم اثباتی بیاوریم که این کتابی از کیمیا به امام جعفر صادق منسوب هست یا نیست، اینجا مشخص است که مؤلف، به لحاظ تیمن و تبرک، اسم امام را آورده و این را کسی که قدر و منزلت امام را نفهمیده باشد و رابطه این مفهوم را با اکسیر اعظم درک نکرده باشد نمی‌فهمد.

چرا که همان طور که امام اصل وجود نفس و موجبات تغییر قلوب بشر را فراهم می‌کند، در واقع اکسیر بشر است و اکسیر مفهومی بوده که نزد قدما شناخته شده بود و چیزی بوده که موجبات انقلاب مواد را فراهم می‌آورده است، چنانچه آمده است "حبه الاکسیر لو صبت علی سیئات الخلق صارت حسنات"، اگر چنانچه مقداری اکسیر به اعمال خلق اضافه شود تمام سیئات آنها به حسنات مبدل خواهد شد پس بدین لحاظ است که این مفهوم، اکسیر امامت را به کیمیا منتقل کرده است بدین لحاظ این کتاب که درباره اکسیر بوده را کتاب جعفر الصادق یا "امام" نام گذاشته اند

یعنی اسم کتاب به نام امام جعفر صادق بوده است و بر سبیل مجاز چون اکسیر در مواد همچون اکسیر بشر " یعنی امام " است پس نام کتابی که در باره اکسیر در کیمیا نوشته به نامی گذاشته که فقط برای اهل معرفت قابل تشخیص باشد و این یکی از همان اسرار است.

نقدی بر کتاب تاریخ فکر عربی اسماعیل مظهر:

اسماعیل مظهر در کتاب "تاریخ الفکر العربی" بحثی را درباره جابر بن حیان شروع می‌کند و این اشکالات که از جانب "روسکا" بیان شده است را عنوان می‌دارد و می‌نویسد:

ما در روش روسکا بسیار به مواضع شک و ترجیح لا مرجهات را مشاهده می‌کنیم و در جمع کل آرای روسکا می‌توان این گونه گفت که:

۱- در هیچ کجای تاریخ نیامده است که امام جعفر صادق از مدینه خارج نشده و مدتی در جای دیگری زندگی نکرده است.

۲- روسکا می‌گوید که، مدینه محل تدریس و نشر دروس شیمی و کیمیایی نبوده است این درست است ولی این

دلیل نمی‌شود که امام جعفر صادق این درس را در آن شهر به کسی نمی‌داده است.

۳- چگونه استدلال می‌کند که علم کیمیا فقط به دست مردم خاصی مثلاً ایرانیان بوده و فقط آن‌ها بدان علم اشتغال داشته‌اند.

۴- مشاهده می‌شود که بسیاری از صوفیان از اصطلاحات کیمیاگران در جای جای علوم خود استفاده می‌کردند پس این نشان از انتشار حداقل اصطلاحی آن در بین آن‌ها در کل بلاد اسلامی دارد.

۵- امام جعفر صادق (علیه السلام) از بزرگان و امامان شیعه محسوب می‌شده و بسیاری از ایرانیان هم شیعه و متصل و وابسته به ایشان بوده‌اند پس چگونه است که وی ایرانیان را از ایشان جدا می‌داند.

۶- جابر ابن حیان به تعبیر بسیاری از مورخان از جمله صوفیان محسوب می‌شده چنانچه در مقدمه کتاب السموم نیز می‌توان این را برداشت کرد.

۷- طریقت و منش صوفیان این است که مرید قطبی

بوده‌اند چه اشکالی دارد که در این طریق ما جابر را مرید بزرگی چون امام جعفر صادق بدانیم.

به هر حال کل هر آنچه "روسکا" می‌آورد و احتمالاتی که وجود دارد نه می‌تواند چیزی را نفی کند و نه اثبات، نه می‌توانید عنوان دارید که یقیناً امام جعفر صادق به علم کیمیاگری پرداخته و نه این که بگویید او از این علم خبر نداشته و هیچ محل اتصالی هم بین کتب جابر و او وجود ندارد.

خوب اسماعیل مظهر فقط با یک سری برهان‌های منطقی و عقلی فارغ از رجوع به متون و استدلالات سندی، مطالبی را عنوان می‌دارد که می‌توان بعضی از این مطالب را نقد کرد، اگر چه ما سندی تاریخی و معتبری دربارهٔ سفر امام جعفر صادق به عراق نداریم ولی اسناد صحیحی داریم که جابر بن سرزمین عربستان و مدینه مسافرت کرده است - البته اسنادی در روایات شیعه از سفر امام جعفر صادق علیه السلام به سرزمین عراق وجود دارد، که در این سفر ایشان هم زیارت امام علی علیه السلام در کوفه یا نجف فعلی را انجام می‌دهند و هم به زیارت امام حسین مشرف

می‌شوند و هم به بغداد رفته اند ولی حال که ایشان مجلس درس در کوفه داشته باشند جای تامل است - اما آنچه که "هولمیارد" از تأثیرات ایرانیان بر جابر عنوان می‌دارد و روسکا هم بدامنه آن می‌افزاید باید گفت که هر چند که جابر از سرزمین طوس و بلاد خراسان بوده ولی برای تحصیل به کوفه آمده و سپس به عربستان رفته است .

اما آنچه که می‌گویند وی از جماعت صوفیه بوده، ما می‌دانیم که امام صادق علیه السلام در زمره امامان شیعه است و از طایفه صوفیه و امثال آن بری و دور است چگونه فردی که خود از جمله کسانی است که از سنن صوفیه تبری می‌جوید قطب صوفیه قرار بگیرد.

کراوس و مساله جابر

اشاره

نگاه "کراوس" به جابر یک نگاه گزینشی است نه یک نگاه جامع چنانچه عبدالرحمن البدوی در کتاب "الاحاد فی الاسلام" عنوان می‌دارد، کار "کراوس" دایره مدار این مساله بوده که ارتباط بین اسماعیلیه و جابر را اثبات کند و برای

اثبات این علقه بسیاری از مساله‌های متعدد از کتاب‌های علم کیمیا، فیزیک قدیم و فلسفی می‌آورد تا نشان دهد که آرای او به آرای غلاة شیعه یعنی شیعه اسماعیلی چه مقدار شبیه است.

ما علاقه‌ای به طور کل به کارهای "کراوس" نداریم ولی آنچه که مربوط به موضوع ما می‌شود را از جمله کارها و پژوهش‌های او در این زمینه را می‌آوریم و مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم. آنچه از جمله کارهای "کراوس" بر می‌آید وی معتقد است که بین جابر و امام جعفر صادق رابطه‌ای وجود نداشته است و با عنایت به مقاله‌ای با عنوان "تهافت اسطوره جابر" که در جزء سوم نشریه سالانه تاریخ علوم طبیعی در برلین در سال (۱۹۳۰ / ۱۳۰۹) چاپ شد، کل مباحث کراوس را به شش قسمت تقسیم می‌کنیم:

۱- مصادر جابر

۲- تشخیص مخطوطات جابر

۳- اثبات این که رسائل جابر قدمت تاریخی دارد

۴- تاریخ اسماعیلیه و روش آن‌ها

۵- تحلیل رسائل جابر از نگاه تاریخ دینی

۶- نتیجه بحث

مصادر جابر

"کراواس" در ابتدای مبحث آرای متناقضی که در بیان ارتباط جابر با امام جعفر صادق (علیه السلام) دارد را مطرح می‌کند، مثلاً نظر "هولمیارد" که آن را تأیید و "روسکا" که آن را نفی می‌کند و خودش سعی می‌کند که بین آن‌ها داوری کند و در این مبحث به این کتب اشاره می‌کند

۱- کتاب "و. هوداس. م. برتلو" به نام کیمیا در قرون وسطی به خصوص قسمت سوم آن که به نصوص جابر و ترجمه آن می‌پردازد.

۲- رسائل جابر که توسط "هولمیارد" در هند تحقیق و چاپ شده است که آن‌ها مربوط به سال‌های ۱۸۹۱ م، (۱۲۷۰ ش) بوده و ترجمه انگلیسی هم شده است که جمیع این رسائل در فهرست ابن ندیم ذکر شده است

۳- میکرو فیلم‌های کتب السبعین جابر که در مرکز تاریخ

علم برلین

۴- کتاب انتقال از قوه الی الفعل

۵- کتاب السموم

۶- کتاب الخواص

۷- کتاب تحقیق افلاطون که این کتاب از جمله کتاب‌هایی است از کتابخانه قاهره که به مرکز مطالعات تاریخ علوم برلین فرستاده شد نظیر میکروفیلم‌های کتب السبعین

تشخیص کتابهای خطی جابر

اول این که مشخص شود که کتاب‌های منسوب به جابر متعلق به یک نویسنده است یا متعلق به نویسندگان متعدد، و این که آن‌ها همه از یک متد و روش و یک نوع عبارات و لغات استفاده می‌کنند؟ چرا که اگر آن‌ها متعلق به یک نویسنده باشد نباید در این مسائل با تشکیک و پراکندگی مواجه باشیم و آیا از اصطلاحات همان روزگار جابر استفاده شده یا اصطلاحات متعلق به زمان‌های دیگر است؟ پس وی کتاب‌های جابر را مورد بررسی قرار داد بعضی از کتب نظیر کتب السبعین و تحقیق افلاطون، که جنبه شیمیایی در آن غلبه دارد و پاره‌ای کتب نظیر رسائل السموم که

جنبهٔ طبی دارد، و پاره‌ای از آن‌ها مثل کتاب خواص که جنبه‌های مختلفی در آن بحث شده است از پادزهرها گرفته تا روش‌های ازاله مو، تا استحال مواد و سنگ‌ها و روغن‌ها و جواهر مصنوعی .

بدیهی است که کسی که می‌خواهد روی این‌گونه کتاب‌ها کار کند نباید صرفاً متخصص علمی خاص باشد بلکه می‌بایست تاریخ تطور علم را هم تا حدودی بداند و بدان مسلط باشد، چرا که بسیاری از الفاظ و اصطلاحاتی که در این علوم به کار می‌رود یک پشتوانهٔ فلسفی، و یا ریشه در علوم طبیعی و طبی آن دوران دارد و کسی که به این اصطلاحات واقف نباشد ممکن است که غرض نویسنده را نتواند بفهمد مثلاً نویسنده یک ایده‌ای را در کتاب انتقال از قوه به فعل عنوان می‌کند و این ایده را در سایر کتب هم استفاده می‌کند. و یا اینکه اصطلاحات یک علمی با علم دیگری فرق می‌کند، مثلاً در علم نجوم و افلاک، از چیزی صحبت می‌کند ولی آن اصطلاح در کیمیا و طب چیز دیگری تعریف شده است گرچه در لفظ مشترکند ولی در معنی متفاوت می‌باشند و حق نداریم که از مفهوم یک اصطلاح در یک علم در علم دیگری استفاده نماییم. مثلاً

ترکیب بعضی از عناصر و نتیجه شدن یک ماده دیگر یک عمل شیمیایی است و مسائل مربوط به خواص اشیاء، اصولی فیزیکی است و با یکدیگر متفاوتند محور یکی محاسبات است و محور یکی قیاسات و استنتاجات تجربی است، در یکی چگونگی و ترتیب اضافه شدن مواد اهمیت دارد و شاید در دیگری اهمیت نداشته باشد که اول چه کنیم و بعد چه کنیم .

البته پل کراوس ضمن تحقیقات خود متذکر این حقیقت می شود که روش موسوم به "میزان" جابر در قرون وسطی از زمره دقیق ترین آزمایشات در آن دوران محسوب می شده و جابر بنیان گزار یک روش "کمی" و دقیق در علوم طبیعی می باشد. علم میزان جابردر واقع یک جهان بینی به شمار می رفت، علم میزان بر کلیه معلومات و معرفت انسانی شمول داشت و فقط شامل سه قسمت "کره زمین" یعنی مواد مربوط به حیوان و گیاه و معدن نبود، بلکه حرکات ستارگان، و چهار کیفیت طبیعی و حیوان و نبات و معدن را نیز شامل می شده است

"علم میزان" عبارت است از کشف رابطه موجود بین

ظاهر و باطن هر جسم پس عملیات کیمیاگری حالت اعلاّی تاویل "تفسیر روحانی" است. مستور کردن ظاهر و به ظهور در آوردن مستور، اندازه گرفتن طبایع هر جسم (حرارت، برودت، رطوبت، یبوست) عبارت است از اندازه گرفتن کمیت‌هایی که جسم از نفس یا روح جهان تصاحب کرده است یعنی به دست آوردن میزان شوق حلول روح در آن جسم

اساس علم "میزان" از میزان شوق و علاقه نفس به عناصر سرچشمه گرفته است پس می‌توان گفت: تحولی که نفس در بازگشت ماده به سوی خود فراهم می‌آورد و شرایط استحاله اجسام را ممکن می‌سازد.

نفس، وعاء این تحول بوده و فعلش قلب ماهیت عناصر است. پس عمل کیمیاگری به طور اخص یک عمل (آزمایشی - روحانی) است، اما نه از این باب که موضوعات و نصوص کیمیاگری با رمز همراه باشد بلکه به این علت که آزمایشاتی که حقیقتاً در مورد ماده‌ای معلوم انجام می‌گیرد منجر به بازگشت ماده به سوی خود نفس حقیقی آن ماده می‌گردد.

یعنی برای ترکیب هر ماده ای میزانی تقدیر شده که

اگر آن میزان در ترکیب محقق شود منجر به ایجاد ماده ای جدید می شود که از لحاظ وجودی با ترکیب اولیه کاملا متفاوت است مثلا در ترکیب اکسیژن و هیدروژن اگر با میزانی مقدر ترکیب صورت گیرد تبدیل به ماده جدیدی مثل آب می شود که این ماده جدید ماهیتا با عناصر هیدروژن و اکسیژن متفاوت است .

گاهی اندازه گیری های جابرچنان پیچیده و مقادیر عددی آن به قدری دقیق است، که در علوم آزمایشگاهی روزگار ما قابل تصور نیست .

پس اساس و غایت علم میزان اندازه گیری و سنجش تمایل امتزاج مواد برای تشکیل ماده ای جدید می باشد که در اصطلاح قدیم با عنوان میزان تمایل امتزاج روح جهان در هر ماده معرفی می شد.

می توان آغاز وارد شدن علوم کمی و ریاضیات در علم مواد را در کتاب های جابر جستجو کرد که اساس بسیاری از علوم جدید مبتنی براین نگرش می باشد

در روش "میزان جابر بن حیان" بود که علم "جبر و

مقابله" به مدد آمد و با تعیین میزان درجهٔ "نیروی روحانی نفس" یعنی مقادیر مواد ترکیبی، توانست زمینه را برای ایجاد طبایع جدید در مواد جدید فراهم آورد و یا از طریق تجزیه با آزاد کردن اجزای طبیعت، روح مخصوص ماده هر عنصر را آزاد سازد یعنی شرایطی را فراهم آورد که یک ماده ترکیبی به عناصر سازنده اش تجزیه شود.

کراوس عنوان می دارد که به هر حال مؤلف رسائل جابر هر کسی که باشد، برای عالم به جز قانون واحد چیزی نمی شناسد و از مقولات عشره ارسطو استعانت جسته و همه چیز را از مبدائی واحد می داند و این قانون حاکم بر همه نظام های طبیعی بوده که همان میزان نامیده می شود.

کراواس در ادامه عنوان می دارد که این تعریف تشابه زیادی به حکمت معتزله دارد، معتزله از جمله اندیشمندان روشنفکر اسلامی بودند که بر علیه شرک مانویه قیام کرده و قائل به توحید و عدل بودند و از نوشته های جابر نیز چیزی جز توحید دیده نمی شود.

اعتقاد به مبداء واحد منجر به توحید علوم می شود و این اعتقاد با عنایت بر ریاضیات حاکم بر عالم را عدل می نامند

و این مفهوم هم در فلسفه معتزلی خود را نشان می‌دهد. امثال این مفاهیم در رسائل و کتب جابر نشان از عمق نگرش دینی در عین نگاه تجربی وی دارد و جابر به علوم تجربی صبغه‌ای متافیزیکی نیز اعطا می‌کند، که متاسفانه مفهوم آن در بین عقاید اسلامی خیلی روشن‌بین نشده است و ما در تحقیق و بررسی آثار جابر این تعاریف و علم‌میزانی را که جابر معرفی و در محوریت کار هایش قرارداد را شاه کلید باز کردن قفل‌ها و مشکلات و غوامض متون منسوب به جابر می‌دانیم.

وقتی یک دانشمند علوم طبیعی و مورخ تاریخ علم مطالب جابر در موضوع علم کیمیا و علم مواد و آلات آزمایشگاهی را در کنار مطالب فلسفی می‌بینند متحیر می‌شود و یک حالت تدافعی به خود می‌گیرد و این را مطرح می‌کند که چگونه شده که جابر در رساله‌های خود ناگهان از رهگذر علوم تجربی که یک امری مادی و نتایج تجربی است اموری فلسفی محض را نیز نتیجه گرفته است.

البته باید خاطر نشان کرد تأملات فلسفی امری بی‌اهمیت نیست ولی اهمیت آن در مسائل دینی والهیاتی

خود را نشان می دهد نه در روش های آزمایشگاهی و تجربی. کراوس می نویسد: جابر در جای، جای فصول کتابش، به آقایش، امام جعفر صادق علیه السلام، قسم می خورد. مثلاً می نویسد: "و حق سیدی جعفر" یا "و حقی سیدی و خالق" و در بعضی جاها به صراحت می گوید: "و سیدی جعفر بن محمد" و بدون شک مقصود از جعفر، امام صادق علیه السلام است که امام ششم شیعیان جهان می باشد.

جابر در همه چیز و جوانب خود را مدیون آن امام همام دانسته، و در تمام علوم می که کار کرده از او تشکر و قدردانی می کند، مطالب و توجهات حضرت را آورده و به ارشادات وی عنایت ویژه مبذول داشته است و اعتقاد بر آن داشته که این علوم از جمله علمی است که معادن آن محمد رسول الله و علی بن ابی طالب و آقایش "جعفر الصادق" می باشند، و دیده می شود که جابر وظیفه خود را بیان این علوم و شاهد آوردن از قرآن و علوم تجربی در راستای رسیدن به عمق معرفت این علوم الهی می داند.

و او می خواهد برای مردم به منزله بشیر و نذیری باشد که مبدا این اسرار را افشا کنند تا به کسانی که لایق آن

نیستند برسد.

به هر حال بیشتر رسائل نگاشته شده توسط جابر رنگ دینی دارد، و سعی در آن است که بتواند، امام منظور را به امام مستور منتقل نماید، اگر این کتاب‌های جابر را مدنظر قرار دهیم لازم است که بالکل در رویه تاریخ علمی خود تغییر بوجود آوریم و بگوییم که این جابر است که پایه‌های علم دوران اسلامی را نهاده است و آنچه جلوی ما جلوه می‌کند این است که اول شخصیتی که می‌بایست تاریخ فکر اسلامی را بدو ارجاع داد شخصیتی عظیم ممتاز و مستقل مثل جابر است که علم او بسیار پرکاربرد و پر ارجاع بوده و نه در طول علم یونانی بلکه در کنار علم یونانی باید مورد توجه قرار بگیرد.

و اگر این نوشته‌های جابر اصیل باشد باید وی را مبدع اصطلاحات علمی قبل از مترجمینی دانست که در قرن سوم هجری و نهم میلادی می‌زیسته‌اند چرا که در کتب جابر اصطلاحاتی دیده می‌شود که در هیچ یک از متون قبل از آن دیده نشده است.

روش جابر در بررسی مسائل علوم طبیعی همانند متدهای

قرن دوم هجری یا قرن هشتم میلادی که در تاریخ علم رواج داشته است نبود، بلکه معلومات وی در طبیعیات مبتنی بر اسلوب فلسفی قیاسی معمول نبوده است و روش اسقرایی بر سایر روش ها ارجحیت داشته است و آنچه که ما یافتیم این بود که جابر نمی تواند پیرو معتزله مشهور در فلسفه بوده باشد چراکه گرچه در مواردی اشتراکاتی بین تفکر وی و معتزله دیده می شود ولی اختلافات زیادی هم در عقاید و آراء آنها دیده می شود ، و این نشان از آن دارد که نمی توان عنوان داشت که فلسفه معتزله، فلسفه غالب بر رسایل جابر می باشد و اگر رسالات جابر متأثر از حکمت معتزله بود، می بایست بسیاری از مفاهیم در آن یا آنچه دیده می شود، متفاوت باشد.

عمق اندیشه و ژرف نگری جابر و روش علمی و تجربی وی ووارد کردن علوم ریاضیات در تحقیقات تجربی کراوس را به حیرت فرو برد تا حدی که قایل بدان شد که متون منسوب به جابر نمی تواند متعلق به عصر جابر باشد بلکه در عصر های دیگر نوشته شده و به جابر منسوب شده اند.

تبصره ای از مترجمین

علم میزان چگونه علمی است؟

گرچه این تعریف را در مقدمه کتاب آوردم ولی بجاست دوباره در این جا بدان اشاره ای شود ساینس یا علوم تجربی معاصر از زمرهٔ علوم محسوب می‌شود که بر اساس سه رکن استوار است. رکن اول مشاهده و آزمایش، رکن دوم محاسبه و ریاضیات و بالاخره رکن سوم نظریه پردازی و تحلیل آن علم، اگر این سه رکن دوشادوش هم بدون کم و زیاد وجود داشته باشند لاجرم این علم، در زمرهٔ ساینس قرار می‌گیرد، والا در زمرهٔ علوم دیگر است.

تجربه بدون محاسبه و ریاضیات، یا ریاضیات بدون مشاهده و تجربه و این دو رکن بدون تحلیل راه به جایی نخواهند برد و لا اقل جزو ساینس محسوب نمی‌شوند.

ساینس از نگاه تاریخی شاید علمی محسوب شود که ریشه در قرون معاصر و چند صد ساله اخیر داشته باشد ولی واقعیت این است که ریشه‌های این علم در تمدن‌ها و اعصار گذشته نیز قابل پژوهش و ارزیابی می‌باشد، یکی از

منابعی که می‌توان ریشه‌هایی از این علم را در آن جستجو کرد، کتب و نوشته‌جات بنیان‌گذار علم شیمی یعنی ابو موسی جابر ابن حیان طوسی می‌باشد که در قرون اولیه اسلامی شاهکارهای علمی زیادی از خود به جای گذاشته که وجود این شاهکارهای علمی در آن دوران مستشرقین را دچار حیرت کرده بود.

به طوری که عده‌ای از آن‌ها، این آثار را از این‌که متعلق به این دوره باشد بعید می‌دانند، و عده‌ای شخصیت جابر را مجموعه‌ای از نویسندگان تلقی می‌کنند نه یک شخص حقیقی به هر حال فارغ از این بحث و جدل‌ها، در این آثار و نوشته‌جات که علم شیمی از آن ظهور پیدا کرده است ردپایی از یک روش علمی به چشم می‌خورد که با منش و روش علمی دوره معاصر مطابقت چشم‌گیری دارد این روش علمی را به نام علم میزان نام نهاده‌اند.

علم میزان، علمی بوده که ریشه در ریاضیات داشته و به نوعی طبق تعریف پژوهشگران مقدار و کمیت، کیفیات می‌باشد یعنی توجه کمی به کیفیات و دقت مقداری در محاسبه ماهیت‌های تشکیل دهنده عالم، که همه چیزش

به مقدار و از روی حساب است.

در واقع علم میزان، حلقه و واسطه‌ای است بین عالم ماده اولیه و ماده ثانویه، مثلاً فرض کنید که دو عنصر بسیط چون اکسیژن و هیدروژن در طبیعت وجود دارند، اگر این دو عنصر در شرایط فضا - زمانی خاص و انرژی‌های خاص به مقدار خاص در کنار هم قرار گیرند تبدیل به ماده‌ایی می‌شوند به نام آب " H_2O " که این ماده اخیر از لحاظ خواص و ساختار و شکل و ماهیت کاملاً با دو عنصر اولیه یعنی اکسیژن و هیدروژن متفاوت است، و با آن دو عنصر کاملاً فرق می‌کند.

علم میزان یعنی اشراف به این قضیه که با چه نسبتی و چه کمیتی و در چه شرایط این دو عنصر را باید با هم ترکیب کنیم تا تبدیل به آب شود، مشخص است که این دو عنصر در هر شرایط و هر فضا زمانی و هر مقداری قابل تبدیل به آب نیستند، پس علم میزان علم، داشتن این معادلات است.

همان طور که مشخص است برای هر ماده‌ای این نسبت‌ها و کمیت‌ها و موقعیت فضا - زمانی و انرژی متفاوت

خواهد بود و هر کدام میزان خود را می‌طلبند، جابر ابن حیان این نسبت‌ها و کمیت‌ها و موقعیت‌ها را در علمی جدا به نام علم میزان بررسی می‌کند.

که به تعبیر وی، علمی باطنی در درون اشیاء است که ممکن است در ظاهر مشخص نباشد چنانکه شما نمی‌توانی در ظاهر آب، یا ظاهر اکسیژن پی به این معادلات ببری و فقط با ممارست به تجربه و آزمایش و پژوهش می‌توان پرده از این اسرار برداشت.

به تعبیر جابر بن حیان در پس این ظاهر، باطنی وجود دارد، که آن باطن مکانیزم چگونگی ترکیبات و به وجود آمدن ظاهر را مشخص می‌کند، آن باطن از پیش طراحی شده و سازمان‌دهی شده است، و روحی است که در واقع در پس این ظاهر تجلی پیدا کرده است، این تعبیر جابر ابن حیان را می‌توان به مثابه تعبیر possibility در مکانیک آماری معاصر دانست، در مکانیک آماری، که این جهان را جهان احتمالات یا به اصطلاح probability می‌داند، این گونه تعریف می‌کند که این احتمالی که در جهان با آن مواجه هستیم بر اساس یک امکانی سازمان‌دهی شده است مثلاً

فرض کنید که شما تاسی را می‌اندازید، وقتی که شما تاس می‌اندازید احتمال دارد در هر انداختن یکی از وجه‌های تاس (مکعب) بالا بایستد یا [۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶] آیا احتمال این وجود دارد که شما تاسی را بیاندازید و (۷) یا (۸) بیاید؟ حتماً جواب نه، است چرا که مکعب شش وجه بیشتر ندارد و به اصطلاح **posibility** مکعب روی شش وجه قرار گرفته است.

پس به اصطلاح مکانیک آماری **posibility** قبل از **probolity** مشخص شده است همین اصطلاح **posibility** به تعبیری شبیه همان علم میزان است یعنی اگر شما به **posibility** اشراف داشته باشید می‌توانید، به جهان احتمالات هم اشراف داشته باشید و یا به عبارتی جهان احتمالات ظهور جهان باطنی **posibility** است که در هر زمان به نوعی و گونه‌ای خود را نمایش می‌دهد، این همان حلقه اتصال بین جهان ماده اولیه و جهان ماده ثانویه می‌باشد، به تعبیر جابر ابن حیان این حلقه واسطه، محدود به جمادات نیست بلکه به نباتات و حیوانات هم گسترش دارد، و نه تنها با دانستن علم میزان می‌تواند انسان به چگونگی به وجود آمدن مواد مرکب دست پیدا کند، بلکه می‌تواند، حتی، نباتات و جانوران را هم به طور مصنوعی بدست آورد.

یعنی به تعبیر ابو موسی جابر ابن حیان انسان با دست‌یابی به علم میزان می‌تواند موارد را به هم تبدیل کرده و حتی گونه‌هایی از حیات را هم به وجود آورد.

یعنی به تعبیر جابری حتی حیات هم ترکیب عناصر بسیط بانسبت‌ها و کمیت‌های خاص در شرایط فضا زمانی و انرژی مشخص است که در علم میزان نهفته است .

حتی تبدیل گیاهان به جانوران را هم تحت همین قاعده می‌داند، و به وجود آوردن عناصر حیات و حتی تبدیل آن‌ها به یکدیگر را بعید نمی‌داند و حتی ادعا دارد که وی به چنین علمی دست پیدا کرده و علم میزان مربوط به هر کدام از این موارد را بدست آورده است، یعنی به تعبیر دیگر این جهانی که بر ما ظهور دارد بر مبنای جهانی دیگر که در باطن وجود دارد که مبتنی بر معادلات و ریاضیات و کمییات است بنیان نهاده شده.

و این جهان ما در اصل بر ریل‌گذاری که آن جهان باطنی یا *posiletty* انجام داده در حال حرکت است و یک ریل‌گذاری اولیه توسط خدای عالم نهاده شده است که در بطن طبیعت موجود است و انسان می‌تواند با کوشش و

آزمایش و تجربه و البته با تکیه بر تزکیه نفس و مجاهدات نفسانی و روحانی بدان اسرار دست پیدا کند و با دانستن آن اسرار، اساس تکنولوژی و فناوری را بنیان نهد.

این روش و متدی بود که در منش جابر و شاگردان مکتب وی وجود داشت و وی را تا مرتبهٔ بنگذار علم شیمی بالا برد.

اهمیت به آزمایش و تجربه، عدم استفاده از قیاسات و استفاده از استقراء ریشه در تفکر خاص مذهبی وی یعنی تشیع دارد، علم میزان از اصطلاحی قرآنی گرفته شده که "و السماء رفعها و وضع المیزان" "ولا تسخروا فی المیزان" و تلمذ نزد پیشوای بزرگ شیعی امام جعفر صادق (علیه السلام) نشأت گرفته به گونه‌ای که خود در جای جای کتبش بدان اشاره می‌کند و تحت ارشادات معنوی و علمی سید و مولایش توانست به علم میزان و حتی میزان بسیاری از جمادات و گیاهان و حیوانات دست پیدا کند که در معالجه بسیاری از بیماران و تبدیل فلزات به یکدیگر از آن استفاده و استعانت می‌برد.

علم میزان و معمای تشکیل حیات

تشکیل حیات از جمله معماهایی است که از دیرباز تاکنون فکر بشر را به خود مشغول داشته و هر کس به ظن خود در صدد جواب دادن به آن بوده‌اند، چرا که در دوره‌های اولیه تشکیل منظومه شمسی و زمین به رغم این که تا حدودی علم توانست به عناصر اولیه حیات نظیر اسیدهای آمینه و گروهی از پروتئین‌ها دست پیدا کند ولی ترکیبات حیات به گونه‌ای است که از هزاران نوع اسید آمینه و پروتئین فقط بیست نوع خاص از این پروتئین‌ها یا ترکیبی خاص عامل به وجود آمدن حیات شده‌اند و این گزینش خارق العاده و متناسب و هوشمند، جایی برای تئوری‌های مادی را باز نمی‌گذارد و مادی‌گرایان با لفظ نمی‌دانیم خود را خلاص کرده‌اند و جالب این که به این نمی‌دانیم هم افتخار می‌کنند و در مقابل کسانی که می‌گویند ما می‌دانیم عنوان می‌کنند این نمی‌دانیم ما شرف دارد بر آن می‌دانیم که شما می‌گویید، شما از روی جهالت می‌گویید می‌دانیم ما از روی علم می‌گوییم نمی‌دانیم.

خوب این جنگ‌های لفظی است که بین دو گروه متاله

و مادی‌گرا وجود دارد، گروه متاله با یک کلید این که خدا این گونه آفریده گمان می‌کنند که همه چیز را فهمیده‌اند و خود را از جواب دادن به معمای حیات فارغ می‌بینند و همین طرز جواب دادن‌های متالهاین عامل شده که مادی‌گرایان خطر مسدود شدن علم و باب پژوهش را از جانب آن‌ها احساس نمایند.

چرا هر جا که مجهولی وجود داشته باشد سریع بگوییم خدا آفریده راه حلی ساده و قانع کننده برای پیروانشان محسوب می‌شود.

به نظر می‌آید که هیچ کدام از دو گروه متاله و مادی‌گرا، به سر این معما پی نبرده‌اند و هر دو صنف جواب‌های برای این قضیه پیدا نکرده‌اند، چرا که حلقه بین ماده اولیه و ماده ثانویه که همان حلقهٔ *positivity* به نگاه مکانیک آماری و یا میزان به تعبیر جابری است را در نظر نگرفته‌اند، بین مادهٔ اولیه و مادهٔ ثانویه حلقه‌ای به نام میزان قرار دارد، که همان *positivity* است یعنی، امکانی که از پیش تعریف شده که اگر در فضا و زمان مناسبی، فلان نسبت از مواد با هم ترکیب شوند با فلان مقدار عامل می‌شود که در ترکیب

ثانویه، روح به وجود آید.

و به تعبیر ملاصدرای شیرازی از علمای قرن دهم هجری، حرکت جوهری یا به تعبیر علمای معاصر جهشی ژنتیکی عامل شود که جوهری به نام روح هم با ماده همراه شود، و با اصطلاح این روح ظهوری مادی دارد ولی بقای آن دیگر معنوی می‌باشد، حالا فارغ از بقای آن که بحثی مفصل می‌طلبد که از حوصله این مقاله بیرون است، همین میزان عامل به وجود آمدن حیات می‌شود حتی این میزان را به گونه ای در رحم مادر، هرمون‌ها و سایر مکانیزم‌های بدن مادر رعایت می‌کنند تا ماده در حرکت تکاملی خود به موجود زنده تبدیل شود، گر چه علم کنونی به تعبیر "اروین شوردینگر" هرگز نتوانسته به این علم میزان دست پیدا کند، ولی در تعبیر حکمای اسلامی و علمایی چون جابر بن حیان بارها بدان اشاره شده و این امر را علمی دست پیدا کردنی و قابل تجربه آزمایشگاهی دانسته و حتی خودشان در قرن دوم هجری زیر نظر اساتید چون امام جعفر صادق (علیه السلام) ادعای دست پیدا کردن به آن و استفاده از آن در تکنولوژی و پزشکی آن روزگار داشته‌اند و این که مادی‌گرایان بخواهند از این مسأله سوء استفاده و در جهت

تبیین جهان بینی خود استفاده کنند، به دلیل عدم آگاهی
علمای متاله از سابقه علمی و میراث دانش خود در روزگاران
گذشته می‌باشد. - {مترجمین}

براهین کراوس برای اثبات این که رسائل جابر متعلق به
قرون متأخرتر است.

"کراوس" تردیدهای "روسکا" در انتساب بعضی از کتب
به جابر بن حیان و تردید در مورد ارتباط وی با امام صادق
واز سویی نظر "هولمیارد" که با پیدا کردن کتب السبعین،
ادله‌ای جدید در ارتباط بین امام صادق و جابر را بیان می‌کند
و اصرار بر وجود ارتباط جابر با امام را دارد، را مورد ارزیابی
علمی قرار می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که بعید نیست که
جابر ابن حیانی وجود داشته که تعدادی کتاب هم تالیف
کرده است ولی بعید نیست که آواز داعیان اسماعیلی باشد
و یا فرقه اسماعیلیه از نام او سو استفاده کرده و کتابهایی را
به نام وی نگاشته باشند.

"کراوس" به واسطه فردی به نام سید حسین همدانی که
تخصص وی در زمینه کتابهای خطی دوره اسماعیلیه بود، به
تطبع و تحقیق در رسائل منسوب به جابر پرداخت، تا پژوهش

کند این متون می‌تواند متعلق به قرن دوم هجری باشد، یا نه، وی با تحقیقی که در یکی از رسائل جابر در زمینه پزشکی انجام داد متوجه امری شد که یکی از اطبای به نام یوحنا بن ماسویه در یکی از کتاب‌هایش طبقه‌بندی‌هایی را به حنین بن اسحاق نسبت داده که عین این طبقه‌بندی در رسائل جابر نیز موجود است، پس نتیجه گرفته که معقول نیست که حنین کارهایش را از جابر اقتباس کرده باشد ولیکن عکس آن امکان دارد!!!!

تاریخ اسماعیلیه و تعالیم آن‌ها

اسم اسماعیلیه از اسم اسماعیل بن امام جعفر الصادق امام ششم شیعیان اقتباس شده است و اسماعیل خودش امام هفتم اسماعیلیه محسوب می‌شود، این فرقه جنبشی به نام قرامطه را در حدود سال‌های نهم تا دوازدهم میلادی به راه انداختند، و منجر به تحولی سیاسی و اقتصادی در جهان اسلام شد.

اساس فکر اسماعیلیان بر این بود که اعتقادات می‌بایست اساسی فلسفی داشته باشد، و تعالیم اسلامی را با تفسیرات رمزگونه و تأویلات عقلانی، توجیه می‌نمودند، به عقیده آن‌ها

برای رسیدن به مراحل بالای قدسی و معنوی می‌بایست در طی یک سری اعمال اجتماعی صورت پذیرد، و این نگرش جنبش‌هایی را بر علیه دولت عباسی در اقصی نقاط جهان اسلام از عراق و ایران و خراسان و سوریه و عربستان و یمن و مراکش به وجود آورد.

هم و غم این فرقه بدست آوردن طرفداران و اعضای جدید به تشکیلات خود جهت قوت بخشیدن به نهضت آن‌ها بود، این فرقه کم‌کم با جذب شخصیت‌های ممتاز و قدرت گرفتن، تشکیلات حکومتی خود در آفریقا را فراهم نمود و زمینه به وجود آمدن دولت فاطمیون مصر را به وجود آورد. البته اسماعیلیان در تحت لوای این حکومت مرکزی در اقصی نقاط بلاد اسلامی مثل ایران و هند و سایر بلاد قدرت گرفتند و به نشر عقاید و آرای خود پرداختند و بعد از سقوط حکومت فاطمیون، به رغم مشکلات فراوانی که با آن مواجه بودند، کیان خود را حفظ کردند و به طور فرقه‌های سری به فعالیت خود ادامه دادند.

اسماعیلیه فرقه‌ای سری بودند که منششان بر این اساس استوار بود که تعالیم آن‌ها به صورت شفاهی انتقال پیدا

کند و مکتوب نباشد ولی به هر حال کتاب فلسفی موسوم به اخوان صفا به آن‌ها منسوب است. از اهم تعالیم این فرقه به قرار ذیل است:

رسیدن به کنه معرفت الهی ممکن نیست و نمی‌توان با نگاه کردن به طبیعت بدان پی برد ما می‌بایست به باطن آن نفوذ کنیم که در باطن آن به روح جهان و عقل جهان دست پیدا خواهیم کرد. کل عالم درجاتی دارد که مادون درجات ماده و مافوق همهٔ درجات وجود خداست.

از تعالیم مذهبی آن‌ها، وجود هفت امام هستند که از امام علی (علیه السلام) شروع شده و به اسماعیل بن جعفر الصادق (علیه السلام) خاتمه پیدا می‌کند، و در طول زمان، احقابی در نظر می‌گیرند که در رأس هر حقب، نبی یا امامی قرار می‌گیرد، و نقیب‌های در عالم وجود دارند که از آدم شروع شده و به اسماعیل ختم شده‌اند، و می‌گویند که هر نبی با همراهی بوده مثلاً با موسی، هارون با عیسی، پطرس و با محمد (صلی الله علیه وآله)، علی همراه بوده و هر نبی بعد از خود هفت وصی دارد که تعالیم نبی را به خوبی منتشر می‌کنند، که یکی بعد از دیگری ظهور پیدا

می‌کنند، و در پاره‌ای از مواقع امام مخفی است، و کسی او را به غیر از افراد خاص خودش نمی‌شناسند و آن افراد امنای او هستند که تعالیم او را در اقصی نقاط جهان انتشار می‌دهند و این مبشرین را "داعی" یا "باب" یا "حجت" به حسب درجه‌ای که نسبت به خدای دارند، نام می‌نهند، آن‌ها مراتب وصول به درجات معنوی را هفتگانه می‌دانند و با اشارات رموز خاصی دین را تأویل و تشریح می‌کنند، آن‌ها قائل به ظهور مهدی موعود هستند که تعالیم خود را به صورت سری و مخفی منتشر می‌کند و افشای این تعالیم از جمله گناهان کبیره و مثل فک عقد ازدواج قلمداد می‌شود.

تحلیل رسائل جابر در پرتو تعالیم مذهبی

"کراوس" تعدادی از ادله را که در راستای آن ارتباط شدید بین اسماعیلیه و مؤلفات جابر را به زعم خود بر ملا می‌کند را عنوان می‌دارد:

۱- توجه به اعداد، خاصه به عدد "هفت"، به نقل از کتاب الحجر که توسط "هولمیارد" به چاپ رسیده، عنوان می‌دارد که جابر می‌گوید که "زوسیموس" قائل به آن است که

جهان در هفت مرحله خلق شده و بدان نیز بسنده نکرده است بلکه عنوان داشته است تعداد افلاک و سیارات نیز هفت می‌باشد کراوس می‌گوید حتما مراد جابر از این مسائل آن است که بخواهد تعداد امامان هفتگانه و صفات هفتگانه آن‌ها را که اعم هستند از: اللواحق، النقباء، النجباء، المقربون، المؤمنون، توالی النطقا، المطلقون را عنوان کند و حتما او هم نظیر اسماعیلیان قایل بدان است که در سیاست و تدبیر عالم همه چیز منحصر به این‌هاست و همه مردم هم اتباع آن‌ها هستند و این دلیل وجود اقالیم هفتگانه است، چنانچه در شرع هم به وجود سبع سماوات و سبع اراضین اشاره شده و در کتاب الانتقال من القوه الی الفعل آمده است که شکل مسبع "هفت ضلعی منتظم" شکل عناصر آتش است.

تفکر ائمه هفتگانه از جمله مهم‌ترین تعالیم اسماعیلیه محسوب می‌شود. و کراوس از مقریزی نقل می‌کند که از مهم‌ترین دلائل وی بر وجود امامان سبعة توافقی آن با اعداد سبعة در عالم است پس هر آینه افلاک سبعة عنوان نشد مگر این‌که رمزی است برای امامان سبعة که عنوان می‌دارند، و همین‌طور توجه به عدد "پنج" که در نزد جابر

مهم است نشان از آن دارد که او در اندیشه خود به افکار "فورفور یوس" و "امبرو کلیس" توجه داشته است و کراوس اشاره می‌کند که نزد آن‌ها قدمای خمسه عبارت‌اند از:

۱- جوهر اول شریف ۲- هیولی ۳- صورت ۴- زمان ۵- مکان.

پس برای عناصر دور سبعة وجود ندارد و این فقرات از جمله مواعظ امام در باره اکسیر اعظم می‌باشد که او علومش را از رسول اکرم اقتباس کرده است و امام که وصی وی می‌باشد بدان اطلاع دارد، این‌ها از جمله مطالبی است که "کراوس"، عنوان می‌دارد و آن را از اشارات اسماعیلیه می‌داند.

"کراوس" عنوان می‌دارد سه اصل را از اصول نهم اسماعیلیه است: ۱- تناسخ، ۲- فیض، ۳- تأویل و اشاره بدان می‌کند که اسماعیلیه چنان در امر تأویل افراط می‌کردند که معانی و مفاهیم را از معنای اصلی خود به بالکل خارج می‌کردند و در محور دیگری می‌انداختند به عنوان مثال در تفسیر این آیه شریفه "أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا

يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ"، می‌گویند او نمرود نبوده است بلکه آن کسی که با ابراهیم صحبت می‌کرده امیر المؤمنین علی بوده است که می‌توانسته است خورشید را از مغرب به سوی مشرق روان کند و کراوس می‌گوید امثال این تأویلات در نوشته جات جابر پیدا می‌شود، اما نظریات شیمیایی، (بنا به ادعای او) نیز بر مبنای اندیشه اسماعیلیه شکل گرفته است که خواص اشیاء را به دو خاصیت ظاهری و باطنی تقسیم بندی کرده است و از جمله اساسات باطنیه در نزد او علم میزان است که آن خواص جوهری اشیاء را در بر می‌گیرد، و اسماعیلیون به تفسیر ظاهری کفایت نمی‌کردند بلکه تأویلات باطنی نیز داشتند که آن‌ها را به سوی علوم سری راهنمایی می‌کرده است و بدین جهت بوده که به آن‌ها باطنیه می‌گفتند که در نقطهٔ مقابل آن‌ها اهل ظاهر بودند.

کراوس می‌گوید: "جابر از این نظر با جماعت اسماعیلیه اتفاق نظر دارد که تفسیرات و نتایج دینی از ارتباط بعضی از اشیاء می‌گیرد حتی جابر اکسیر را تعبیر به امام می‌کند و حجر الحکماء، و عوالم را به سه قسم: عالم کبیر، عالم صغیر (انسان) و عالم امام تقسیم بندی می‌کند که آن عالم

اکسیر است یعنی بواسطه آن ارتباط بین عناصر اربعه برقرار می‌شود و آن ازلی است و حجر الحکما قبل از خلقت آن‌ها موجود است "کراوس" این تفسیرات و مطالب را از کتاب "احمد حمید الدین کرمانی" هم عصر خلیفه فاطمی برداشت کرده است که او نیز عالم را به سه قسم تقسیم بندی کرده است: عالم الکبیر، عالم الصغیر و عالم دینی که جلوه آن در امام است. پس فکر جابر در زمینه حجر الحکما را در شکل علم کیمیا عنوان ساخته است، پس "کراوس" بعد از آن این ماجرا را تا به مساله غیبت امام آخرپیش می‌برد، و این که امامی که حاضر است و در عین حال غایب است فکراو ناطق است در صورتی که صامت است و همه این‌ها را از تمثیلات و آراء اسماعیلیه قلمداد می‌کند.

به زعم "کراوس" منظور از آنچه در رسائل جابر تعبیر به ظهور امام شده است این است که بعد از این که در اثر مفسد و انقلابات و سقوط دینی و جنگ‌های، دینی و علم به عزلت می‌رود امام برای نجات علوم باطنیه قیام خواهد کرد، و کراوس تاریخ این ظهور را نزدیک سقوط پادشاه عرب یعنی سال ۹۲۸ میلادی ظاهراً مقصودش سقوط دولت عباسی است می‌داند، و عنوان می‌دارد که از پژوهش در این

رساله‌ها به این تاریخ دست پیدا کرده است.

خلاصه بحث نزد کراوس

به عقیده "کراوس" تعدادی از رسائل منسوب به جابر در سال‌های ۸۶۰ میلادی نهایت تا پایان قرن نهم نوشته شده است و نویسنده این رسایل از اتباع اسماعیلیه بوده است، ضرورتاً آن نویسنده قبل از سال ۹۸۷ می‌زیسته است یعنی قبل از تألیف الفهرست ابن ندیم و همچنین قبل از ابن وحشیه صاحب کتاب "الزراعة النبطیه" که کتابش را در سال ۹۵۰ میلادی نگاشته است که او تألیفات قرن نهم را گردآوری نموده است.

از جمله مسائلی که به نظر "کراوس" مهم می‌آید، دقت در اندیشه "امام" در رسائل جابر است که از آن به ناطق هم نام می‌برد، و معتقد است که این ناطق "عبیدالله المهدی بالله" می‌باشد و تصریح می‌کند که او چنانچه از کتاب البیان حاصل می‌شود، همان کسی است که می‌بایست در سال ۹۰۲ میلادی ظهور می‌کرده است.

"کراوس" سؤالاتی را مطرح می‌کند، مثلاً، ممکن است

کسی پرسد چه کسی رسائل خطی جابر را نوشته است؟ ما جواب می‌دهیم که: بدون شک، ما با شخصیتی عالم روبرو هستیم که با مبانی و اصول علم قدیم آشنایی کامل داشته است، و یک دانشمند شیمی منحصر به فردی بوده است که بسیاری از کتب او در قرون وسطی در اروپا ترجمه شده و مورد استفاده قرار می‌گرفته است همچنین کراوس اشاره می‌کند به قول ابن ندیم می‌کند که جابر در نزد شیعیان که در قرن هشتم زندگی می‌کردند اهمیت ویژه‌ای داشته است و وی را باب و حجت یعنی از جمله مردانی می‌دانستند که می‌توانسته اتصالات روحی حقیقی با امام داشته باشد و آن از ادعای وی مبنی بر رؤیت امام استنتاج می‌شود و بدون شک آن را از ادعاهای اسماعیلیه می‌دانسته است. کراوس سوال دیگری را مطرح می‌کند که: چرا مؤلف خود را معرفی نمی‌کند و فقط می‌گوید یکی از شاگردان امام صادق؟ این جواب نزد کراوس خیلی سخت نیست، چرا که مکان و منزلت امام جعفر صادق نزد اسماعیلین بسیار بالاست و او پدر حقیقی و مؤسس مذهبشان قلمداد می‌شود و می‌بایست در جای جای کتاب‌هایشان از وی نام می‌بردند: تا بتوانند به گونه‌ای خود را در برابر سایر مذاهب چون حنفی، مالکی

و غیره مطرح نمایند، و بتوانند تعالیشان را در سراسر عالم پراکند و نشر دهند، و به عقیده کراوس آن شخص (امام) در زمان نوشتن این کتاب‌ها در قید حیات نبوده است.

از سویی از جمله کتبی که متد و روش اسماعیلیه تنظیم و تدوین شده رسائل اخوان الصفا می‌باشد کراوس مدعی است فصولی از این کتاب که به تعالیم اسماعیلیه است مشابه، کتاب‌های جابر می‌باشد، اما باید گفت از جنبه‌های مختلف این رسائل با هم اختلاف دارند، اولاً این که اسلوب اخوان الصفا، اسلوبی بسیط و درباره کلیات است و شخصیت در آن مستتر و پنهان است در صورتی که رسائل جابر، در موارد خاص است و شخصیت‌ها در آن به وضوح آشکار و عیان می‌باشند، رسائل اخوان الصفا صبغه عامی و عامه پسند دارد، اما رسائل جابر این گونه نیست، از طرفی رساله اخوان الصفا رسائلی بود که آغازگر نهضت قرامطه و انقلاب فاطمیون و ظهور اسماعیلیه شد پس می‌بایست جابر بعد از به وجود آمدن این نهضت دست به تألیفات این چنین زده باشد ولی به جمهور همه مورخین رسائل جابر بر رسائل اخوان الصفا، سبقه زمانی دارد این‌ها مخلص آراء "کراوس" درباره جابر و مساله آن بود حال ما به نقد این مستشرق می‌پردازیم.

نقد آراء کراوس

"کراوس" در جایی می‌گوید اگر ما قبول کنیم که رسائل جابر غیر منتحله بوده و رابطه‌ای عمیق بین او و امام جعفر صادق برقرار بوده، لازمه آن این است که ما نگاهمان را بالکل در تاریخ علم اسلامی عوض کنیم، پس ما می‌گوییم چه چیز باید باشد که ما را از این واقعیت دور کند؟

آیا ما باید کور کورانه از روش و منش تاریخ علم نویسان تبعیت کنیم یا آن‌که واقعاً باید به دنبال حقیقت باشیم، و آن را دگرگون و واژگون نشان ندهیم، آیا مبانی و فرضیات علوم به گونه‌ای جامد است که هیچ دگرگونی و انعطافی را نمی‌پذیرد، بلکه سلوک علمی این است که ما مستندات حقیقی و درست را کنار هم بگذاریم و نتیجه‌ای واقعی بگیریم.

کراوس در جایی تعجب می‌کند که این لغاتی که در رسائل جابر استفاده شده که قبل از آن کسی آن اصطلاحات و لغات را استفاده نکرده است، آیا آن از ابتکارات آن عصر محسوب می‌شده است؟

خود این مساله آیا دلیل بر این نیست که کتب جابر

انتحال نیست؟ آنچه می‌دانیم در آن دوران هنوز نهضت ترجمه شروع نشده بود، بلکه فقط ترجمه‌هایی متفرق و منفرد انجام می‌گرفت، در عهد اموی در عهد عمر بن عبدالعزیز معارف یونانی کم‌کم به بلاد اسلامی نفوذ کرد و این نفوذ از اسکندریه به بغداد صورت پذیرفت چنانچه به مدارس سریانی و مدارس ایرانی از جمله جندی شاپور هم وارد شده بود. و آنچه که روشن است نفوذ علوم به بلاد اسلامی و ایران از قبل از اسلام صورت پذیرفته بود، بطوری که "اشبنجار" در کتاب سقوط غرب مینویسد که مبداء علوم دوره اسلامی در عهد خلفا اموی و عباسی خلاصه نمی‌شود بلکه باید به قرن چهارم میلادی در مدارس سریانی عقب برویم، و ارتباط اعراب با این مدارس بسیار زیاد و عمیق بود به طوری که ابن ابی اصیبعه در کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء می‌نویسد که مدرسه جندی شاپور از جمله مدارسی است که در عهد عباسی نقش عمده‌ای در انتقال علوم به عهد عباسی و شکوفایی تمدن اسلامی داشته است و این بدان معنی نیست که این دانشگاه تا قبل عباسیان یعنی در عهد امویان هیچ نقشی نداشته است. و حتی در تاریخ آمده جماعتی از اطباء این دانشگاه حتی

در دوران خود نبی مکرم اسلام در بلاد اسلامی بوده‌اند و حتی در زمان معاویه و یزید هم بسیار بوده‌اند، پس چرا نباید اتصالی بین این علما و علی و اولاد علی علیه السلام برقرار شده باشد؟ پس سابقه وارد شدن علوم به شهرهای اسلامی قدمتی بس زیاد دارد چنانچه در تاریخ آمده، مدرسه اسکندریه نقش زیادی بر دروس مدارس مصر داشته و وقتی مسلمین این شهر را فتح کردند کتابخانه‌های عظیم آن‌ها به دست مسلمین افتاد، فارغ از آن‌که با کج اندیشی عمر بن خطاب آیا این کتابخانه‌های طعمه حریق شد یا نه ولی در این مکاتب مردانی دانش اندوزی ظهور کرده بودند از جمله می‌توان به فیلسوف بزرگ "سرجیوس الراس" و پزشک مشهور "انیوس الامدی" اشاره کرد که مورخین درباره این دو شخصیت داستان‌ها گفته و افسانه‌ها عنوان کرده‌اند و در جاهایی از ارتباط آن‌ها با عمرو بن عاص حاکم مصر سخن به میان آمده است پس این نشان از آن دارد که بلاد اسلامی از سال‌ها قبل از اسلام درگیر مدرسه اسکندریه بوده‌اند و این انتقال صورت گرفته بوده است خود کراوس در جاهایی از نوشته‌های خود اذعان بدین امر دارد که بین کیمیای مصری و نوشته‌های جابر و اسکندریه شباهت زیادی

وجود دارد که این مبحث می‌بایست در کتابی مفصل مورد ارزیابی قرار بگیرد.

دانشگاه جندی شاپور در دوران حکومت عباسیان به حدی مشهور بود که مأمون دستور به تأسیس بیمارستانی زیر نظر یکی از اطبای آن دانشگاه داد. و مشهور است که "فجوربن جبرائیل" پزشک نام آور بغداد در سال ۱۸۴ هجری از این دانشگاه فارغ التحصیل شده بود، و این دوران همزمان با حیات امام صادق علیه السلام است و چه بسیار پزشکان سریانی، و ایرانی که در بلاد اسلامی به طبابت می‌پرداختند و مشهور عام بودند و حتماً در این دوران یکسری از کتب هم از زبان‌های مختلف به عربی ترجمه شده بوده است و بعید نیست که حتی روابطی هم با امام صادق علیه السلام داشته‌اند.

جنبش اعتزالی در بلاد اسلامی را به کارهای ابی‌الهدیل علاف متوفی ۲۳۵ هجری باز می‌گردانند به قول مشهور او فلسفه یونانی را تدریس می‌کرده و شاگردان زیادی را در کوفه تربیت نموده است .

شهرستانی از شیوع فلسفه یونانی در دانشگاه جندی شاپور

اهواز در دوره ساسانی سخن به میان آورده است تمام این‌ها نشان از آن دارد که در دوران اولیه اسلامی و حتی قبل از آن در بلادی که بعدها در قلمرو اسلام در آمد، مؤلفات یونانی و سریانی، وجود داشته است و شاید فرهنگ یونانی قبل از نهضت ترجمه در این بلاد رونق گرفته باشد. پس چه جای تعجب که جابر این علوم را از این فرهنگ اکتساب کرده باشد.

یکی از مواردی که "کراوس" اشاره می‌کند عدم وحدت رویه در کتب جابر است و این را دلیل بر آن می‌داند که این کتب منتحله هستند، این حکم را اگر بخواهیم جاری کنیم می‌بایست بر کل کتاب‌های جهان جاری کنیم، چرا که اگر وحدت رویه‌ای وجود ندارد برای آن است که مباحث علوم با یکدیگر متفاوت است.

چگونه می‌توان در میان مباحث متفاوت وحدت رویه‌ای را انتظار داشت؟ شاید کراوس انتظار داشته که در همه مباحث روح اسماعیلیه ساری و جاری باشد و چون چنین نبوده پس لاجرم آن را منتحل نامیده است، ما باید وحدت در نوشتار علمی و ساختاری جستجو کنیم نه این که فرضی را بکنیم و

آن را چهار چوب قرار دهیم و از آن بخواهیم انسجام یا عدم انسجام را داوری کنیم ما باید افکار آن عصر را از محتوای کتاب‌ها و قضایایی که از ابتکارات و نوآوری‌های نویسنده لحاظ می‌شود به دست آوریم تا هم بتوانیم علوم را نه تنها فقط کیمیا و طب بلکه سایر شاخه‌های علم را هم مورد ارزیابی قرار دهیم و تاریخ علوم را چنانکه باید بشناسیم یک مورخ تاریخ علم فقط نباید کتب علمی تاریخی را از نقطه نظر علمی مورد کاوش قرار دهد این مساله‌ای است که ممکن است که مورخ تاریخ علم را به بی‌راهه بکشاند، بلکه رویه علمی که نویسنده دارد نیز باید مورد کاوش قرار گیرد، و آن از خود کتاب بدست آورد، نه اینکه ما فرضی را انجام دهیم و بخواهیم آن را بر کتاب تحمیل کنیم حالا که تحمیل نشد بگوییم که کتاب‌ها انتحال است.

مثلاً در کتبی چون الجواهر و الخواص و السموم جابر، نکته‌های عدیده‌ای یافت می‌شود که هنوز جای کار دارد. "هولمیارد" در کتابی که به زبان انگلیسی نگاشته به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کند، و حتی روسکا که همه کتاب‌های جابر را رد می‌کند کتاب الخواص فی صبغ الجلود را مورد اعتماد قرار داده و عنوان می‌دارد که جابر دارای اسلوب و روشی

است که به هیچ یک از نویسندگان قرن هفتم میلادی یا سوم هجری نمی‌خورد در حالی که بزرگانی چون جاحظ و یعقوب بن اسحق کندی در آن قرن زندگی می‌کردند ولی

هیچ شباهتی بین اسلوب حاکم بر کارهای جابر و کندی از نظر ریاضی و بقاء در موضوع وجود ندارد، اما جاحظ با آن‌که اندیشمندی عمیق در آن روزگار بوده و در جزئیات امور صاحب نظر بوده است ولی در کلیات از روح تنسیق فاصله دارد و به بی‌راهه رفته است، و بالکل رسائل جابر با آن‌ها در این سیاق متفاوت است.

جاحظ از اسلوبی واضح پیروی می‌کند ولیکن جابر از اسلوبی قامض، و بسیاری از مسائل دیگری و حتی شباهتی بین کتاب سنگ‌های ارسطو که در همان قرن سوم ترجمه شده و کتاب سنگ‌های جابر مشاهده نمی‌شود، و هیچ شباهتی بین کتب جغرافیین آن دوران نظیر ابن‌فردادبه و همدانی و رسائل جابر مشاهده نمی‌شود.

آیا می‌بایست به مسائل کیمیا و موارد مربوط به آن که در آن قرن و قرون پیش از آن بوده پرداخت؟ آیا مسائل مربوط به کیمیا در قرون قبل وجود داشته است؟

در تاریخ علم کتب شیمیایی در زمینه عطر و مواردی مثل آن به الکندی نسبت داده‌اند و در کتاب‌های مروج الذهب مسعودی از آن نام برده شده گرچه این کتاب بدست نیامده و اگر بدست ما می‌رسید شاید بسیاری از مشکلات ما حل می‌شد به هر حال با بدست نیامدن کتاب الکندی در زمینهٔ کیمیا، قدیمی‌ترین کتابی که در این علم در دست داریم همین کتاب کیمیای جابر است حال ممکن است که در طول اعصار و زمان چیزهایی بدان اضافه شده باشد.

اما این که گفته می‌شود که جابر فردی اسماعیلی مذهب و در سلک اسماعیلیان بوده این مساله هیچ سندی ندارد غیر از آن که "کراوس" این مساله را مطرح می‌کند، و شاید که اسماعیلیه از کتاب‌های جابر بهره برده باشند و اسلوب کتاب خود را از آنجا که وی نزد امام جعفر صادق علیه السلام شاگردی کرده و امام جعفر صادق به قول آن‌ها، پدر حقیقی اسماعیل بوده و مذهبشان به وی منتسب است، مطابقت داده باشند.

و این که مشابهتی بین نوشته‌های آن‌ها و نوشته‌های جابر باشد، هم هیچ جای تعجبی نیست چرا که هر دو

این‌ها خود را منتسب به امام جعفر صادق علیه السلام می‌دانند.

و اگر چنانچه کتاب‌های خالد بن یزید و جابر بن حیان هر دو منتحل هستند پس چه کسی قبل از کندی به علم کیمیا پرداخته است؟

آیا بنا به ادعای کراوس صنعت کیمیاگری در قرن دوم و سوم هجری در بلاد اسلامی رونق نداشته است؟

چنان که گفتیم جاحظ از جمله علمای هم عصر جابر است. قصیده‌ای که از وی بر جای مانده، نشان از آن دارد که وی از اصطلاحات کیمیایی در اشعار خود استفاده می‌کرده است مثل "آهک مرده" یا "آهک زنده" که به اصطلاح "الزئبق الحی" و "الزئبق المقتول" بدان اشاره شده یا از نشادور، زرنیخ، "المکر"، "المرغک" نام برده شده و این نشان از استعمال این اصطلاحات در آن دوران بوده است، همچنین جاحظ از خالد بن یزید بن معاویه نام می‌برد و وی را خطیب، شاعر و فصیح و خوش فکر، و اول کسی که در اسلام کتب نجوم، طب و کیمیا را ترجمه کرد، معرفی می‌کند... پس جاحظ در این عبارات خود به خصوص به کیمیا اشاره

دارد، جاحظ را ابا حکیم می‌نامیدند.

و در کتاب الحیوان می‌نویسد: "می‌گویند مجاز نیست که چیزی در عالم اصلی دارد، مردم بتوانند آن چیز را تجزیه کنند و از آن اصل خالی کنند، پس بدین ترتیب تبدیل عناصر به طلا و نقره را ممکن نمی‌دانند، اما ما می‌دانیم که نشادور در عالم موجود است و اصلتی دارد و از سنگی به نام حجر نشادور بدست می‌آید در صورتی که مردم آن را به رمادو البلیا تجزیه می‌کنند و آن سنگ سیاه از بین می‌رود، و یا مرداب سنگ در عالم موجود است در صورتی که سرب آن را از بین می‌برد، و همچنین توتیا موجود است پس آن را با ماده‌ای به نام اقلیما الثماء مستحیل می‌کنند و از این جمله بسیار است.

شاید مراد جاحظ از اقلیما الثماء $ZnCO_3$ باشد که تبدیل به دی‌اکسید روی می‌شود و گازهای SO_2 و C_2 از آن متصاعد می‌شود، و ممکن است از مقصودش از سنگ الطواحین، ترکیباتی منیزیم باشد که به اکسید منیزیم تبدیل می‌شود MgO ، اما تحول مرداب سنگ به وسیله سرب در مجاورت گرما و هوا، این‌که اکسیژن با سرب واکنش داده و آن را

تبدیل به اکسید سرب می‌کند و کل این مسائل نشان از آن دارد که مسائل شیمیایی در عهد جاحظ مسائلی به روز و زنده بوده است پس این نشان از آن دارد که مورخین تاریخ علم می‌بایست تجدید نظری در آراء خود در زمینه تاریخ علم کیمیا در سرزمین‌های اسلامی بکنند همچنین از جاحظ در کتاب الحیوان در جزء سوم چنین آمده است که "شندم ابا حکیم کیمیایی به ثمامه بن اشرس گفته چه می‌گویی درباره اکسیری که منجر شود که هیچ مرضی بر گوسفندان نیافتد و یا اکسیری که چون به پلی زنی هرگز فرو نریزد و خراب نشود و با اکسیری که اگر در خانه بپراکنی از شر هر حشره مؤذی چون مگس و پشه خلاصی پیدا کنی، با این قول یارانش شروع به خنده کردند ولی ثمامه بلند شد و او را به خانه برد، و اطعمه و اشربه برای او فراهم کرد و بدو گفت من خیلی در این خانه از پشه اذیت می‌شوم کاری کن که دیگر پشه‌ها به خانه من نیایند والا از مگس‌ها چنان رنجی به من نمی‌رسد.

پس او را به خانه برد و به او جامه و غذا و آشامیدنی داد پس گفت حالا حشرات و مگس را از خانه من دور کن، گفت باید چند ادویه را با هم مخلوط کنی گفتم چه چیزهایی

منظورت است؟ گفت شیاسیرا، گفت مبلغش چقدر است، حکیم گفت ۵۰ دینار می‌خواهم، گفت پنجاه دینار؟ حکیم گفت: مثل این که نمی‌خواهی از دست مگس و حشرات خلاص شوی؟ پس بلند شد که برود، به او گفت بنشین....."

آیا این فردی که جاحظ از او سخن می‌گوید همان جابر ابن حیان است یا یک کیمیاگر دیگر؟

به هر حال این حکایت نشان از آن دارد که کیمیاگری در زمان ثمامه بن الاشرس که از پیشوایان معتزله بوده و در سال ۲۱۳ هجری یا ۸۲۵ میلادی وفات کرده وجود داشته است.

همچنین جاحظ به صراحت مسائل مربوط به علم کیمیا را در میان مسائلی از علوم که در کتاب حیوان (ج ۳، ص ۱۱۵) می‌آورد و می‌گوید: "اگر چنانچه بخواهی در مورد اجرامی که تحول پیدا نمی‌کنند و یا آن اجرامی که خداوند در ذات آن‌ها مقرر کرده که تحول پیدا کنند و آن موادی که توسط انسان دچار تحول و دگرگونی می‌شوند بشناسی، برای این امر می‌باید جواهر و مقدار بهره آن‌ها از قوا و انرژی را بشناسی تا بتوانی بدان مسائل معرفت پیدا کنی، البته در این راه

می‌بایست طریق تجربی را پیشه خود سازی والا با وهم و نظر صرف نمی‌شود در این علوم پای نهاد، نظیر این که هر چقدر که بخواهی از لحاظ فکری و نظری کاری کنی مثل آن نمی‌شود که با عمل خود بتوانی شیشه را از رمل استخراج کنی و با زاج سفید و جیوه را به طلا یا نقره تبدیل نمایی، (فرمول زاج سفید $KAL(So\phi)$ ، جیوه شبیه به نقره مایع می‌باشد که با ترکیب زجاج فرعونى و زاج دمشقى با جیوه خیلی شبیه نقره می‌شود و طلا بسیار شبیه رمل زجاج النقى است که با صافی و نظایر آن خالص شده است و جالب آن است که زجاجی که همراه با طلا بدست می‌آید در آب و زمین تحول پیدا نمی‌کند.

اما نقره این گونه نیست بلکه پس از این که مدت نه چندان بلندی دفن می‌شود در زمین تحول پیدا می‌کند و اما آهن که بسیار زود تحول پیدا می‌کند، و مردم گمانشان بر این است که این جوهره این مواد با یکدیگر متفاوت است که قدرت ترکیب و تجزیه آنها در هر کدام متفاوت و متباین می‌باشد طلا عنصری است که در آن آب و هوا و خاک خیلی داخل نشده است و چیزی است که مردم نمی‌توانند مثل آن را بسازند، طلا از جمله فلزاتی است که در اعماق زمین

ساخته می‌شود و نزدیک به جوهر زمین است و میزان هوا و خاک و آب و آتشی که در آن وجود دارد مقداری است که از تأثیرات بروج و ستارگان بر روی آن به وجود آمده است و این امور باعث شده که عنصری ویژه و منحصر به فرد باشد، به عنوان مثال به نوعی موش صحرائی مثال می‌زنیم که در برابر حوادث آسمان و زمین بسیار مقاوم است این نوع موش صحرائی در نتیجه آمیزش نوعی موش صحرائی به نام فار و نوع دیگری به نام جردیه به وجود می‌آید، به صورتی که فار مؤنث و جردیه مذکر باشد و چنین آمیزشی عامل به وجود آمدن موجودی عجیب و خارق العاده می‌شود در خلقت این موجود آیا فقط می‌بایست همین آمیزش را دخیل دانست و هیچ عامل دیگری در پدید آمدن آن مؤثر نیست؟

در این خصوص مثال‌های فراوانی وجود دارد حتی در خلقت انسان‌های متفاوت، و هر گونه تقریب و ترکیبی ممکن است اثرات خوب نداشته باشد بلکه ممکن است نشادور و حجاره السود ترکیبات و تجزیه‌هایی در درون مواد به وجود آورند، و حال این‌که این‌ها باید به چه مقدار باشد یا ترکیب دیگری وجود داشته باشد آیا این ترکیبات باید هزاران، هزار

سال بماند تا تحول صورت پذیرد، این‌ها مسائلی است که نه می‌توان آن را مردود دانست و نه قبول کرد، و امری تجربی است که با وهم و این‌طور چیزها بدست نمی‌آید.

می‌شود کسی بگوید که به وجود آمدن طلا در اثر ترکیبات معین و مشخص آب و باد و آتش و خاک و حرکات افلاک و گذر زمان معین است و از اجتماعی این خصال و ویژگی‌هاست که طلا خلق می‌شود. یا در این زمینه می‌گویند برای بوجود آمدن طلا باید کواکب در حالت خاصی باشند که هر پنج هزار سال یک بار این اتفاق می‌افتد، پس لاجرم بدین استدلال بیان کنند که به وجود آوردن طلا بدین لحاظ امکان ندارد در جواب، کیمیاگران می‌گویند این مسائل که عنوان شده همه بر سبیل فرض و وهم است معلوم نیست که درست باشد، و ما این علوم را از عقول سلیمه و افهام تامه دریافت کرده ایم و آن‌ها می‌گویند که آن را از رسول خدا اقتباس کرده‌اند، و ما در این امور شک نمی‌کنیم و آن را تجویز می‌نماییم..."

در ابتدای کتابش جاحظ اشاره‌ای به مباحث کتاب المعادن می‌کند که در آن در مورد جواهر زمین و اختلاف فلزات و

چگونگی ساخته شدن آن‌ها به صورت طبیعی و مصنوعی و چگونگی تبدیل بعضی از آن‌ها به بعضی دیگر رسخن گفته شده است و از اکسیرها و تلطیف کننده‌ها بحث می‌کند، همچنین جاحظ از ساختن زجاج‌ها و بلورها و کاشی، اسرنج، و جیوه و نشادر و زاج سفید و استفاده از زفت طلا نام می‌برد او می‌نویسد حجاج، اول کسی است که از السفن المقیره استفاده کرده است همچنین از ساختن ظروفی از جنس چینی به رنگ‌ها و ساختارهای متفاوت از روی مواد شیمیایی سخن گفته است که چگونه و با چه نسبتی مواد با هم ترکیب شود تا مواد خاص برای ساخت آنها فراهم شود.

و همچنین از زراره بن اعین پیشوای قبیله تمیمیه سخن می‌گوید که لباسی با ترکیبی از مواد خاصی بافته است که از جمله آن مواد گوگرد، بحر جامه، ملکه ابراج و شمس تجنب می‌باشد، و از کبریت احمر نام می‌برد که از جمله عناصری بوده که نزد کیمیاگران ماده مشهوری بوده است که با ترکیبات خاصی تشکیل می‌شده است.

جاحظ از فردی به نام ابو اسحاق روایت می‌کند که او در کوهستان مواد مذابی را دیده که آتش از آن‌ها زبانه

می کشیده و دیده که دود از آن به آسمان می رفته است، و سپس نتیجه می گیرد آیا این طور نیست که اخلاط اربعه یعنی آب، باد، خاک و آتش، مجموعاً منجر به وجود آمدن بدن انسان می شوند، وقتی از قسمتی از زمین آب به بیرون فوران می کند متذکر می شویم که از این ناحیه ارکان اربعه خلقت بیرون آمده است ولی این مسأله را درباره وقتی که از زمین آتشی فروزان می شود نمی گوئیم و حتی در سنگ پا هیچ گاه بدونبال طلا و نقره و حتی جیوه نمی گردیم با آن که در آن علاوه بر آتش و خاک، هوا هم وجود دارد و شکل آن حکایت از آن می کند و این نشان از آن دارد که در این حالت آن جسم از ارکان که ما جستجو می کنیم خالی است، و این نشان از آن دارد که آنچه ما جستجو می کنیم و دنبال آن هستیم می تواند درست باشد.

آیا این طور نیست که در دل زمین گدازه های داغ جریان دارند و در حرکت هستند و هر آینه از آن ها بخاراتی هم متصاعد می شود و منجر به هیچ صدا و بارانی هم نمی شوند، ولی چه می شود که بخار داغ وقتی ابرها اجتماع می کند، چنانچه مشهور است منجر به بوجود آمدن صاعقه می شود که هم دارای صدای مهیبی است و هم آتش زیادی را از خود

متصاعد می‌کند، این مسأله که آب از ارکان وجود هستی محسوب می‌شود نه سه جزء دیگر در اشعار شعراء و ادیبان مثل ابوالهول حمیری چنین آمده است:

حاز صمصامه الزبیدی من بین
 جمیع الانام موسی الامین
 سیف عمر و کان فیما سمعنا
 خیرما انطفت علیه الجفون
 او قدت فوقه الصواعق نار
 ثم ساطت به العزاف المنون
 و در ادامه می‌گوید:

ما می‌دانیم که جمیع زندگی بر روی زمین بواسطه وجود گرمای خورشید است ولیکن نه به تنهایی بلکه وقتی ناریت خورشید با برودت آب زمین در هم می‌آمیزد و این آب را به بخار تبدیل می‌کند و آن را به اقصی نقاط زمین می‌برد و منجر به وجود آمدن حیات در کره خاکی می‌شود، این ناریت آفتاب منجر به وجود آمدن یکسری از مواد هم می‌شود که این مواد مثل، طلا و نقره، جیوه و کبریت (گوگرد) امثال آن حرارتی در دل خود ندارد بلکه حرار و ناریت به صورت جامد در بطن آن‌ها قرار گرفته

است، و به مثابه یکی از جواهر در آمده اند.

به رغم آنچه کراوس متذکر می شود علم کیمیا در قرن هشتم میلادی در بلاد اسلامی رونق داشته، و کتاب کیمیایی هم در آن زمان از یونانی به عربی ترجمه شده که از آن جمله کتبی است که به دستور خالد بن یزید ترجمه شده است پس در این ترجمه از اصطلاحات کیمیایی فراوانی وضع شده از مواد مختلفی در آن یاد شده است هر چند روسکا این ترجمه را متعلق به قرون بعدی می داند ولی شواهد نشان بر آن است که این ترجمه ها از آن چه فکر می کنیم قدیمی تر است، از طرفی خالد از جمله مشاوران عبدالملک بوده که بنا به شواهدی که اخیراً بدست آورده ایم از جانب وی به سوی مصر گسیل شده است در دوران وی سکه هایی ضرب می شده که روی آن عبارات عربی از جمله "قل هو الله احد" و "اسم نبی" آمده است پس این نشان از آن است که در آن روزگار مسلمین اجباری به استفاده از سکه های یونانی نداشته اند و چه اشکالی دارد قائل بدان باشیم که در این روزگار کتابی از زبان یونانی به عربی ترجمه شده و طریقه استخراج طلا از آن بدست آمده باشد به هر حال ما قائل به این مسأله هستیم که اولین کتاب کیمیا که به عربی

ترجمه شده و از زمره اولین کتاب‌ها در این فن در بلاد مسلمین محسوب می‌شود همین ترجمه کتاب یونانی بوده که در قرن هفتم انجام گرفته، نه به روایت روسکا در قرن نهم.

روسکا در استدلالات خود عنوان می‌کند از جمله ادله من بر این‌که این کتاب در قرن نهم ترجمه شده این است که در آن از الفاظ وزیر استفاده شده که متعلق به قرن نهم است، و اینجا باید بگوییم که کلمه وزیر یک کلمه قرآنی است که در دو جای قرآن بدان اشاره شده است یکی در سوره طه که حضرت موسی در مناجات یا خدای می‌فرماید "و جعل لی وزیراً من اهلی" و در سوره فرقان می‌فرماید: "ولقد آتینا موسی الکتاب و جعلنا معه اخاه هارون وزیراً".

و همین پیدا کردن تاریخ ضرب سکه که عنوان کردیم از تاریخ ابن اثیر می‌تواند دلیل خوبی بر نقض مدعای روسکا باشد در روایت آمده است که عبدالملک خواست که از استفاده از سکه‌های رایج که تعالیم کلیسا و روم بر آن نقش بسته بود جلوگیری کند پس برای این کار از اهل علم زمان خود که در مصر بودند از جمله خالد کمک گرفت تا سکه‌هایی

را با اسامی اسلامی ضرب کنند و این جریان در تواریخ دیگر نظیر کتاب المحاسن و المساوی از امام ابراهیم بن محمد بیهقی نیز به طرق دیگر آمده است که در این روایت آمده که فردی به نام کسائی نزد هارون الرشید آمد در حالی که هارون در حال بذل و بخشش بیت المال به اقربین و نزدیکانش بود رو به هارون الرشید کرد و گفت آیا می‌دانی که از چه زمانی این سکه‌ها به ضرب و نقش اسلامی در آمدند، از زمان عبدالملک مروان، در روزگار مروان علاوه بر سکه‌ها که از روم در بلاد اسلامی رایج بود، کاغذهایی که صنعت آن بلاد بود در سرزمین‌های اسلامی رواج داشت و آن‌ها به واسطه این سکه‌ها و تجارت این کاغذها فرهنگ خود را به دیار مسلمین می‌فرستادند روز متونی بر روی سکه‌ها و کاغذها نگاشته شده بود، عبدالملک دستور داد که آن را ترجمه کنند، وقتی ترجمه آن‌ها را ملاحظه کرد، خوشش نیامد دستور داد از این به بعد باید کاغذ در بلاد اسلامی ساخته شود و سکه هم در همین بلاد ضرب شود، و کسی که از سکه‌های رومی و کاغذهای آن‌ها استفاده کند، مجازات و به حبس طولانی محکوم خواهد شد به هر تقدیر در جمله این ماجراها، به اشاره ابن اثیر حتماً خالد درگیر بوده و حتماً کتاب‌های

یونانیان در این فنون به عربی ترجمه شده است.

دوباره به بحث جابر باز می‌گردیم، به هر حال در نهضت علمی که در دوران اسلامی به وجود آمد، نمی‌توان نقش جابر را نادیده گرفت، جابر با گفتار و کرداری متفاوت که اساس آن بر عدل و اعتبار میزان بود در امور کیمیا و دانش‌های آن روزگار چنان تحولی به وجود آورد که به معجزه‌شبيه است و این نوآوری‌های خارق‌العاده را به غیر از الهاماتی الهی به چیز دیگری نمی‌توان نسبت داد، جابر عقل را بر جمیع امور دینی غالب می‌دانست به این لحاظ است که وی را معتزلی خوانده‌اند، این که رسائل جابر به صورت رمزی نگاشته شده دلیل بر این نیست که او باطنی و از زمره اسماعیلیه بوده است بلکه این گونه تا ملات عقلی و دقت وی در تفکر در عدل و میزان حکایت از آن دارد که او نزد بزرگی چون امام جعفر صادق علیه السلام تلمذ کرده کما این که در متون بعدی بیشتر بدان می‌پردازیم.

چگونه تعابیر علمیه‌ای که بر کتب جابر حاکم است کرواس را گمراه کرده و به این نتیجه رسانده که این کتب برای دوران امام جعفر صادق (علیه السلام) نیست بلکه

متعلق به دوران بعد است و این اندیشه وی را بدان سو برده که بگوید کتاب‌های منسوب به جابر بن حیان کتاب‌هایی منتحل شده و جعلی می‌باشد، و از سوی دیگر وحدت رویه‌ای که در کتب جابر موجود است را دلیل بر انتحال کتب جابر بدانند، وی بعد از این همه مسایل بی ارزش می‌گوید که کتاب انتقال از قوه به فعل کتابی اصیل بوده و از خود جابر ابن حیان می‌باشد و یک چرخش آشکار و یک تناقض بزرگ در گفتارش را به نمایش می‌گذارد. از سویی شخصیت جابر را بالکل منکر می‌شود از سویی می‌گوید وی فرد معتبری نزد شیعیان بوده که در قرن هشتم زندگی می‌کرده است، چطور این که فرد معتبری در قرن هشتم هجری بوده را قبول می‌کنید ولی کتاب‌های او را منتحل و متعلق به قرون دیگر می‌دانید؟

از یک سو جابر را فردی طیب و کیمیاگر معرفی می‌کنید و از سویی رسائل آن را قبول ندارید؟

از سویی به شباهت و مقارنه بین رسائل جابر و رسائل اخوان الصفا می‌پردازید و از سویی می‌گویید شخصیت اخوان الصفا مستتر است اما شخصیت رسائل جابر بارز و آشکار

است چگونگی مشخص است، شخصیت کسی که اسم و رسم خود را در ماورای انتقال مخفی کرده است، به غیر از آن شخصیتی که هنوز نمی‌دانید در کدام دوران زندگی می‌کرده است، "کراوس" بسیار در عقاید اسماعیلیه داد سخن سر داده ولیکن مطلقاً دربارهٔ شخصیت و مذهب امام جعفر صادق علیه السلام هیچ تفحص و پژوهشی انجام نداده است تنها شیعه بودن دلیلی بر تشابه مذهب اسماعیلی با مذهب جعفری نمی‌شود. "کراوس" در ضمن بحث دربارهٔ "لایه‌های چشم" در نزد جابر اشاره می‌کند که این مطلب از کتاب یوحنا ماسویه و حنین بن اسحق جعل شده است که این دو ترجمه هر دو مصدري قدیمی و یونانی دارد، چه دلیلی دارد که رسائل جابر قبل‌تر از این دو رساله نگاشته نشده باشد؟ از سویی با مراجعه به رسائل جابر متوجه می‌شوید که چقدر رسائل جابر نسبت به دو رساله یوحنا و حنین مختصرتر است و این قانون است که در شرح رسائل در قرون متفاوت رساله‌ای صغیر به رساله‌ای بزرگ‌تر تحول پیدا می‌کند.

آوردن برهان و دلیل بر این که بین افکار اسماعیلیه و رازی و ابن مسره و حلاج مقارنی وجود دارد دلالت بر نفی ریشه جعفری داشتن همه این‌ها را نمی‌کند و همچنین مقارنه‌ای

که بین افکار آن‌ها و افلاطونی‌ها وجود دارد، که همه آن‌ها منبعث از فیض و وحی و الهام می‌باشند. این گونه افکار ریشه در عرفان شرقی دارد، که این روحیه در افکار بزرگانی چون لایبنیس هم نفوذ می‌کند که نمونه این افکار را در اندیشمند اسلامی چون کندی هم ملاحظه می‌شود.

از جمله ادله ما بر این که افکار جابر از اسماعیلیه نشأت نگرفته است، مسائلی است از جمله اعتقاد به قول قدمای خمسه که در اندیشه مرانین و صائبیان وجود داشته است و این اندیشه در فلسفه حکیم ملک ری محمد بن زکریای رازی نیز جریان دارد، که حالا این افکار از مرانیان به افکار رازی نفوذ کرده و یا از افکار جابر بن حیان جای بحث دارد و این مشخص است که محمد بن زکریای رازی مورد هجمه شدید اسماعیلیه بوده و افکار وی با افکار اسماعیلیان متفاوت بوده است، در این که این حکیم ملک ری شیعه اثنی عشریه بوده - استناد به قول دکتر پرویز اذکائی نویسنده کتاب حکیم رازی - شکی نیست چرا که رازی، حدود چهار سال بعد از وفات حضرت عبدالعظیم الحسنی (علیه السلام) در شهرری به دنیا آمد، یعنی روزگاری که صبغه شیعی بر ری، مستولی بوده، و در تاریخ آمده که وی مصاحب بزرگانی چون البرقی که

از جمله شاگردان حضرت عبدالعظیم الحسنی (علیه السلام) بوده می‌باشد و در دوران غیبت صغری مهدوی، رازی به بغداد می‌رود و نزد ابوزید بلخی تلمذ می‌کند که ابو زید خود از جمله بزرگان امامیه می‌باشد، و به احتمال قریب به یقین با نواب خواصه حضرت صاحب عصر در ارتباط بوده است و در این سرزمین کتابی هم با عنوان حساسیت ابوزید بلخی به گل‌های بهاری را در آن شهر می‌نویسد، از رازی کتاب‌های متعددی به جای مانده که ابوریحان بیرونی این کتاب‌ها را فهرست کرده است، که از جمله این کتاب‌ها در زمینه توحید، امامت امام معصوم، معاد می‌باشد، ملاحظه اسماعیلیه از جمله دشمنی که در مقابل خود از نظری فکری احساس می‌کردند، محمد بن زکریای رازی بود که سعی بر ترور شخصیت این فرزانه پرداختند، از جمله انتحال کتاب‌هایی ملحدانه و انتساب آن به رازی بود که ابن ندیم بدان اشاره کرده از جمله کتاب مخاریق انبیاء، و مناظر دو رازی که ابو حاتم اسماعیلی نوشته است، ناصر خسرو در کتاب‌های خود از رازی به نام ملحد نام برده و به نقد عقاید فلسفی وی پرداخته است به هر حال این قول فلسفی اعتقاد به قدمای خمسه از جمله مبانی فلسفی رازی است که به احتمال زیاد

از جابر بن حیان اقتباس کرده است.

و این که عدد هفت در کتاب‌های جابر دلیل بر متأثر بودن جابر از اسماعیلیه دانست امر بسیار عجیبی است چرا که این نکته به نوعی در متونی چون قرآن و حدیث دیده می‌شود و ارتباطی با اسماعیلیه ندارد، همان طور که می‌دانیم اسماعیل فرزند بلافصل امام صادق علیه السلام بوده و در زمان حیات پدر بدرود حیات گفته است حال برای اثبات این امر که اهمیت دادن به عدد هفت فقط در فرقه اسماعیلیه بوده محتاج به دلیل و برهان است و اگر این کار اتفاق نیافتید این حکم و اکثر هر آنچه مثل آن است محکوم به مردود بودن می‌شود.

اهمیت به عدد هفت در ملل بابلی که قدمتی حدود سه هزار سال قبل از میلاد مسیح دارند به چشم می‌خورد که این اهمیت عامل به وجود آمدن ایام سبعه، و ساعات سبعه و سنین سبعه شده است، با نگاه به کتاب‌های تاریخ علم که به چاپ رسیده است متوجه این امر می‌شویم، که خود اسماعیلیه این طریقه اهمیت به عدد هفت را از حکمایی چون فیثاغورث اقتباس کرده‌اند و حتی مشاهده

می‌شود که در تورات هم به این عدد اهمیت داده شده است جایی که نوشته "و فرغ الله فی الیوم السابع من عمله فاستراح من جمیع عمله الذی عمل و بارک الله الیوم السابع و قدسه" و یا در قرآن کریم مشاهده می‌شود که آیه‌ای بر این مبنا وجود دارد که "هو الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش" (سوره حدید آیه ۴ و سوره اعراف آیه ۵۴)، سماوات و زمین‌های هفت گانه نیز در قرآن بدان اشاره شده "الذی خلق سبع سَمَواتٍ طَباقاً ما تری فی خلقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ" و "الله الذی خلق سبع سَمَواتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ" (سوره ملک آیه ۳ و سوره طلاق آیه ۱۲)، پس مشاهده می‌شود که این تنها اهمیت در فرقه‌ای مثل اسماعیلیه ندارد حتی در نوشته‌های ابن رشد اندلسی مثلاً در کتاب "فصل المقال فیما بین الشریعۃ و الحکمۃ من الاتصال" صحبت از این واقعیت شده که شریعت دو رکن ظاهری و باطنی دارد، و رکن ظاهری با روش بحث و برهان و منطق قابل دستیابی است و باطن به روش تأویلات، این متعلق به زمانی است که اصلاً از اسماعیلیه بوئی در جهان استشمام نمی‌شد.

حکم به ظاهر و باطن در دوران جابر:

جاحظ در کتاب الحیوان (ج ۱، ص ۹۷) می‌نویسد: هر آنچه به چشم دیده می‌شود و با عقل ادراک می‌شود از دو حکم خارج نیست.

حکم ظاهر برای حواس و حکم باطن برای عقول حجت است .

جابر در صنعت نجوم در رسائلش می‌نویسد:

"ای برادر! دقت کن که چه چیزی از علم نجوم به ما رسیده است، آن چیزی است که به طور آشکار و واضح و قابل رصد و تجربه است و در آن هیچ توجهی به رمزی و سرنمی شود

وآن عبارت از این است که مثلاً فلک البروج را به ۳۶۰ درجه و به دوازده برج تقسیم کرده و در رصد به این نکته رسیده ایم که آن بروج به حرکت خفیه از مغرب به مشرق نسبت به کره زمین حرکت می‌کنند و فوق آن فلک کل وجود دارد که آن کره اثیر است که به خلاف آن حرکت می‌کند و از مشرق به مغرب حرکت می‌کند و سپس فلک

سیارات هفتگانه است این افلاک به گونه ای هستند که گویی که داخل بعض دیگر حرکت می کنند، که بالاترین آن افلاک زحل و پایین ترین آن ها، ماه می باشد و آن افلاک از مغرب به مشرق به حرکت ظاهری و حسی حرکت می کنند که یکی از آنها فلک خورشید است ... اگر از هزاران نفر از مردم بپرسی. از کجا خورشید طلوع می کند؟ می گویند از مشرق طلوع می کند و در مغرب غروب می کند، این که مشرق را مشرق و مغرب را مغرب می گویند به علت این حرکات خورشید است، ولی واقعیت این است که مغرب محل اشراق و مشرق محل غروب است ..."

جابر مثالی در این زمینه برای ما می زند چگونه دولاب یک چاه دوران می کند و چگونه ما اشیاء را بر خلاف دوران آن مشاهده می کنیم، در واقع این اشیاء بر خلاف دولاب حرکت نمی کند بلکه ما این گونه تصور می کنیم ... جابر می خواهد بگوید ممکن است تفاسیری که از علوم طبیعی و فلکی می شود چیزی باشد که خلاف حقیقت باشد، و جابر می خواهد بگوید که گاهی ما در طبیعت چیزی را ملاحظه می کنیم و مشاهده می کنیم که حقیقت خلاف آن است مثلاً در دوران معاصر می دانیم که در واقع این زمین است

که حرکت می‌کند و خورشید ثابت است بر عکس آنچه رصد و مشاهده می‌شود، اما کراوس مدعی است که همه این اشارات جابر معنای باطنی دارد و منش اسماعیلیه است، در صورتی که تفکر باطنی فقط چیزی نیست که متعلق به اسماعیلیه باشد و قراین نشان می‌دهد که حتی از قرآن هم این امور قابل اقتباس است چنانچه مثلاً گفته می‌شود که (باطن دنیا رحمت و ظاهرش عذاب است) و غیر ذلک با این تفاسیر هر آنچه صوفیه در اقصی نقاط عالم می‌گویند چه در مشرق و چه در مغرب باید از تعالیم اسماعیلیه باشد.

باید متذکر شد حتی می‌توان گفت که جابر علم میزان را هم از قرآن اقتباس کرده است مثلاً از آیات کریمه " و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم " یا " و الارض مددناها و القینا فیها رواسی و انبتنا فیها من کل شیء موزون " پس این نظریه میزان ریشه در اعتقادات اسلامی دارد و تصریح، قرآن کریم است که "" هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ "" ۱۰/۴ که در آنها علاوه بر واقعیت حاکم فیزیکی روح ریاضی حاکم بر آن هم خود را نشان می‌دهد یعنی در قرآن تصریح شده

اول رکن تجربه و مشاهده که با مشاهده ماه و خورشید تحقق پیدا می کند و سپس رکن محاسبه و ریاضیات برای اینکه انسان حقیقت را درک کند لازم است و این همان علم میزان مطرح شده از سوی جابر است .

جابر بن حیان از عدل الهی در طبیعت سخن می گوید و میزان را معیار عدل در طبیعت می داند و عدل از آموزه های فرهنگ شیعی بوده و در این مذهب از اصول دین محسوب می شود و پیشوای این مذهب کسی نیست جز امام جعفر صادق علیه السلام و از جمله واضحات است که در مجلس تفسیر این امام آیاتی که درباره عدالت و عدل است به بهترین وجه تفسیر و تفهیم می شود و بعید نیست جابر عدالت را چنان در طبیعت و جهان مشاهده می کند که از امام جعفر صادق فرا گرفته است، و سیطره روح جعفریه در تمام رسائل جابر به گونه ای دیده می شود.

این که "کراوس" مدعی می شود که اسماعیلیان تفسیرباطنی و مذهبی از کیمیا دارند و جابر را پیرو آنها می داند؟ بگوید کدامین قسمت از کتب جابر و اخوان الصفا

در این موضوع با هم همخوانی دارند؟ و یا نمونه‌ای از این هم‌خوانی را در سایر کتاب‌های اسماعیلیه بیاورد، و چگونه است که با وجود اینکه نمی‌تواند از کتب اسماعیلیه برای این ادعای خود دلیلی بیاورد باز هم ادعا می‌کند که این متون از آموزه‌های اسماعیلیه است؟

این‌که از در کتب کیمیایی جابر از تعبیر سری و مخفی استفاده شده و آنچه می‌خواسته بیان کند به زبان استعارات بیان کرده را عده‌ای از متاخرین براین برداشت کرده‌اند که دلیلی است که جابر این علوم را از امام صادق اقتباس نکرده چرا که در منش و روش امام اینگونه سخن گفتن وجود ندارد اما در واقع چنین نیست بلکه در علوم امامت گاهی می‌بایست مطالبی از دسترس عوام یا نااهلان دور نگه داشته می‌شد و با افرادی خاص انتقال پیدا می‌کرد و بعید نیست که پاره‌ای از عملیات‌های شیمیایی نیز در آن روزگار در این زمره بوده باشد چنانچه، به تواتر این موضوع از امام زین العابدین علیه السلام به ما رسیده است که:

*"اللی لا کتم من علمی جواهره کی لا یری العلم ذو جهل
فیفتشا وقد تقدم فی هذا ابوالحسن الی الحسن وصی قبله
الحسنا یا رب جوهر علم لوابوح به لقیل لی انت ممن بعید*

صنما و لاستحل رجال مسلمون دمی یرون اقبیح ما یاتونه
 حسنا"

"من گوهرهای دانش خودم را پنهان می‌کنم / چون مردم آن
 را درک نمی‌کنند / تا این‌که هر نادانی به وسیله آن گمراه
 نشود. جدم امیر المؤمنین در کتمان علم بر من سبقت داشته
 و فرزندان خود حسن و حسین را به آن وصیت کرده است،
 بارالها! علوم بسیار و رازهای بی‌شماری هست که اگر آن‌ها
 را آشکار کنم به من خواهند گفته تو بت پرست شده‌ای،
 / چون رشد عقلی و شعور علمی ندارند / رجال مسلمان خون
 مرا حلال می‌دانند و زشت‌ترین کار خود را نیک می‌پندارند"

و شاید خود این دلیلی باشد بر این که چطور در گفتار
 جابر بن حیان به منش امامان مذهب شیعه صبغه باطنی
 وجود دارد، چنانچه شیخ محمد خالصی می‌گوید :

"که مدارک ما و قیاسات ما قاصر است از ادراک اسرار
 شریعت و حقایق دین و سنن تشریح، و اما آنچه برای ما
 مشخص است این است که کسانی که زعامت دین را
 داشته‌اند از علوم برخوردار بودند که ممکن است که حس
 انسانی بدان دست پیدا نکند و این علمی لدنی است که از
 ملأ اعلی بدن‌ها رسیده است"

و شهرستانی در کتاب ملل و نحل درباره شاگردان مکتب امام صادق علیه السلام بیان می‌نویسد:

"... امام جعفر بن محمد علیه السلام چون در مدینه بودند دانش پژوهانی از علوم و اسرار علوم ایشان مستفیض می‌شدند و چون به عراق یا دیگر بلاد می‌رفتند، هیچ کس توان معارضه با آنها را نداشت، و بر خلاف ایشان سخن نمی‌گفت، بلی چه می‌توان گفت درباره دانش پژوهانی که در دریای معرفت امام متصل شدند، آنها چه نیازی به رودخانه های متفرقه دارند، کسی که به حقیقت محض دست یافته چه حاجب به دنباله روی و خوشه چینی از دیگران، آری! هر آن کس که با خدا مأنوس شد از مردم چه ترسی دارد؟ و هر کس که توجهش به غیر الله معطوف شد اضطراب و تشویش وی را فرا می‌گیرد" یکی از آن دانش پژوهان که در ملل و نحل ذکر آن شده همانا جابر بن حیان است.

چگونه چنانچه مورد ادعای "کراوس" است رسائل جابر را تألیف احمد حمید الدین کرمانی معاصر خلیفه فاطمی بدانیم؟ و چرا بر عکس آن گفته را مورد نظر قرار ندهیم

که کرمانی از رسائل جابر استفاده کرده است؟ چگونه امام منظور در رسائل جابر را عبیدالله المهدی بدانیم در صورتی که هیچ قرابت و نزدیکی بین گفتار و منش وی با جابر پیدا نمی‌کنیم؟ بلکه هیچ شباهتی هم بین کتب جابر با رسائل اخوان الصفا و کتب کندی و رسائل جاحظ دیده نمی‌شود.

در حالی که بین رسائل اخوان الصفا در مباحثی، با جاحظ تشابهاتی دیده می‌شود مثلاً ایده این که انسان در اطوار مختلف آفریده شده است اخوان الصفا مدعی هستند که انسان ابتدای خلقت در رتبه حیوانات بوده در صورت و شکل شبیه میمون در اخلاق نفسانی مثل اسب، و در ذکاوت به فیل و در اصوات و الحان مثل پرندگان و در ساختن و هنر به زنبور و به همین گونه ... " و جاحظ هم در کتاب الحیوان در باره انسان بدان اشاره می‌کند و یا در جایی جاحظ می‌گوید:

"عالم صغیر در راستای عالم کبیر است و جمیع اشکال عالم صغیر در عالم کبیر مشاهده می‌شود، چنانچه در یکی حواس خمس ملاحظه می‌شود و در دیگری محسوسات خمس ... " و همین گونه هم اخوان الصفا انسان را با عالم

صغیر و عالم کبیر تفسیر کرده‌اند.

"کراوس" وجوه بعضی شباهت‌ها بین رسائل جابر با اخوان صفا را گفته ولی به وجوه اختلاف هیچ اشاره‌ای نکرده است. ولی ما اشاره می‌کنیم:

تقسیمات فصول نزد جابر شکلیه ولی نزد اخوان الصفا حقیقیه است، در مباحث اول درباره فلسفه است و سپس در طبیعیات و ریاضیات و غیر ذلک اما رسائل جابر در آن مواضع متفرده دیده نمی‌شود، و به مناسب در هر مبحث از همه چیز صحبت شده است رسائل اخوان دارای یک صبغه واضح و قابل فهم در دوران خود بوده است ولیکن رسائل جابر، بسیار قامض و بسیار پیچیده و غیر قابل دسترس است و رسائل اخوان بیشتر به یک دائرة المعارف شبیه است یا چیز دیگر.

از سویی "کراوس" می‌گوید که جابر بین شیعیان که در قرن هشتم زندگی می‌کردند همانند حجت یا باب بوده است این بدین معنی است که او از جمله رجالی بوده است که به طور مداوم با امام در ارتباط بوده و مورد وثوق بوده است و از سویی می‌گوید که این رسائلی که از جابر وجود

دارد، انتحال است و جابری وجود ندارد، به طور آشکار به تناقض گویی روی آورده است، ما هیچ دلیلی نداریم که جابر یکی از داعیان اسماعیلی بوده باشد و از سویی اگر در روزگار امام می‌بود، پس نمی‌بایست جزو داعیان اسماعیلی باشد؟

اگر مشابهتی بین مخطوطات جابر و اسماعیلیه دیده می‌شود باید این مخطوطات اسماعیلیه بیشتر مورد مطالعه قرار گیرد، تا بینم آن‌ها را چه کسی نوشته؟ چه تاریخی نوشته شده؟ و چه از آن‌ها حاصل می‌شود؟ و آیا این که آن کتاب‌ها اصلی است یا منتحل است؟ و چگونه از اسرار و رموزات آن مطلع شده‌اند؟ و آیا اگر صرف اینکه دوستی درباره این مخطوطات اطلاع داشته است دلیل بر این است که آن قدیمی نیست؟ آیا وجدان یک محقق قبول می‌کند صرف این که دوستی گفته مجموعه‌ای از رسائل منتحل است دلیل بر انتحال آن‌ها باشد؟ آیا می‌توان علم را از یک صدیق و یا دشمن به صرف نقل قول بدست آورد؟ چگونه تصدیق می‌کنید که آن دوست از جمیع مخطوطات سریه مطلع بوده است و گفته همه علماء و مجتهدین و محققین را مردود می‌داند اگر مفاهیم اسماعیلیه از اسرار بوده چگونه

است که ایشان از این اسرار مطلع بوده و آن‌ها را فاش کرده و همه از آن مطلع هستند؟

این ادعا کافی نیست که بگوییم فلان مطلب از عقاید اسماعیلیه است بدون آن که دلیل و برهانی بر آن اقامه کنیم یا اگر دلیلی را اقامه کنیم دلیل ناقص باشد چگونه مدعی هستید هر آنچه از امام صادق (علیه السلام) نقل شده منتحل و مجعول است و هر آنچه که اسماعیلیان مطرح می‌کنند صحیح و درست است؟

نصوص روایت شده از امام جعفر صادق بسیار زیاد است و توافق بسیاری در تعداد زیادی از آن‌ها وجود دارد، و ما می‌بایست آن‌ها را کنار هم بگذاریم تا بتوانیم حکم درستی از آن بدست آوریم، گریختن از مسائل مربوط به امام صادق علیه السلام و دور شدن از اقوال و گفته‌های ایشان با هیچ وجدان علمی سازگار نیست "کراوس" ادعا می‌کند تقابل بین امام جعفر صادق و ابو حنیفه امری ساختگی است اما دلیل خود را بیان نکرده است و واقعیت خلاف این ادعا را نشان می‌دهد این منش و روش کراوس آیا واقعاً نشان از آن نیست که وی از طریق عقلی خارج شده است؟ آیا دقت در ارتباط

بین امام صادق و جابر نمی‌تواند پرتو جدیدی از حقایق را برای ما برملا کند؟ آیا جابر در پاره‌ای از علوم معینه فقط از نظرات امام استفاده می‌کرده است؟

آیا اگر آن کتابی که منسوب به امام جعفر صادق دربارهٔ کیمیا وجود دارد و "روسکا" آن را منتشر ساخته است منتحل باشد دلیل بر آن است که هر آنچه که در این مورد از ایشان نقل شده منتحل و جعلی می‌باشد؟

حقیقت این است که امام با جابر در ارتباط بوده و در مورد علم کیمیا ارشادات و راهنمایی‌هایی به وی کرده است و در این مورد نظراتی را ارائه داده است. و حکم "کراوس" حکمی مستعجل و فارغ از هر گونه تدقیق و عمق علمی قلمداد می‌شود.

"کراوس" می‌گوید که ابن ندیم در کتاب الفهرست مدعی آن است که جابری وجود نداشته است و این ادعای غلطی است این عبارتی است که ابن ندیم آن را مطرح کرده و آن را رد کرده است، ابن ندیم چنین می‌گوید: "جماعتی از اهل علم و بزرگان و راقین می‌گویند که این مرد - یعنی جابر - هیچ اصل و حقیقتی ندارد و عده‌ای دیگر می‌گویند

که کتاب‌هایی که بدو منسوب است را مردم نوشته‌اند و بدو منسوب کرده‌اند و من می‌گویم: مرد فاضل و فرزانه‌ای نشسته و تعداد زیادی کتاب که شاید تعداد کل ورق‌های آن به یک هزار ورق برسد نوشته، این که بگوییم این کتب از او نیست و یا اصلاً چنین کسی وجود نداشته است، به نظرم چیزی جز جهالت و نادانی نیست، تا به حال چنین چیزی درباره کسی گفته نشده است. این که او را انکار کنیم چه حاصلی دارد و چه فایده‌ای؟ به نظر من - ابن ندیم - او فردی حقیقی بوده و وجود داشته و این امری اظهر و اشهر است و تصانیف وی اعظم و اکثر از آن می‌شود که چنین حرفی را بتوان زد و از طرفی از این مرد در کتب مذاهب شیعه نام برده شده است ... و گفته می‌شود که اصلیتش از خراسان بوده و رازی در کتاب‌هایش درباره او می‌گوید: "قال استادنا ابو موسی جابر بن حیان" و عنوان می‌کند که او یکی از بزرگان شیعه و یکی از ابواب آن‌ها بوده است.

سید محسن الامین آل عاملی درباره ارتباط بین امام و جابر در کتاب اعیان الشیعه می‌نویسد:

"علی رغم آنکه هیچ یک از اصحاب ما در کتب رجالی

از جمله طوسی، نجاشی و هم عصران ایشان و پیشینیان و متأخران آن‌ها ذکری از جابر بن حیان و شاگردی او نزد امام جعفر صادق علیه السلام نکرده و هیچ اسمی از او در رجال شیعه برده نشده است اما با توجه به رای ابن ندیم و بزرگانی چون سید بن طاووس و ابن بسطام، یافعی و ابن خلکان که وی را تصدیق می‌کنند مشخص می‌شود که او از جمله شیعیان و یاران امام جعفر صادق علیه السلام بوده است "

سید محسن در این کتاب اشاره ای به کتاب السموم جابر و بعض دیگر از رسائل چاپ شده وی کرده و تلمذ او نزد خالد بن یزید را منتفی دانسته و ادعای این که او از جمله دعوات اسماعیلیه بوده است را مطلقاً درست نمی‌داند.

تناقضاتی آشکاری از کراوس در زمان نگاشته شدن رسائل جابر وجود دارد، از سوئی می‌گوید این کتاب‌ها در سال ۸۶۰ میلادی نهایتاً قرن نهم نوشته شده است و از سوئی می‌گوید با توجه به این که در کتاب‌های جابر عنوان شده که امام زمانی که زمین را مفسد و اضطرابات و انقلابات و سقوط دین در بر گرفته ظهور می‌کند او این زمان را سال ۹۲۸ می‌داند.

و سپس می‌نویسد: گفته می‌شود که ابن ندیم کتاب الفهرست را در سال ۹۸۷ تألیف کرده است و سپس می‌گوید که ممکن است آن کتاب در تاریخ ۹۵۰ نوشته شده باشد پس سال نوشتن کتاب‌های جابر را در حدود سال‌های ۸۶۰ تا ۹۸۷ می‌داند، ببینید که چگونه با الفاظ و اعداد بازی می‌کند، و یک اختلاف ۱۲۷ ساله بدست می‌آورد که هیچ چیز باارزشی از آن بدست نمی‌آید.

اگر این رسائل مقدمه نگارش رسائل اخوان الصفا باشد چگونه ممکن است که در اواخر قرن دهم نوشته شده باشند؟ در حالی که رسائل اخوان در اواسط این قرن نوشته شده است، چگونه ممکن است از فکر ظهور امام در زمان ظهور مفاسد و آشوب‌ها حکم کرده باشد و تاریخ نگاشته شدن کتب را از آن استخراج کرده باشد؟ این چگونه حکمی است که چیزی را به چیز دیگری که معلوم نیست ربط دهیم، شاید مراد از این انقلابات و آشوب‌ها، زمان آخر زمان نزدیک قیامت باشد ببینید چگونه وهم و خیالات خام انسان را اسیر خود می‌کند؟ چگونه می‌گوید که ابن ندیم اشاره کرده که جابر وجود ندارد و کتاب‌های وی انتحال است؟

چگونه "کراوس" حکم به انتحال تمام کتاب‌های جابر می‌نماید در صورتی که نمی‌تواند حتی انتحال یکی از آن‌ها را ثابت کند، که اگر می‌توانست انتحال یکی از آنها را ثابت کند می‌توانست آن را به جمیع کتاب‌ها جابرتسری دهد، این‌گونه حکم کردن مستلزم آن است که پژوهش‌های طولانی، انجام داده و همه رساله‌های جابرا جمع آوری کرده باشد و از لحاظ لغوی و روش با رساله‌هایی که پیش و پس از آن نوشته مقایسه کرده باشد، تا مشخص شود آن رسائل است به روش دوران متأخرتر نگاشته شده است و اگر گامی به غیر از این راه برداشته شود، راهی درست برای رسیدن به حقیقت پیموده نشده است و اگر مثل کراوس بدون تحقیق لازم حکم کند که مجموع نوشته‌های یک فرد فرزانه که شخصیتی علمی و دینی دارد انتحال است به نظر می‌رسد که به غیر از غرض و مرض چیز دیگری وجود ندارد، که به واسطه این عمل تاریخ فکر اسلامی را به انحراف کشیده و میدان را برای جولان مغرضین باز کند، چگونه است که عمده میراث فکری و علمی ما را به باد انتقاد می‌گیرند و آنچه بدان اعتقاد و اطمینان داریم به باد تمسخر و طعن و تعرض قرار می‌دهند و اعتقادات و تاریخ ما را ناقص قلمداد

می‌کنند ولی آنچه خود بدان رسیده‌اند را خالی از هر گونه اشتباه و خطا تصور می‌کنند، جمیع کار ما را غیر علمی و جمیع کار های خود را علمی می‌دانند.

حال جای انصاف این است که ما نه همه مستشرقین بلکه این‌گونه مستشرقین را که کل میراث علمی ما را مورد حمله قرار می‌دهند را مغرض بدانیم و باید بفهمیم که آنها خالی از خطا و اشتباه نیستند و آنقدر ما مسلمین معاصر خود باخته، تنبل و کسل و جامد هستیم و آن قدر نسبت به میراث علمی خود بی‌توجه هستیم که اجازه می‌دهیم هر کس و ناکسی درباره عقایدمان و تاریخ علم و فکرمان اظهار نظر کند.

و ما در برابر آنها ما چون مجسمه‌ای بی‌اراده ایستاده‌ایم و به مزخرفات آنها بدون هیچ عکس‌العملی گوش می‌دهیم.

و دلیل این‌که ما چرا تا به گردن در این باتلاق فرو رفته‌ایم این است که آنها را در مباحثه و قواعد علم حدیث قوی و خود را ضعیف می‌پنداریم و همین روحیه درهمان اول کار ما را در زمره مغلوبین قرار می‌دهد، و همین ضعف، سنبه آنها را پرزور و سنبه ما را کم زور جلوه می‌دهد، و

همین باعث می شود که نتوانیم بین مستشرقین بی غرض واقعی غربی و مغرضین آنها نمی توانیم تفکیک قائل شویم و بین آنها که به دنبال حقیقت هستند و آنها که در حال جنگ و پیکار با ما هستند فرق نمی گذاریم تا بتوانیم به حقیقت نزدیک شویم.

- تا آنکه امثال سید حسن تقی زاده بیایند و در کتاب تاریخ علم خود به جای اینکه این کتاب حاضر (امام صادق ملهم الکیمیا) را مورد بررسی علمی قرار دهند، بگویند چه بهتر که امثال کراوس اثبات کنند که این مباحث علمی ریشه در فرهنگ اسلامی ندارند و اثبات اینکه این گونه علوم ریشه در تمدن اسلامی دارد را کاری عبث و بیهوده معرفی کنند-

و اما پژوهش‌های ما در جهت حل مشکل :

اشاره ای به عنایات امام جعفر صادق علیه السلام به بعضی از رسائل جابر:

عده‌ای از دانشمندان در زمینه مناقشات ارتباط بین امام صادق علیه السلام و جابر استناد به نصوصی از کتاب‌های

جابر می‌کنند که در آن، امام علیه السلام به جابر فرمایشاتی می‌کند، از جمله این کتاب‌ها، کتاب‌های خطی است که در قاهره و کتابخانه احمدیه حلب و دیگر کتابخانه‌های جهان موجود است، و همچنین در رسائلی که "هولمیارد" و "کراوس" از جابر به چاپ رسانیده‌اند، این نصوص به چشم می‌خورد مثلاً در کتاب الرحمه که هولمیارد به چاپ رسانیده است آمده است که

"... قال لی سیدی یا جابر، فقلت لبیک یا سیدی، فقال هنده الکتب الّتی صنفتها جمیعها و ذکرتم فیها الصنعه و فصلتها فصولا و ذکرتم فیها من المذاهب و آراء الناس و ذکرتم الابواب و حصصت کل کتاب ... و بعید ان یخلص منها شی الا الواصل، والواصل غیر محتاج الی کتبک ثم وضعت کتبا کثیرة فی المعادن و العقاقیر، فتحیر الطاب و ضیعوا الاموال و کل ذلک من قبلک ... و الان یا جابر استغفرالله و ارشدهم الی عمل قریب سهل تکفر به ما تقدم لک و اوضح ... فقلت یا سیدی اشر علی ای باب اذکر، فقال: ما رأیت لک باباً تاماً مجرداً الارموز مدغماً فی جمیع کتبک مکتوماً فیها، فقلت له: قد ذکرتم فی السبعین و اشرت الیه فی کتب النظم و فی کتاب

الملك من الخمسئه و في كتاب صفه الكون و في كتب كثيره من المئه و نيف، فقال صحيح ما ذكرته من ذلك في اكثر كتبك و هي في الجمل مذکور، غير انه مدغم مخلوط بغيره لا يفهمه الا الواصل، و الواصل مستغن عن ذلك. ولكن بحياتي يا جابر، افرديفه كتاباً بالغابلا رمز و انتصر كثره الكلام بما تضيف اليه كعادتك فاذا ثم فاعرضه علي فقلت
السمع و الطاعه"

"مولای من به من گفتم: ای جابر! گفتم لبیک یا سیدی! گفتم: همه این کتابهایی که در زمینه فناوری و علوم تجربی نگاشتی بررسی کردم خیلی خوب است که همه آنها را مرتب و طبق فصول جداگانه نوشته ای و نظم و ترتیب خوبی دارد و در هر فصل به جوانب مختلف موضوع پرداخته ای و اقوال مختلف را پیرامون آن از نظر دور نداشته ای ... ولی باید به تو متذکر شوم که این کتابها گویا فقط برای عده ای خاص نوشته شده و آن عده خاص هم چون به مساله اشراف دارند خیلی احتیاجی به کتب تو ندارند مخصوصاً کتابهایی که در زمینه سنگ ها و معادن نگاشته ای بسیار دشوار و رمز آلود است و ممکن است دانشپژوهان واقعی تازه کار را سردرگم کرده و علی رغم کوشش جانی و مالی که در این راه می کنند با کمک کتاب تو راه به جایی نبرند و

شاید کتابی به این گونه وجود نداشت از الان که وجود دارد بهتر می بود ... پس ای جابر! از خدا استغفار بخواه و این کتاب ها را اصلاح کن وبسی آسانتر و قابل فهمتر کتابهایت را تدوین کن ، گفتم: ای سید و آقای من! اشاره شما دقیقا به کدام کتاب و کدام مطلب است؟

گفت: من در مجموعه کتابهای تالیفی تو، موارد متعددی را دیدم که با رمز و اشاره به مساله پرداخته ای.

به ایشان گفتم: بلی در کتابهای مثل کتاب "السبعین"، "کتب النظم"، کتاب "الملک" و در کتاب "صفه الکون" این کار را کرده ام ... ایشان فرمودند: بلی، در اکثر کتابهایت این کار را کرده ای؟ و این کار فهم کتاب را بسیار مشکل کرده به طوری که به غیر از افراد خاص کسی آنها نمی فهمند و گویی مخصوص همان عده خاص است.

ولیکن ای جابر! سعی کن کتابهایت را اصلاح کنی و مطالب را طووب بنویسی کخ بلیغ و بدون رمز باشد و در آنها اطاله کلام نکن و چون آنها را اصلاح کردی به من نشان بده، گفتم: "السمع والطاعة"

مراودات جابر با امام تنها در این گونه موارد خلاصه نمی شود و در جاهای متعدد وجود دارد و تا به جایی که

به کشف اسرار الهی می رسد پیش می رود ، و اکسیری را کشف می کند که از مهمترین دستاوردهای علمی وی محسوب می گردد .

آنچه مشخص است آن است که امام جعفر صادق علیه السلام در ساختن اکسیر به جابر کمک شایانی نموده است و این معنی از آنجا استنتاج می شود که درباره "الحجر" که از جمله اکسیرها تلقی می شده می گوید:

"فاذا اقلت الاكسیر من كون احدهما بهذ المیزان فهو و حق سید (و یصد بذلك جعفر) المیزان الطبیعی فی كل الاعمال" و این تفسیری به معنی حدیث نبوی است که: "بان العبد لایزال یتقرب الی الله حتی یكون سمعه و بصره..."

"بنده ای که جز تقرب خدای را طلب نکند، خداوند گوش و چشمش می شود .." به نظر مقصود از این تقرب اطلاع از اسرار جهان باشد.

چنانچه در کتاب "البیان" از جمله منشوراتی که "هولمیارد" بدست آورده عنوان شده است که :

البیان تمهیدات علومی است که می خواهیم از امام صادق

عليه السلام اقتباس کنم که می‌بایسد متعلم بتدریج آن‌ها را فرا بگیرد تا به واسطه آن به معارف علوم شریفه دست پیدا کند

و این اثبات می‌کند که چه مقدار ارتباط ما بین جابر و امام زیاد بوده و چه مقدار جابر از آن ناحیه مقدسه مورد عنایت قرار گرفته است.

اگر بخواهیم مواردی که جابر از امام علیه السلام در نوشته‌ها یش نام برده فهرست کنیم، آن موارد عبارت‌اند از:
۱- قسم به امام ۲- طلب امام از جابر برای تسهیل موضوع
۳- اقرار به یادگرفتن از امام ۴- سیطره روح جعفریه در رسائل جابر

و اما قسم به امام :

نص‌هایی که در آن جابر به امام علیه السلام قسم می‌خورد، زیاد است، و اکثر موارد جاهایی است که جابر می‌خواهد اشاره کند که روشی که ارائه می‌دهد درست است و بدور از رمز و تزییل دانش پژوه می باشد مثلا در کتاب طبائع الكوكب می‌نویسد:

"و هذا و حق سیدی کلام جوهری نفی ما فیه شوب
و لارمز"

و از طرفی این تصریح اشاره بدان امر دارد که در کلام
جابر رمز و اشارات وجود دارد، و در پاره ای از موارد کلامش
واضح و آشکار نیست.

هم چنین جابر در کتاب "الزئیق" می نویسد:

"و حق سیدی تام غیر مرموز" و در کتاب الحاصل
اشاره می کند:

"تعلم ما قد كشفت للناس فیه، فان لم تصل الیه
فاطلبه فانه یخرج لك جمیع غوامض کتبی و جمیع
علم المیزان و جمیع فوائد للحکمه و تصیر به - و حق
سیدی علیه السلام - من اهل الصنعه و تعلم الفاسد
من الصالح و السلام"

البته مشکل است اگر بخواهیم تمام نصوصی را که جابر
در آن به امامش قسم یاد کرده است را بیاوریم چرا که مرام
و منش جابر چنین بوده است.

جابر در جاهایی که قصد تعلیم ساختن موارد مشکلی را
دارد برای این که نشان دهد عملی که انجام می دهد طبق

معیار علمی و به غیر از پنهان کاری است به امامش قسم
یاد می کند چنانچه در ساخت اکسیر سخن می گوید

**"خطا الاکسیر ان یکون علی طریق المیزان فلیعلم
ذلک نحو حق سیدی لقد انکشف لک بهذه الکلمات
سر عظیم ان فطنت له"**

مقصود وی همان اکسیری است که هنوز بعد از جابر
فرمول آن بدست نیامده و این مساله می تواند برای شما از
قیمت و ارزش آن پرده بردارد.

جابر در جاهایی قسم به امام یاد می کند که پاره‌ای از
این علوم به صورت واضح و پاره‌ای از آن به صورت سری
گفته شده است.

مثلاً در جایی می نویسد:

**"و حق سیدی لا وفقت کتبی الی انسان فضیعه الله
بل یکون رزق ولو اجتهد الناس کلهم علی حرمانه ما
امکنهم"**

و در موردی دیگر می نویسد:

"و حق سیدی، احمد الله و ان ابطاً علیک امرک فلا

تِيَأْسُ مِنْ زَوْجِ اللَّهِ وَ مِنْ فَرْجِهِ، فَتَكُونُ مِمَّنْ ظَلَمَ
نَفْسَهُ وَ جَوْرَ الْبَارِي فِي قَضَائِهِ عَزَّوَجَلَّ"

و هنگامی که دربارهٔ واکنش پاره‌ای از مواد نظیر گوگرد،
جیوه، نوشادر، و ... می‌نویسد می‌گوید:

"فَوَحَقَّ سَيِّدِي أَنْ هَذِهِ الْكَلِمَاتُ الَّتِي ذَكَرْنَا فِيهَا فِي
هَذَا الْفَصْلِ لَوْ تَصَدَّقْتَ بِكُلِّ مَا تَمَكَّلَهُ عَوْضاً عَنْهَا أَوْ
بَدَلْتَ مِنْهَا كُلَّ طَارِفٍ وَ تَلِيدٍ حَتَّى تَصِلَ إِلَيْكَ، لَقَدْ
أَخَذْتَ عَرْضاً لَا يَفْنَى وَ مَلَكاً لَا يَبِيدُ"

و در کتاب النیه الصادقه می‌نویسد:

"فَوَحَقَّ سَيِّدِي لَأَنْ لَمْ تَفْعَلْ وَ تَقْدِمُ النِّيَّةَ الصَّادِقَةَ وَ
تَسَاعِدُ إِخَاكَ الْمَعِينُ لَكَ عَلَى هَذَا الشَّانِ بَاهِلِكَ وَ
نَفْسِكَ وَ مَالِكَ لَمْ تَصِلْ لَا أَنْتَ وَ لَا هُوَالِي شَيْءٍ مِمَّا
تَقْصِدُهُ"

و همچنین در بدست آوردن دانش کیمیا می‌نویسد:

"فَوَحَقَّ سَيِّدِي لَنْهُ لَغَايَةُ الْعِلْمِ وَ لَوْ شِئْتَ لِبَسْطَتِهِ
فِيمَا لَا آخِرَ لَهُ مِنَ الْكَلَامِ، وَلَكِنْ هَذِهِ الْكُتُبُ يَا
أَخِي مَعْجَزَاتُ سَيِّدٍ وَ لَيْسَ - وَ حَقُّهُ الْعَظِيمُ - يَنْظُرُ
بِمَا فِيهَا مِنَ الْعُلُومِ إِلَّا أَخُونَا"

و در جایی که از صنایع مختلفی چون آهک اندود کردن، تصعیدات، تصریات و عطریات سخن می‌گویند قسم به امام جعفر صادق می‌خورد و می‌گویند:

"و حق سیدی لقد صننت بذکر هذه الكتب فی کتاب الضمیر و هی لا شرف کتبی"

جمیع این عبارات حول محور واحدی سیر می‌کند و آن تعظیم و تجلیل پیشوایش می‌باشد و در همه آن‌ها، عدم یأس از روح الله موج می‌زند، و بدین باور است که این صنعت غایت علم است.

شاید در این مسئله کسی بگوید که در این عبارات فقط قسم یاد شده و از امام (علیه السلام) تجلیل شده است و این دلیل بر ارتباط امام با جابر نمی‌شود، برای تحقیق این مسئله می‌بایست پژوهش‌های بیشتری را پیرامون این مسأله عنوان نمود به عنوان مثال در خواست امام از جابر برای آسان‌تر کردن موضوع

درخواست امام از جابر برای ساده‌تر کردن موضوع :

این مسأله هم همانند مسأله قبل در جای جای نصوص

نوشته شده از جابر به چشم می خورد مثلاً در بحث تکوین آمده است که:

"و حق سیدی ذکرت ما فيه كفاية و بلاغ" و یا در کتاب الاحجار می نویسد: "و حق سیدی لشف و اوضعت الطريق"

و در کتاب الخواص الكبير آمده است که:

"فقد - و حق سیدی - سمعت لك في هذا المقال ما لم اسمع به في كثير كتبي في موضع، اذا من سبيلي شرح العلم و تبديده و تمزيقه في المواضع الكثيرة و السلام و غير ضائر بعد از قد حددنا الاركان التي منها يكون العمل ان نصيف كيف وجه العمل فيما ليكون القول و الكتاب تأمين لذلك، اذ قد نشطنا لنكشف الغمه و العمى عن الناس جميعاً و على الله فتوكل في جميع الامور، و لقد كان سیدی يقول لي كثيراً: اعمل ما شئت و اكشف العلم كيف شئت، فلن ياخذه الا مستأهله بحق و السلام"

"به حق سید و مولایم آنچه در این مقال به عرض خواننده می‌رسانم در دیگر کتبم مثل آن نبوده است و راه و منش من این است که علم را با تحلیل و توضیح مناسب عرضه دارم، و با فصل بندی و جداسازی آن‌ها، آن‌ها را شسته و رفته عرضه

کنم تا بلکه بتوانم معضلات و مشکلات دانشپژوهان را مرتفع سازم و علی الله فتوکل فی جمیع الامور، سید و مولای من چه بسیار به من فرمودند: هر چه می خواهی آزمایش انجام بده و آنچه می خواهی بساز ولی آن را به دست اهلش بسپار بحق و سلام"

جابر در این متون اشاره بدان دارد که معلم علوم تجربی و آزمایشگر و مخترع و کاشف علوم مستوجب رحمت غفران الهی می باشد، و چنانچه امام بدان امر کرده است، به این کار مبادرت می ورزد.

شاید در آنچه که گفته شد باز هم عده ای ایراد گیرند که در این ها هم ارتباط بین امام و جابر به وضوح مشخص نمی شود، و مشخص نمی کند که معلم جابر، امام بوده باشد.

اقرار به تعلم از امام جعفر صادق علیه السلام:

ارتباط امام و جابر در نوشته هایی که از امام تجلیل می کند و یا جابر به امام قسم یاد می کند خلاصه نمی شود بلکه در نصوصی جابر صراحتاً از تعلیم از امام اشاره می کند مثلاً:

"و حق سیدی، لولا ان هذه الكتب باسم سیدی - صلوات الله عليه - لما وصلت الى حرف من ذلك آخر الا بدلا انت ولا غيرك الا في كل بر همه عظيمه من الزمن، فاحمد الله الذي اوضح لك هذه السبيل و ابان لك الحق انه فاعل ما يشاء و رزاق من يشاء بغير حساب، فتبارك الله احسن الخالقين"

"به حق و سید و مولایم اگر همه این کتب را به نام سید و مولایم امام جعفر صادق بنویسم کار دوری نکرده‌ام چرا که حرف، حرف آن از ایشان است و چیزی غیر آن نیست، و او حق بزرگی بر گردن من دارد، پس سپاس خدای را که من را در این راه قرار داد و سپاس بر توست ای خدای که فاعل مایشاء و رزاق من یشاء بغير حساب هستی، فتبارك الله احسن الخالقين."

و در کتاب الحاصل می گوید:

"ليس في العالم شيء الا هو فيه جميع الاشياء، و الله لقد و بختی سیدی علی عملی فقال: و الله يا جبر لولا انی اعلم هذا العلم لا ياخذہ الا من يستاهله و اعلم علما یقینا انه مثلک لا مرتک بابطال هذه الكتب من العالم، اتعلم ما قد كشفت للناس فيها، فان لم تصل اليه فاطلبه فانه يخرج لك جميع

غوامض کتبی و جمیع علم المیزان و جمیع فوائد الحکمة"

در کتاب طلسم محوراتی بین جابر و امام صادق عنوان
می شود:

"تقول هاهنا لم یسمى الطلسم طلسماً؟ فان هذا لم
نقل فيه لاحد شيئاً غیرک، فانه رویناه عن معدن
الحکمه و صانعه "اعنی حقیراً" خبرنی به فقال یا جابر
فقلت: لبيک یا مولای، فقال: اتدری لم یسمى
الطلسم طلسماً؟ قلت: لا والله یا مولای ما ادري، فقال
فکر فيه فانه من علمک ففکرت فيه سنه فلم اعلم
ما هو، فقلت لا - والله ما ادري ما هو، فقال: لولا انی
غرسک بیدی و انشاتک اولاً و آخراً الی وقتی هذا
لقلت انک مظلوم و یلک اقبله فقلت نعم یا مولای،
فدا معناه مسلط من جهة الغلبه و التسلیط، فغررت
ساجداً فقال: لوکان سجودک لی وجدک لکنت من
الفائزین، قد سجدلی آباؤک الاولون و سجودک لی یا
جابر سجودک لنفسک، انت والله فوق ذلك ... فغررت
ساجداً، فقال یا جابر ما تحتاج الی هنا کلمه، فقلت
صدقت یا مولای، فقال: قد علمنا ما رادت و علمت
ما اردت، فکن علی نيلک فاشرح هذا فی کتابی

اخراج ما فی القوه الی الفعل

مراد از سجودی که در این متن بدان اشاره شده، شجود

به حقیقت علیاست. و در ضمن ذکر میزان می نویسد:

"و هذا فی المیزان عجیب ان لا یدخل احد العلوم
علیها لا التدبیر و لا غیره و هذا الذی نقول انه اول
عظیم النفع فی خواص القدم و التوحید - تعالی
علواً کبیراً - و نقص عظیم علی الثنویه، کذا اخبرنی
سیدی و امرنی ان اقول و اصنف"

و در کتاب الزئیق می نویسد:

"واعلم ان الزئیق یتقل اللؤلؤة و بشده یصلبه هذا
من الامهات و حبات القلوب رضی الله عن سیدی،
فانه کان اذ امریه مثل هذا الخواص شیء قال: یا
جابر هذه حیات القلوب و ما ینبغی لک اذا نظرت
فی کتبنا هذه الا ان تجمعها، و ما ینضاف الیها من
فونها و السلام"

جابر علومش را به امام جعفر صادق ارجاع نمی داد الا

این که در آن علم نبی را می دید، از آن جمله علم کیمیا

می باشد که آن را هم از آموزه های حضرتش می دانست،

چنانچه گفت :

**"و حق سیدی علیه السلام ان لم تفیل لتکونن مثل
رعاع العامة السفلة الاضداد لعنهم الله اکثر مما قد
لعنهم"**

و مقصود از آن این است که این اخلاق فاضله از خصوصیات
انبیاء و المرسلین بوده و رسیدن بدان اخلاق کریمه هدف و
مقصود وی می باشد.

ملاقات جابر با امام جعفر صادق علیه السلام :

شاید این مسأله به ذهن متبادر شود که تعلیم ممکن
است به صورت رمزی بوده باشد بدین دلیل که انسان قادر
است که از استادش در سال های متمادی کسب فیض کند
و فقط این تلمذ در حد اشاراتی باشد، چنانچه در کتاب
"الزئیق" و "الطلسم" مشاهده می شود که در آن آمده است:

"و حدثنی سیدی عن آبائه واحد بعد واحد قال الی آخر:
فاما الناشی فی زمان الفسق فان الاصغر یكون اولاده کثیراً
جداً لا یحصی عددهم الا الله تعالی"

از فحوای کلام مشخص است که جابر به رمز سخن

گفته ست

و در جای دیگری جابر ذکر می‌کند:

"ولقد کنتب یوما من الایام بعد ظهور امری بهذه العلوم و بخدمه سیدی عند یحیی بن خالد و کانت له جاریه نفیسه لم یکن لاحد مثلها جمالا و ادبا و عقلا و صنائع توصیف بها، و کانت قد شربت دواء مسهلاً لعله کانت بها فعنف ثم زاد علیها الی ان قامت ما لم یکن من سبیل الخلاص منه و لا شفاء له"

سوگند به حق سرورم که بیش از هزار نفر را به وسیله اکسیراز این بیماری نجات داده ام و این کار را در برابر چشم همه مردم و در یک روز انجام دادم روزی از روزها که نزد یحیی بن خالد بودم خبر رسید که برکنیز وی عارضه ای ایجاد شده و آنطور که می‌گفتند آن کنیزی زیبا و با ادب و عقل و اوصاف نکو بود و وی برای درمان خود شربت مسهلی خورده پس حال او بدتر شده به قسمی که توان ایستادن بر دو پا ندارد و هر کاری که می‌توانستند در جهت درمان وی انجام دادند ولی سودی نبخشیده بود پس از من خواست که به داد او برسم من گفتم اول روی وی آب یردی بریزند

چراکه گمان می کردم شاید مسموم شده باشد ولی فایده ای نداشت هرچه گرمی و سردی که به دستور من به وی خوراندند در نهایت یحیی از من خواست که شخصا به بالین وی حاضر شوم وقتی به نزد وی رسیدم پیکری چون میت روی بالین دیدم پس از اکسیری که داشتم به مقدار دو حبه با سکنجبین مخلوط کردم بدو خوراندم ، به سرور و سالارم قسم هنوز نیم ساعت نگذشته آثار بهبودی در سیمای وی هویدا شد و حالش رو به بهبودی نهاد و از قبلش هم بهتر شد. پس یحیی به دست و پای من افتاد من به او گفتم ای برادر این چه کاریست و خواستم از آن اکسیر به وی بدهم نپذیرفت و تصمیم گرفت که خود به تحصیل و تهذیب پردازد.....

ذکر می کند که روزی از منزل مولایش جعفر صادق علیه السلام خارج شدم در میانه راه به فردی برخورد کردم که تمام طرف راست بدنش ورم کرده بود و حقیقتا مانند علف سبز شده بود جاهایی از بدن او هم آبی بود علت حال وی را جویا شدم گفتند هم اکنون او را افعی گزیده است مقدار دو حب از اکسیر را با آب سرد مخلوط و به وی دادم بعد از مدتی دیدم حال وی دگرگون شد و آن آثار گزیدگی کلا از

بین رفت و بلند شد و این ماجرا هم در نزدیکی بیت امام جعفر صادق علیه السلام بوده است.

و اما سبک شیعه جعفری در رسائل جابر :

سبک شیعه جعفری در رسائل جابر متجلی است که می تواند نشان از گرفتن این علوم از ناحیه مقدسه امام جعفر صادق علیه السلام باشد، و این سبک در حقیقت همان راه شریعتی است که از قرآن و سنت نبوی بدست می آید و جای تعجب نیست که بگوییم راه جابر همان راه رسول اعظم صلی الله علیه وآله است، و این رنگ و روح را می توان در تألیفات جابر جستجو کرد،

سبک تشیع جعفری را می توان در موارد مختلفی جستجو کرد :

أ) اخلاق فاضله ب) توجه به امر باطنی، ج) مبدء میزان که از اصل عدل الهی گرفته شده است، د) نقد قیاس و توجه به روش استقراء (که قیاس در فقه حنفی و استقراء در فقه جعفری است)

اخلاق فاضله :

جابر در رسائلش خاطر نشان می‌کند که کسی که می‌خواهد به دنبال علم شیمی برود می‌بایست متخلق به اخلاق فاضله باشد و این اخلاق را خلاصه می‌کند در صبر داشتن و کوشش و ممارست در بدست آوردن علم و حکمت، و عدم شتاب زدگی در حکم و دوری از خودستائی و خودخواهی، و این اخلاق فاضله در حقیقت ستون و پایه حقیقت در کسب علوم است.

و اگر کسی از رسائل جابر با خبر باشد و آن را مورد مطالعه قرار داده باشد این قواعد اخلاقی را در جمله، جمله این رسائل مشاهده می‌نماید.

و این گونه گفتار فقط در گفتار انبیاء و اولیاء مشاهده می‌شود، و این‌ها همه در اثر مجاورت ایشان در ناحیه مقدسه امام جعفر صادق علیه السلام بوده است.

و اما به هر حال عواملی در طول تاریخ علم سبب شد که علوم عاری از آن نفعات قدسیه و فضائل اخلاقیه به دوره حاضر بیاید و با اصطلاح جسدی بدون روح به ما رسیده ،

اگر چه علوم حاضر منافع زیادی برای انسان داشته ولی به دلیل عدم سیطرهٔ اخلاق فاضله در آن منجر بدان شد که از این اختراعات و اکتشافات وسائلی مخرب و بمب‌هایی مهیب ساخته شود که کیان انسان‌ها را مورد حمله قرار دهد - جنگ هسته‌ای، جنگ شیمیایی و جنگ بیولوژیک که احتمالاً کرونا حاصل آن است - عامل شده که انسان به وحشیانه‌ترین حربه‌ها و قساوت به سلاخی برادران خود پردازد، و فساد از زمین و آسمان و دریا به وجود آید به طوری که زمین کثیف و آلوده فضا و هوا کثیف و آلوده آبها و دریاها کثیف و آلوده، گویی انسان در دوزخی خود ساخته زندگی می کند جهانی را که می خواست به بهشت شداد مبدل کند به ویرانه و دوزخی مخوف مبدل کرده و خوی دد منشانه و سلطه گر و قوانین جنگل برآن حکم می راند هر کسی که ضعیف تر است می باید پای مال قدرت مندان و زورمندان شود و انسان ها گروه گروه به اسارت و بندگی فراغنه تاریخ در باییند علمی که قرار بود به شکوفایی تمدن بشر مبدل شود وسیله ای شده که به واسطه آن ملت ها زیر چکمه خودکامگان له و نابود شوند در صورتی که در طریقهٔ اسلاف ما، تهذیب قبل از تحصیل مورد توجه بوده

است. و این جنبه اخلاقی رسائل جابر در پرتو ارتباطی وی با امام جعفر صادق علیه السلام می باشد به چشم می خورد ، به طوری که جابر در یکی از رسائلش می گوید:

"و من الخواص ان الوقت فی وصول هذه الكتب اليك ان قرب، فقد قرب الوقت الذي حدثناك به في الكتب التي فيها الفصول النبويه. فاعلم ذلك "ولا تيأسو من روح الله انه لا يياس من روح الله الا القوم الكافرين" وانظر يا اخي و اياك القنوط فيذهب بعمرك ومالك، فوالله مالي في هذه الكتب الا تأليفها والباقي علم النبي صلى الله عليه وآله وسلم، وقد سمعت ما جاء به النبي في القنوط، واحذر ان تصير الى هذه الحال فقدم حين لا ينفعك الندم و الله اعلم بامرک و انما علينا الاجتهاد في الكلام و عليك القبول منا، فان قبلت لم تندم"

در این متون جابر آشکارا به اسم امام اشاره نکرده است و از این موارد در نوشته های جابر بسیار پیدا می شود به هر حال همین سیره و طریقت جابر بوده که وی را از سایر افراد ممتاز کرده و مورد توجه ناحیه مقدسه امام جعفر صادق علیه السلام قرار داده است و این خصائل وی است که وی را محبوب قلوب و سخن او را اقناع کننده ملحدین و مادی

گرایان قرار داده است (ولو كنت فضا غليط القلب لا نفضوا من حولك)، در کتاب الاهليلجه (مطبوع در کتاب بحار الانوار مجلسی، طبع حجر، تهران، ۱۳۰۱ هـ) مباحثه بین جابر و طبیب هندی دهری وجود دارد که به دست ما رسیده است.

علامه شیخ محمد خالصی در موضوعی با عنوان: چه چیز امام جعفر صادق علیه السلام را به عنوان رئیس مذهب جعفری مطرح نمود و این مذهب چرا، مذهب جعفری عنوان می‌دارند؟

از جاحظ ابی نعیم در جزء هشتم از کتاب "حلیة الاولیاء" در باره امام صادق علیه السلام می‌نویسد:

امام صادق علیه السلام بحر علوم بود که همه منابع و سرچشمه‌های حکمت از ایشان نشأت می‌گیرد هر کس در دین اسلام حرفی برای گفتن دارد از وی به نوعی اقتباس کرده ... و هر کس از مسلمین که می‌خواسته جلوی ملحدان احتجاج کند از وی روش های احتجاج را یاد گرفته است .

اشاره شیخ محمد خالصی به مفضل بن عمر و احتجاج آن با دهریان است که منجر به رساله‌ای شده است به نام رساله توحید مفضل که در بغداد بارها به چاپ رسیده

است و "کراوس" در مقاله موسوم به باب برزویه در کتاب "کلیله و دمنه" در مبحث "الحاد در اسلام" بدان اشاره نموده است (این کتاب در بمبئی هندوستان چاپ سنگی در سال ۱۳۳۱ هجری) به چاپ رسیده است در این کتاب چنین آمده است که:

روایت کرده است: محمد بن سنان از مفضل بن عمر که گفت :

روزی بعد از عصر نشسته بودم در روضه منوره نبوی که میان قبر حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) و منبر آن حضرت است و من تفکر می کردم در آنچه حق تعالی مخصوص گردانیده است به آن سید ما محمد (صلی الله علیه وآله) را از شرف و فضایل و آنچه بخشیده و عطا کرده است و مشرف ساخته است او را به آن از آنچه نمی داند آنها را جمهور امت و جاهلند و نمی دانند آن چه را حق تعالی به او عطا کرده است از فضیلت و عظم و منزلت و بزرگی مرتبت در این فکر بودم که ناگاه "ابن ابی العوجاء" که یکی از ملاحظه آن زمان بود آمد و نشست در جایی که من کلام او را می شنیدم، چون قرار گرفت مردی از اصحاب او آمد و

نزدیک او نشست، پس ابن ابی العوجاء اشاره کرد به ضریح مقدس حضرت رسالت پناه (صلی الله علیه و آله) و گفت: به تحقیق که صاحب این قبر به کمال و مراتب عزت رسید و جمیع خصلت‌های شرف که در او مجتمع گردید و در همه احوال منزلت او به نضعف می‌انجامد، رفیقش گفت که او فیلسوفی بود که دعوی مرتبه‌های بلند و منزلت ارجمند کرد و برای اثبات آن معجزه چند آورد که بر عقل‌ها غالب آمده و فهم‌ها در آن کم شده و خردها و در دریا‌های تفکر فرو رفتند، و بازمانده برگشتند و چون استجابت کردند دعوت او را عقلا و فصحا و خطبا داخل شدند مردم در دین او فوج فوج، پس مقرون گردانید نام خود را به نام خدای خود در اذان که ندا می‌کند بر آن بر صومعه‌ها و مسجدها در جمیع شهرها و مواضعی که دعوت او به آن‌ها رسیده است و آوازه در آنجا بلند شده است و حجت او ظاهر گردیده است در کوه و دشت و دریا و صحرا و در هر شب و روز پنج نوبت تکرار می‌کنند در اذان و اقامه تا آن‌که نامش هر ساعت تازه گردد و پیامبرش پنهان نماند.

ابن ابی العوجاء گفت: بگذار نام محمد (صلی الله علیه و آله) را که عقل من در آن حیران است و فکر من در کار او

درمانده است و سخن بگو در اصلی که محمد (صلی الله علیه و آله) خود را به او بلند کرده است.

پس سخن در وجود صانع عالم تعالی شانه گفتند و حرف را به جایی رسانیدند که این عالم را صانعی و این کارخانه را مدیری نیست، بلکه همه چیز به طبع خود متکون می شود بی مدبری و صانعی و پیوسته چنین خواهد بود.

مفضل: چون این سخنان واهی را از آن ملعون شنیدم از غایت خشم و غی ضبط خود نتوانستم کرد اخطاب به او گفتم: ای دشمن خدا! ملحد شدی در دین خدا و انکار کردی پروردگاری را که تو را آفریده است. در نیکوترین ترکیبی و صورت بخشیده است تو را به تمام ترین صورتی و تو را در احوال مختلفه گردانیده است تا به این حد رسانیده، اگر تفکر نمایی در نفس خود و رجوع نمایی به حس خود هر آینه خواهی یافت که دلایل پروردگاری و آثار صنعت باری تعالی شانه در تو قائم است و شواهد وجود و قدرت و براهین علم و حکمتش در تو واضح ولایع است ابن ابی العوجاء گفت: ای مرد! اگر تو از متکلمینی با تو به آن طور سخن بگویم اگر بر ما حجتی تمام کنی ما پیروی تو بکنیم و

اگر از ایشان نیستی با تو سخن گفتن سودی ندارد و اگر از اصحاب جعفر بن محمد صادقی او خود با ما چنین مخاطبه نمی‌کند و به این نوع دلیل مجادله نمی‌کند، و از سخنان ما زیاده از آن چه تو شنیدی

پس مفضل ناراحت و افسرده به جانب امام صادق علیه السلام آمد و پیشامد خود را با آن ملحدین مطرح کرد پس امام علیه السلام به ایشان فرمود که می‌بایست چند روزی برای یادگرفتن اصول احتجاج نزد من بیایی و وقتی را معلوم کرد.

مفضل گفت: از این مژده عدیم‌المثال شاد و خوشحال به منزل خود مراجعت نمودم و برای آن وعده دلنواز شب بر من دراز گشت.

مفضل گفت: چون صبح شد، بامداد به خدمت آن نقاوه امجاد شتافتم و بعد از رخصت داخل شدم و در خدمت ایستادم پس داخل حجره دیگر شد و مرا به خلوت طلبید چون در خدمتش نشستم حضرت فرمود ای مفضل! گویا امشب تو دراز گذشت برای انتظار وعده ما؟

گفتم: بلی ای مولای من! گفت: ای مفضل! خدا بود و هیچ چیز پیش از او نبود و او باقی است و وجود او نهایت نیست، و او است مستحق حمد و ستایش بر آنچه الهام کرد ما را و مخصوص اوست شکر و سپاس بر آنچه عطا کرد و مخصوص گردانید ما را به اعلامی علوم و ارفع معالی و برگزید ما را بر جمیع خلق به علم خود و گردانید ما را گواه بر ایشان به حکمت خود.

پس رخصت طلبیدم هر آنچه بفرمایید بنویسم.

فرمود که ای مفضل! آنانی که شک می‌کنند در وجود صانع عالم، جاهلند به اسباب و اغراض که در خلق عالم به عمل آمده و قاصر است فهم‌های ایشان از دریافت حکمت‌ها که باری تعالی مرعی داشته در آفریدن اصناف مخلوقات در دریا و صحرا و کوه و دشت.

پس به سبب کوتاهی دانش خود طریق انکار پیموده‌اند و به جهت ضعف بصیرت راه تکذیب و عناد گشوده‌اند تا آنکه منکر شده‌اند که موجودات را خالق است و دعوی می‌کنند که عالم را مدبری نیست و آنچه واقع می‌شود از روی صنعت و تقدیر و حکمت و تدبیر نیست.

حق تعالی بلندتر است از آنچه که ایشان وصف می‌کنند و خدا لعنت کند ایشان را که از راه حق واضح به کدام سو می‌روند.

پس ایشان در ضلالت و کوری و حیرت خود مانند کوری چندند که داخل شوند در سرائی که در نهایت استحکام و نیکویی بنا شده باشد و فاخرترین فرش‌ها در آن گسترده باشد و آنچه در کار باشد از انواع مأكول و مشروب و پوشیدنی و سایر چیزها که آدمی به آن محتاج است در آن مهیا کرده باشند و هر چیزی را در محل خود و جای مناسب خود قرار داده باشند به اندازه نیکو و تدبیر درست پس آن کوران در آن سرای رفیع البنیان به جانب راست و چپ تردد کنند و داخل بیوت آن شوند با دیده‌های بسته که نه بنای سرا را مشاهده نمایند و نه باشد که کورانه پازند بر ظرفی یا چیزی که در موضوع خود گذاشته، شده و غایت احتیاج به او داشته باشند و ندانند که به چه جهت در آن موضع گذاشته‌اند و برای چه مهیا کرده‌اند و به این سبب خشم آیند و غضبناک شوند و مذمت کنند سرا و بنا کنند سرارا.

به عینه همین است حال این گروه که منکرند از حسن

تقدیر معبود و کمال تدبیر عالم وجود زیرا که چون اذهان ایشان در نیافته است، اسباب و علل و فواید اشیاء را می‌گردند در این عالم امکان، نادان و حیران و نمی‌فهمند، آنچه در این سرا به کار رفته از اتقان خلقت، و حسن صنعت و درستی نظام و چون یکی از ایشان مطلع گردد بر چیزی که سبب آن را نداند و عقلش به حکمت آن نرسد مبادرت می‌نماید به مذمت آن و وصف می‌کند آن را به خطا و قلت تدبیر چنانچه اصحاب ماتی تقاس و ملاحظه فسقه که از دین به در رفته‌اند و اشباه ایشان که به خیال محال ترک بندگی خداوند ذوالجلال کرده‌اند.

پس لازم است بر کسی که خداوند به او انعام کرده باشد به معرفت خود و هدایت کرده باشد به سوی دین خود و توفیق داده باشد او را که تأمل کند در تدبیری که در خلایق به کار رفته و دریابد که برای چه آفریده شده و تعبیر و تقریر نماید به براهینی که دلالت می‌کند بر صانع ایشان که آن بسیار حمد کند خدا را و مولای خود را بر این نعمت عظمی و تضرع کند به درگاه خدا که او را ثابت بدارد بر این موهبت کبری و زیاده گرداند هدایت او را زیرا که حق تعالی می‌فرماید:

"لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید"

پس حضرت فرمود که: ای مفضل! اول عبرتها و دلیلها بر صانع عالم تعالی شانه تهیه و نظام این عالم است و تألیف اجزاء آن و نسق آن بر وجه کمال زیرا که اگر تأمل کنی در عالم به فکر خود و تمیز کنی به عقل خود، خواهی یافت این عالم را مانند سرایی که بنا کرده‌اند و هر چه بندگان خدا به آن احتیاج است مهیا کرده‌اند پس آسمان رفیع مانند سقف این خانه است و زمین وسیع مانند بساطی است که برای ما ایشان گسترانده‌اند و ستاره‌هایی که به حسن انتظام به هم چیده‌اند مانند چراغ‌ها است که بر این طلاق مقرنس آویخته‌اند و جواهر که در جبال و تلال مخزون است مانند ذخیره‌هاست که برای ایشان که این خانه را به او بخشیده‌اند و آنچه در آن هست به او واگذاشته‌اند و انواع نباتات را برای او مقرر داشته‌اند و انواع حیوانات را به جمعت مصالح او آفریده‌اند.

پس این انتظام امور و اتصاق احوال دلیل واضح است بر آن که عالم مخلوق است به تقدیر و حکمت و نظام و مصلحت و آن که خالق همه یکی است که این اصناف

مخلوقات را با یک دیگر الفت داده و بعضی را به بعضی مربوط و محتاج گردانیده - جل قدسه و تعالی جده و کرم وجهه و لا اله غیره، تعالی عما يقول الجاحدون و جل و عظم عما، ينتحله الملحدون."

"ابر و باد و مه و خورشید فلک در کارند

تا تو نانی بدست آوری و به غفلت نخوری"

این حکایات و امثال این حکایات که فراوان است دلیل بر حس اخلاق آن حضرت با مواجهه با دیگران است که به اقرار دشمنش چگونه منش و روشی داشته است و آنچه مشاهده می شود که آن هم از گنج های معرفتی پرده بر می دارد که چگونه امام علیه السلام از ظاهر به باطن و از مخلوق به خالق و از مصنوع به صانع ارتباط می دهد، و حضرت به شاگردش نفرمود که فلان کتاب فقه یا تفسیر را بخوان بلکه روش ایشان بدین منوال است که اثبات صانع را از روی علوم طبیعی و محسوسات می نمایند یعنی هر آنچه که عقل از علوم طبیعی برداشت می کند و روش ایشان این طور نیست که با تدریس علوم طبیعی بدان متوقف شود بلکه روش این است که ایشان از ظاهر به باطن اشاره کرده تا موجبات عبرت را فراهم آورد. (فاعتبروا یا اولی الابصار)

در جای جای کتب جابر این منش و روش دیده می‌شود که وی علاوه بر این که به امور علوم طبیعی می‌پردازد، به مناسبت‌هایی از آن گریزی به مسائل اخلاقی و رفتار فاضله می‌زند و هدف و مقصود خود را جاری می‌سازد، و این اخلاق بر گرفته از صبر و کوشش در بدست آوردن رموز طبیعت و عدم راه یافتن به یأس و ناامیدی می‌باشد و همین صبر و استقامت است که سرانجام باعث کشف رموز آفرینش در برابر دیدگان ما می‌شود، و این منش است از صفات انبیاء و اولیاء الهی که توسط امام صادق علیه السلام به جابر الهام شده است.

و به نظر من نویسنده از اهم مسائلی که منجر بدان شد که ما از کاروان علم روز، دور مانده‌ایم و جیره‌خوار مکتب غرب شده‌ایم این مسأله است که ما روح علم را از علم جدا کرده‌ایم و آن روحیه نوآوری و اختراع در ما کشته شده است بدین لحاظ به دلیل دور ماندن از اصل خویش مجبور به جیره‌خواری از سفره بیگانه شده‌ایم و ن تنها آن روح علم را از گذشتگان صالح خود به ارث نبرده‌ایم، مضاعف بر آن روحیه صبر و استقامت در پیشبرد اهداف را نیز از دست داده‌ایم.

توجه به باطن :

در آثار جابر ابن حیان توجه به امور باطنی به وضوح دیده می‌شود و این منش و روش بر گرفته از منش و روش امام صادق علیه السلام است .

جابر چهارچوب دو علم ظاهر و باطن را مشخص نموده است و می‌گوید در اول علوم به علوم طبیعی که در بین مردم شهرت دارد می‌پردازد که آن علمی است مبتنی بر سنن و اغراض خاصه لائفه به عقول الهیه، پژوهش در سنن و قوانین و اغراض طبیعی زمینه‌ای بوده که به واسطه آن به باطن دست پیدا کنند، و این‌گونه نمی‌شود که علم ظاهر آباد و علم باطن خراب باشد و این نکته را در کتاب "اخراج ما فی القوه الی الفعل" عنوان داشته است، در آن کتاب می‌گوید:

"الحمد لله الذی لیس کمثله شیء و هو علی کل شیء قدیر، الاول بلا مثل و الاخر بلا زوال و تعالی و تقدست اسماءه بکل شیء محیط اللطیف الغامض فی بطون الاجزاء ظهرها و باطنها و ما فی اوساطها. العلی الی مالا نهابة له، والاسفل الی مالا نهاییه، للقدیر علی ادراک جمیع الاشیاء لطیفها و کثیفها، و

تقدست اسماءه و تعالی علوا کبیرا"

و در جای دیگر می‌نویسد:

"فوحق سیدی لئن لم تفعل و تقدم النیه الصادقه و
تساعد اخاک المعین لک علی هذا الشاء باهلک و
نفسک و مالک لم تصل لا انت ولا هو الی شیء مما
تقصده فاتق الله جل جلاله"

و هاگذا اشاره می‌کند که ما قبل از این که به کشف
علوم حقیقیه عالم خارج دست پیدا کنیم می‌بایست نفسمان
را با حکمت الهیه سیراب کنیم و به تهذیب نفس بپردازیم،
چه سودی دارد که ظاهری آراسته و باطنی کثیف داشته
باشیم، جابر در جایی می‌نویسد:

"ثم تستخیر الله الف مره و تقول فی استخارتک:
الهم انی استخیرک فی قصدی فوقنی و ازغ الشیطان
عنی انک تقدر علیه و لا یقدر علیک فاذا قلت
ذلک الف مره عمدت الی موضع ظاهر نظیف"

"سپس از خدای سبحان طلب خیر می‌کند هزار مرتبه و
می‌گوییم بار الها! از تو طلب خیر می‌کنم که در رسیدن
به هدفم مرا یاری رسانی و از شیطان دورم سازی که برآستی

تو بدان توانایی و کسی غیر تو توان آن کار را ندارد، چرا که هزار مرتبه گفتن آن ممکن است که ظاهر م را تطهیر نماید
"...

و غایت ادعیه جابر حصول به نفس صادق قویه است که تحمل فهم اسرار عالم را داشته باشد.

"اللهم يا خالق الكل انت خلقت الشيطان و لعنته بما استخفه و امرتنا ان نلعنه، فاصرفه عن قلب وليك انت و اعنى على ما اقصد له"

"بارالها! ای خالق کل! تو کسی هستی که شیطان را آفریدی و او را لعن نمودی چنانچه حق او بود و ما را امر به لعن او کردی، بارالها! قلب ما را از توجه بدان دور دار و ما را با خود مانوس بدار، و ما را بدانجا رسان که ما را برای آن آفریدی"

جابر در فراز هایی از کتبش به صراحت از داشتن مصادر و ریشه های مکتب جعفری در رسائل خود اشاره می کند و می نویسد:

"قال سیدی لی فی ذلک: ان الله عز و جل اکرم من ان يتوسل اليه انسان بنبيه و اهل بيته فيرده خائباً"
"آقا و مولای من به من گفت، که خدای عز و جل انسانی

را که به پیامبر و اهل بیت او متوسل گردد مورد اکرام قرار داده و یأس و ناامیدی را از او دور می‌کند.

در جایی جابر اشاره بدان می‌کند که این ادعیه را از سرور و مولایش امام جعفر صادق فرا گرفته است.

"انی کنت الف سیدی - کثیراً و کنت لهجا بالاعیه و بخاصه ما کان یدعو به الفلاسفه و کنت اعرضه علیه و کان منها ما استحسنة و منها ما یقول: الناس کلهم یدعون بهذا و لیس فیہ خاصیه"

"من بسیاری از ادعیه را از سید و مولایم اقتباس کردم و به او آنچه را که عده‌ای از فلاسفه از آن‌ها استفاده می‌کردند عرضه کردم، ایشان فرمودند مردم از این‌ها استفاده می‌کنند در حالی که هیچ فایده و خاصیتی ندارند."

توجه به باطن نزد جابر فقط در جهت تطهیر نفس نبود بلکه این مسأله حتی به معادن و خواص آن‌ها نیز جاری بود، چنانچه جابر در کتاب "السبعین" می‌نویسد:

"و هذه الطبائع فی کل موجود ظاهره تامه و باطنه تامه و لا یخلو کل موجود ان یکون فیہ طبعان فاعل و منفع ظاهران، و طبعان فاعل و منفع باطنان و معنی تامه و غیر تامه ان الفضه عندهم ظاهرها ناقص و

باطنهما تام، و ان الذهب بخلاف ذلك و لذالك سهل عليهم و قرب رد الاجسام الى اصولها في اقرب مده
"..."

"و این طبایع در کل دارای دو حالت ظاهری تامه و باطنی تامه هستند و هیچ موجودی از این حالت خالی نیست که دارای دو طبع فاعل و منفعل ظاهر به دو طبع فاعل و منفع باطنیه می باشد، مثلاً در مواد، نقره ماده ای است که ظاهری ناقص دارد در حالی که از باطنی کامل برخوردار است ولیکن طلا به خلاف آن است..."

در روایات متواتری که از امام جعفر صادق علیه السلام به ما رسیده در طرق متعددی این توجه به ظاهر و باطن در گفتار و کردار حضرت قابل ملاحظه است چنانچه شیخ محمد خالصی از حافظ ابو نعیم در کتاب شرح حال حضرت جعفر بن محمد آورده است که سفیان ثوری گفته است که ... بر امام جعفر صادق علیه السلام وارد شدم که امام علیه السلام، لباس زیبایی به تن داشت جبهه ای پشم و عبایی ارغوانی من متعجب شدم امام به من گفت چه چیزی نظر تو را جلب کرده است گفتم از این تعجب می کنم از آنچه که شما در بر دارید چرا که لباس اجداد و آباء گرامتان

چنین نبوده است، امام علیه السلام فرمود زمان آباء و اجداد ما زمان فقر و ناداری مردم بوده است و آن‌ها جانب این امر را نگه می‌داشتند اما این زمان زمان ثروت و غنای مردم است، سپس زیر لباس خود را به من نشان داد که جبه‌ای از صوف سفید رنگ بود، این را برای خدا به تن دارم و آن را برای شما مردم ... فما كان الله خفياها و ما كان لكم ابدنياه" و این حکایت بدان معناست که امام علیه السلام به دو مقوله ظاهر و باطن عنایت داشته‌اند، پس اعتبار به نشانه‌های طبیعت و تأویل آن‌ها به مسائل نفس انسانی از جمله خصوصیات امام قلمداد می‌شده است، و این داستانی که ابن بابویه در کتاب التوحید بدان اشاره می‌کند دلیلی دیگر بر مدعای ماست:

که آن را "کرلوالفو نفسونلینو" نیز ذکر کرده و عبدالرحمن البدوی در کتاب "عن الاحاد فی الاسلام" آن را آورده است: محمد بن علی ماجیلویه از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن محمد بن خالد و او از محمد بن خالد و او از محمد بن علی الکوفی و او از عبدالرحمن بن محمد بن ابی هاشم و او از احمد بن محسن میثمی و او از ابی منصور المطبب و او از راوی مجهولی روایت می‌کند که:

”ابن ابی العوجاء و ابن مقفع در حالی که مردم در حال طواف حول کعبه بودند ایستاده بودند: ابن مقفع رو به اصحابش کرد و گفت هیچ کدام از این‌ها که در اینجا طواف می‌کنند لیاقت اسم انسان را ندارند مگر این که شیخ که اینجا نشسته (و اشاره به امام جعفر صادق علیه السلام کرد)، ما بقی همه حیوانات و چهارپایان هستند، ابن ابی العوجاء بلند شد و به نزد امام رفت و با او گفتگو کرد سپس به سوی دوستانش بازگشت و گفت: این دیگر چگونه بشری است؟ او بالاتر از بشر است اگر در دنیا روحی باشد و بخواهد در جسدی آشکار شود و یا بخواهد پنهان گردد همین مرد است. نزد او نشستم: هنگامی که دیگران رفتند و من تنها با او ماندم آغاز سخن کرد و به من گفت اگر حقیقت آن باشد که این‌ها (مسلمانان طواف کننده) می‌گویند: چنانچه حق هم همین است در این صورت این‌ها رستگارند و شما در هلاکت هستید و اگر حق با شما باشد که چنین نیست، آن‌گاه شما با آن‌ها (مسلمانان) برابر هستید در هر دو صورت مسلمانان زیان نکرده‌اند) من به او گفتم: خدایت رحمت کند، مگر ما چه می‌گوییم و آن‌ها چه می‌گویند؟ سخن ما با آن‌ها یکی است.

فرمود: چگونه سخن شما با آن‌ها یکی است با این‌ها که آن‌ها به خدای یکتا و معاد و پاداش و کیفر روز قیامت و وجود

فرشتگان اعتقاد دارند ولی شما به هیچ یک از آنها معتقد نیستید و منکر وجود خدا می‌شوید من از فرصت استفاده کردم و گفتم اگر مطلب همان هست که آنها می‌گویند چه اشکال دارد که خدا خودش را بر مخلوقش آشکار نماید، و آنها را به پرستش خود دعوت کند تا همه بدون اختلاف به او ایمان آورند چرا خدا خود را از آنها پنهان کرده و به جای نشان دادن خود فرستادگانش را به سوی آنها فرستاده است اگر او خود بدون واسطه با مردم تماس می‌گرفت طریق ایمان آوردن مردم به او نزدیک‌تر بود.

امام فرمود: وای بر تو چگونه خدا از تو پنهان گشته با این‌که قدرت خود را در وجود تو به تو نشان داده است قبلاً هیچ بودی و سپس پیدا شدی، کودک گشتی و بعد بزرگ شدی پس از خشم، شاد شدی، سپس غمگین، دوستیت و سپس دشمنیت و به عکس تصمیمت پس از درنگ و به عکس، امیدت بعد از ناامید و به عکس، یادآوریت بعد از فراموشی و به عکس و ... به همین ترتیب پشت سر هم نشانه‌های قدرت خدا را برای من شمرد که آنچنان در تنگ افتادم که معتقد شدم بزودی بر من چیره می‌شود، برخاستم و نزد شما آمدم."

البته چنین حکایتی تعجبی ندارد چرا که امام صادق

علیه السلام هر آنچه دارد از سرچشمه‌های قرآن کریم و سنت پیامبر اعظم اقتباس کرده است و جای تعجب نیست همچنین که چنین تحولاتی در جامعهٔ مسلمین صورت گرفته باشد چرا که این‌ها هم از الهامات انفاس قدسیه این سلف صالح بوده‌اند که طبیعت را از دو منظر انسان صغیر یعنی انسان و عالم کبیر مشاهده می‌کردند، و لازمهٔ معرفت صانع حکم این است که آثار صنعش و آفرینش در این جهان و آنچه در آن است چنانچه می‌باشد مشاهده کنیم تا به آنچه اولی الالباب رسیده‌اند برسیم.

و انقلابی علمی که بعد از بعثت نبوی در عالم اتفاق افتاد، بی‌شک در راستای فهم قرآن کریم و شرع محمدی بوده است و هر آنچه که ما در این روزگار بر خود مشاهده می‌کنیم به دلیل آن است که ما از قرآن به دور افتاده‌ایم والا معنی آن آیات بلیغه خالده ما را مستلزم آن می‌کند که طبیعت را مورد کاوش قرار دهیم و اسرار آن را جستجو کرده و به حل رموز آن پردازیم و این هم در سایهٔ تذهیب نفس و صفای باطن، نه آن چیزی که امروز ملل غربی به ما ارائه می‌دهند، که به علوم فقط از جنبه دنیایی و مادی پرداخته می‌شود و خیری از صفای روح و ارتقای باطنی در آن دیده

نمی‌شود، و فهمیدن اسرار طبیعت ما را به تهذیب نفس نمی‌رساند

(و يضرب الله الامثال للناس لعلهم يتذكرون)

در واقع این آیه ارتباط حقیقی بین نفس و عالم طبیعت را نشان می‌دهد، که منش قرآنی و روش امام صادق علیه السلام است و همان چیزی است که به ادراکات ما قیمت داده و منجر به اکتشافات جدید می‌شود.

نظریه میزان، نظریه‌ای است که از فکر عدل الهی گرفته شده است:

قبل از این درباره نظریه میزان در افق تفکر جابر یعنی علم قوانین طبیعی مبتنی بر کمیات که منجر به کون و فساد در طبیعت می‌شود صحبت کردیم.

جابر بواسطه علم میزان اعتقاد بر آن داشت که قوانین مبتنی بر کمیات عددی بر همه موجودات عالم تسلط دارد، چنانچه عبدالرحمن بدوی در مقاله جابر در کتاب الحاد در اسلام ذکر نموده است.

یعنی به گونه‌ای همه طبیعت و هر آنچه در آن است

مبتنی بر قوانین مقدار و عدد است و بدوی در این مورد می نویسد:

این از بزرگ‌ترین دستاوردهایی است که در قرون وسطی در علوم طبیعی بدست آمد به گونه‌ای که پیوندی بین طبیعت و علوم ریاضیات به وجود آورد، و این از جمله کارهایی است که علمای علوم طبیعی در جهت تحقق آن کوشش می‌کردند و این طریقه در پژوهش‌های جابر جایگاه خاصی را به خود اختصاص داده است

بدوی متذکر می‌شود که این منش جابر، آن منش صوفیانه فیثاغورثی نبود، چرا که آن منش هیچ‌گاه به مسائل صحیح و قابل قبولی نمی‌رسید ولیکن آنچه که جابر در نظر خود تحقیق می‌کند مصادف آن چیزی است که ما امروزه در علوم عصر حاضر ملاحظه می‌نماییم. و مطابق آنچه که "کراوس" عنوان می‌دارد این منش جابر را می‌توان بعدها در کتاب "سرالخیفه" منسوب به "بلیفاس الطوانی" و امثال وی جستجو نمود.

می‌توان این منش و طریقهٔ جابر را نیز در قرآن کریم جستجو نمود در جایی که در آیهٔ کریمه می‌فرماید

"و اذن من شی الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم"

و یا در آیه کریمه دیگر:

"والارض مددناها و القینا فیها رواسی و انبتنا فیها من کل شی موزون"

و همچنین از سیره امام جعفر صادق علیه السلام که عدل الهی و از جمله ارکان مذهب وی محسوب می شده است در کتاب الارشاد از کتاب اعیان الشیعه نقل می کند که امام در مسأله عدل الهی به زراره بن اعین می فرماید:

"یا زراره اعطیک جمله فی القضاء و القدر، قال له زراره: نعم، جعلت فداک. قال له: اذا کان یوم القیامه و جمع الله الخلائق سالهم عما عهد الهمیم و لم یسألهم عما قضی علیهم"

"ای زراره به تو جمله ای در قضا و قدر الهی عنایت کنم، زراره گفت: بله، فدایت شوم به او گفت: روز قیامت چون به پا شود و همه خلائق جمع شوند، ما از آنها درباره عهدی که از آنها گرفته شده سوال می شود نه از آنچه به آنها گذشته است"

و از جمله مسائل شگفت‌انگیز این است که، تقارن عدل با توحید از جمله ارکان طریقه معتزله هم می‌باشد، و در کتاب الارشاد در باب توحید در جایی از قول امام از تشبیه ذات اقدس اله نفی می‌کند به هشام بن حکم می‌گوید:

"ان الله تعالى لا شبيه شيئا و لا يشبهه شي، و كلما وقع في الوهم فهو بخلافه"

آنچه از این مسائل بدست می‌آید این است که جابر این مسائل را از معتزله اقتباس نکرده است بلکه بالعکس آن‌ها این تفکر را از مکتب امام صادق علیه السلام گرفته‌اند، چرا که امام صادق علیه السلام هم عصر حسن بصری بوده و حسن بصری از جمله شاگردان امام محسوب می‌شده است، و عمرو بن عبید که مؤسس جنبش اعتزال است و شیعیان ارتباط قوی وجود داشته است چنانکه در روایات کلینی و ابن بابویه بدان اشاره شده است و در کتاب فلسفه معتزله که توسط "البیر بصری نادر" نگاشته شده آمده است که اصول اعتزال از ابی هاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه بن علی بن ابی طالب اقتباس شده است.

نقد قیاس :

از جمله نقاط اشتراکی که در سیره امام جعفر صادق علیه السلام و جابر بن حیان قابل ملاحظه است این است که در سیره آنها نقد قیاس وجود دارد. چنانچه در جزء دوم از کتاب "حلیه الاولیاء در شرح حال امام صادق علیه السلام" از خالصی و در کتاب اعیان الشیعه قبل از آن ذکر شده است که

"قال عبد الله بن شبرمه: دخلت انا و ابو حنیفه علی جعفر بن محمد فقال لابن ابي ليلى من هذا الذى معك؟ قال هذا رجل له بصر و نفاذ فى امر الدين. قال لعله يقيس امر الدين برأيه؟ قال نعم، قال فقال جعفر بن محمد لابی حنیفه ما اسمك؟ قال نعمان، قال يا نعمان هل قست رأسك بعد؟ قال: كيف اقيس رأسى، قال ما ارك تحسن شيئاً قال هل علمت ما الملوحة فى العينين و المرارة فى الاذنين و الحرارة فى المنخزين و العذويه فى الشفتين قال لا، قال ما اراك تحسن شيئاً ... فقال (جعفر) اخبرنى ابي عن جدى ان رسول الله قال: ان الله تعالى بمنه و فضله جعل لابن آدم الملوحة فى العينين لانهما شعمتان و لولا ذلك لذابتا، ان الله تعالى بمنه و فضله

لابن آدم جعل المراره فى الاذنين حبابا من الدواب فان دخلت رأس دابه و التمسست الى الدماغ فاذا ذاقت المراره التمسست الخروج، و ان الله بمنه و كرمه و رحمته لابن آدم جعل العذوبه فى الشفتين يجد بهما استطعام كل شى و يسمع الناس حلاوة منطقه ... حدثنى ابى عن جدى ان رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال اول من قاس امر الدين برايه ابليس: قال الله تعالى: اسجد لآدم فقال انا خير منه، خلقتنى من نار و خلقته من طين، فمن قاس الدين برايه قرنه الله تعالى يوم القيامه بابليس لانه اتبعه بالقياس "

"عبدالله بن شبرمه مى گوید: من و ابو حنيفه به امام جعفر صادق وارد شدیم، گفت ای ابن ابى لیلی کیست که با خود آورده ای معرفی کن؟ گفت این مرد صاحب نظر در دین است. گفت: نکند همان کسی است که دین را با قیاس به رأیش تفسیر مى کند؟ گفت، بله، امام به ابوحنیفه فرمود: اسمت چیست؟ گفت: نعمان، گفت: ای نعمان آیا در مورد سرت هم قیاس مى کنی؟ گفت: چگونه در مورد سرم قیاس کنم گفت: چون بهترین چیز برای قیاس است، آیا متوجه نشدی که آب های که در سر توست هیچ کدام شبیه هم نیستند، آب درون چشمانت شور است و آنچه در گوش توست تلخ و آنچه در دهان توست شیرین و بی مزه است، آیا دقت

کرده‌ای؟ گفت: نه، پس امام فرمودند که پدرم از جدم و او از رسول خدا روایت کرده است که خدای عز و جل به فضل خود بر فرزند آدم منت نهاده که در چشمانش آب شور قرار دهد چرا که دو چشم آدمی از پیه است و اگر در میان آب نمک نباشد از بین می‌رود، و خدای تعالی با فضل خود بر فرزند آدم منت نهاده و آب تلخ را در گوش‌های وی قرار داده است تا مانع از نفوذ جانوران به درون آن شود، و خداوند تعالی بر فرزند آدم منت نهاده و آب شیرین را در دهان وی نهاده تا بتواند طعم غذاها که می‌خورد احساس نماید، ... و سپس فرمودند: از جدم رسول خدا روایت شده است که اول کسی که مسائل دینی را به رأی خودش قیاس کرد، ابلیس بود، زمانی که خدای تعالی بر ابلیس امر کرد که به آدم سجده کن گفت: من بهتر از او هستم چرا که من را از آتش آفریدی و او را از خاک، پس کسی که به این روش و منش رود، پیرو ابلیست است و در روز قیامت از پیروان ابلیش محشور می‌شود."

ما در اینجا نمی‌خواهیم نسبت به یک مذهب خاصی تعصب نشان دهیم، این را از این حیث ذکر کردیم که ابو حنیفه خود تصریح به شاگردی امام جعفر صادق علیه السلام می‌کند و هم صاحب نظری متفکر در امور دینی و مسائل

مربوط به آن بوده است گرچه با هم اختلافات ظاهری داشته‌اند.

ابو حنیفه فکرش را از قیود و استعمال قواعد منطقی در استنباط مسائل شرعی آزاد کرده بود و قاعده و روش آن‌ها با یکدیگر متفاوت بوده است، آنچه می‌خواهیم در این جا بدان اشاره کنیم این نکته است که آنچه امام جعفر صادق علیه السلام عنوان می‌دارد این است علاوه بر عقل مجرد، برای استنتاج مسائل شرعی روح علمیه خاصی لازم است که تحت سیطره فقط فرضیات و قیاسات قرار ندارد و این مسأله در مورد علوم طبیعی نیز ساری و جاری می‌باشد.

نقد قیاس در این جا برای نشان دادن این مسأله است که ممکن است در این راستا چه بسا افکار خاطئه و نظرات مغلوطه و اوهام زائغه به صورت نظرات درست و واضح خود را نشان بدهد. و البته باید این مسأله را متذکر شویم، که در علوم معاصر قیاس روشی است اساسی که بر اساس آن بسیاری از مسائل علمی را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهند.

جابر قیاس یا استدلال و استنباط را به سه دسته تقسیم

می‌کند:

۱- مجانست ۲- عادت ۳- آثار

و می گوید:

"ان مثل دلالة المجانسه الا تمودج، كالبرجل يرى صاحبه بعضا من الشى ليدل به على ان الكل من ذلك الشى مشابه لهذا البعض و دلالة هذا الباب من هذا لوجه لا دلالة ثابتة صحيحة، غير ان جماعه من اهل النظر قد استدلوا من هذا الباب على ما دلالة فيه عليه باضطرار، اعنى افهم اثينوا من اجل هذا الشى الذى هو الا نموذج مثلاً و هو من جنسه شيئاً آخر هو اكثر منه.

و هذا دلالة غير اضطراريه، و ليس ثابتة فى كل حال و ذلك ان هذا الشى الذى هو الانمودج مثلاً لا يوجب وجود شى آخر من جنسه حكمه فى الطبيعة و الجوهر حكمه و قد استدلت المنانيه بهذا الاستدلال فقالت: اذا كان فى العالم نور و ظلمه و خير و شر و حسن و قبيح، يجب ان يكون خارج هذا العالم ايضا نور و ظلمه و سائر ما ذكرنا تكون كليات لهذه. و ليس هذا لاستبدال بواجب دون ان يثبتوا ان ما فى العالم من هذه اجزائ و ابعاض و اما قبل ان يثبتوا ذلك فليس يجب عنه ما اوجبه اضطراراً، و

ذلك انه يمكن ان لا يكون ما فى العالم من هذه
ابعضا بل هي كلييات انفسها فلذلك لا تصح هذه
الدلالة ..."

"مثل دلالت مجانسه به مانند نمونه است، مثل مردی که چیزی را می بیند و از دیدن آن به یاد چیز دیگری می افتد که مشابه آن است و دلالت در این باب از این وجه دلالت ثابت و صحیحی نیست. و غیر از جماعتی از اهل نظر در این باب کسی حکم نمی دهد مگر به ضرورت، این مثل این است که مثلاً چیزی مشابه چیز دیگر است و این دلالتی غیر ضروری و ثابت نیست در کل حال، کما این که این شی مثل شی دیگری است دلالت بر آن ندارد که از لحاظ جنسی و طبیعت و جوهر هم مثل آن باشد مثل این که کسی بدین گونه استدلال کند و بگوید: همان گونه در عالم نور و ظلمت وجود دارد و خیر و شر و حسن و قبح وجود دارد می بایست در خارج این عالم هم همین چیزها باشد خوب این چه استدلالی است و چه دلیلی بر این حکم وجود دارد؟ قبل از آن که چیزی را به اثبات برسانید نمی توان به اثبات وجود آن استدلال کنید ..."

ابو حامد غزالی، قسم عادت را از کلام جابر در مبحث علت و معلول در کتاب "المنقذ من الضلال" چنین توضیح

می دهد:

"این که آتش با تماس به چیزی عامل سوختن آن می شود برای ما یک عادت شده است ولیکن ممکن است چیزی هم به غیر از تماس آتش به آن شروع به سوختن کند.

جابر در نقد این مسأله می گوید:

"و اما التعلق الماخوذ من جرى العادة فانه ليس فيه علم يقين واجب اضطراري برهاني اصلاً، بل علم اقناعي يبلغ ان يكون امري و اولي و اجدر لا غير، لكن استعمال الناس له و تقلبهم فيه و استدلالهم به والعمل في امورهم عليه اكثر من استعمالهم للتعلفين الآخريين (يقصد بذلك التعلق بالمجانسه و بالآنان كثيرا جدا و ذلك انه القياس و استقراء النظائر باستشهادها اللامر المطلوب عليه"

اما مسأله عادت نمی تواند به واسطه آن انسان به علم يقين برسد و در برهان از آن استفاده کند بلکه لزوماً علمی اقناعی است و به غیر از اقناع فایده دیگر ندارد، لیکن از شدت استعمال مردم و به آنها تلقین شده است که آن درست است و بدان استدلال برای رسیدن به مطلوب خود می کنند و در این باب حرف های زیادی وجود دارد و برهان هایی که بر خلاف آن است، و در این باب نمی توان با این استدلال

به علم یقین دست پیدا کرد و همین که مردم می بینند بعد از وقوع عاملی حادثه‌ای اتفاق افتاد و این روند امسال و سال بعد هم تکرار شد، گویا عادت آن‌ها می‌شود که هر گاه آن عامل را ببینید منتظر آن حادثه هم باشند، حالا اگر این حالت ده مرتبه اتفاق افتاد دیگر تعیین می‌کنند که این عامل سبب بروز این حادثه است، و این موجب می‌شود حال هر گاه این عامل را دیدیم دلیل وجود آن حادثه آن را بدانیم، در صورتی که مقدمه آن هیچ دلیلی ندارد و درست نیست چه لزومی دارد که حالا که تابستان است بعد از آن حتماً پاییز بیاید و قبل از آن بهار باشد ..."

جابر در رسائل خود جایی عنوان خاصی با اسم استدلال آثار ندارد ولیکن از سیاق کلام آن می‌توان این عنوان را استنباط نمود مثلاً در جایی نوشته است:

"مثل ذلک انا نقول انه انما کان یمكن ان یکون مولود الا علی مثال ما ادرکناه و شاهدناه، لوکنا قد ادرکنا جمیع الموجودات و احاط علمنا بهانا فاما ما نحن نقصر عن ذلک فانه یمكن ان یکون هناک موجودات مخالف حکمها فی اشیاء حکم ما شاهدنا و علمنا، اذ کان التقصیر عن جمیع الموجودات لازماً لکل واحد منا و بالجمله ... فیس لاحد ان یدعی

بحق انه ليس في الغائب الا مثل ما شاهد، او في
الماضي والمستقبل الا مثل ما في الآن اذ كان مقصراً
جزئياً متناهي المدء و الاحساس ..."

مثل آن که من بگویم او امکان دارد مولودی به وجود آورد
به غیر از آنچه ما تا به حال در جمیع موجودات دیده‌ایم
و یافته‌ایم و هر آنچه اتفاق می‌افتد والا و بلا باید مطابق
همان راهی باشد که ما آن را یافته و ادراک کرده‌ایم و به
غیر از آن چیزی وجود ندارد، چه در گذشته، چه در آینده
چیزی هم به غیر از آنچه الان اتفاق می‌افتد نیست، مثلاً
فرض بکنید، شما بنا یا قصری را مشاهده کرده‌اید، کسی
نمی‌داند که این بنا کی ساخته شده و شاهد بنای آن نبوده
است ولی چون ساخت بناها همراه با علتی بوده و هر بنائی
را بنائی ساخته، پس با همین استدلال می‌توان به حدوث
عالم و بنای آن پرداخت چرا که به شکل و عظمت و شکوه
این بنا وجود ندارد و این در جواب آن کسانی است که
چون اول بنا نبوده و بنای آن را مشاهده نکرده‌اند به انکار،
بنای آن می‌پردازند، و در جواب آن‌ها بدین گونه استدلال
می‌کند، شما ساخت این خانه را ندیدی؟ ولی آیا مشابه این
ساختمان را ندیدی؟ که چگونه الان به وجود می‌آید و این
از محدودیت ما و امثال ماست که نتوانستیم تکوین همه
موجودات را ببینیم و شاهد آن باشیم.

جابر در جای جای کتبش به نقد روش و سیره قیاس و در هر مجالی به انتقاد از آن می‌پردازد، و مبنای جدیدی را به جای آن استوار می‌سازد، این روش و منش همان روش و منش امام جعفر صادق علیه السلام در حوزه دینی می‌باشد، آنچه از روش و منش آن‌ها اقتباس می‌شد این است که می‌خواهند متذکر شوند که منطق حاکم بر عالم و اشیاء و فیزیک و طبیعیات، با منطق صوری متداول متفاوت بوده و این گونه نیست همه چیز آن طور که ما فکر می‌کنیم عمل نماید.

و آنچه در واقع وجود دارد با آنچه منطق می‌گوید ممکن است انطباق نداشته باشد، و این ایده‌ای است که در بین متفکرین معاصر چون "فرانسیس بیکن" و "رنه دکارت" نیز دیده می‌شود که اشاره بدان می‌کنند که پیروی صرف از منطق مرسوم، منجر به هیچ اکتشافی نشده و هیچ حقیقتی را آشکار نمی‌سازد پس در این خصوص بین منطقیین اختلاف است .

باید بدین امر خاطر نشان کرد که پیشتازی علوم در دوره معاصر مدیون استفاده از منطق تطبیقی و دوری جستن

از منش‌های قدیمی و سنتی بوده است و این باید دانسته شود که در روش همه قدما چنین تفکری سایه نیافکنده بود و می‌باید منهج امام جعفر صادق علیه السلام و جابر ابن حیان را از آن جدا دانست و چه بسا که این روش هم از همین بزرگان به سایرین و متاخرین منتقل شده باشد.

گرچه ممکن است، گفته شود که امثال جابر اصول علم خود را از علوم یونانی و افکار ارسطو و افلاطون اقتباس کرده‌اند، کما این‌که در بسیاری از رسائل جابر چنین چیزی به چشم می‌خورد ولی باید متوجه این قضیه شد در جایی که سوالی طبیعی برای وی به وجود می‌آمد آن را با مشاهدات حسی و آزمایش و تحلیل‌های جدید که بر اساس تجربه بود محک می‌زد نه بر اساس مفروضات خود و برای کشف حقایق از مشاهدات مدد می‌جست و این برای تاریخ تفکر اسلامی جای بسی فخر و مباهات دارد.

گرچه در تاریخ فلسفه دوره اسلامی ما به مجادلات فلسفی و منطقی عریض و طویل برخورد می‌کنیم و همان منهجی که در این دوره بوده بعدها در روش‌های غربی هم مشاهده می‌کنیم ولی می‌بایست، مجادلات فلسفی را از روش کشف

حقایق علوم تجربی جدا دانست، شاید غرب در روزگار معاصر این دو را از هم تفکیک کرده باشند ولی ما خاطر نشان می‌کنیم که این روش در طریق علمی امام جعفر صادق علیه السلام و جابر ابن حیان مشهود بوده است و بعدها این روش را در بین فلاسفه دوره اسلامی نظیر یعقوب بن اسحق الکندی نیز می‌بینیم و جمعی از فلاسفه بعد از وی هم به او اقتدا کرده‌اند و این منش و روش ریشه در مکتب علمی امام صادق علیه السلام دارد.

بدین لحاظ است که لازم است که ما روش‌های خود را در تاریخ علم بازنگری کنیم و نکاتی که از آن غافل مانده‌ایم بازبینی کنیم، و با این تجدید نظر تاریخ علم بشر را به گونه‌ای دیگر رگم خواهد زد، و افق دید ما را توسعه خواهد داد .

چرا که وقتی متوجه این نکته می‌شویم که راه و روش تفکر اسلامی در طبیعیات به صورت مشاهده شخصی و آزمایش و تحلیل بوده است و با روش یونانی که سال‌های متمادی به فکر بشر بسته شده بود و مانع بالندگی آن می‌شد متفاوت بوده است و این طریق و روش در آثار بزرگانی چون

کندی، محمد بن زکریای رازی و ابن هیثم قابل پی گیری و بررسی است، و این روش از مکتب علمی امام جعفر صادق علیه السلام به تاریخ علم وارد شده چرا که او شخصیتی مؤثر و تأثیرگذار بر بزرگانی چون جابر ابن حیان بوده و جابر بن حیان هم شخصیتی مؤثر بر دانشمندان و متفکران بعد از خود به حساب می آمده است پس با دقت در این واقعیات بسیاری از حقایق بر ما آشکار می شود تا به حال از آن غافل بوده ایم.

این همان منش جعفریه است که در رسائل جابر حاکم است، که وی را از تحقیق در حقایق و اشیاء به غیر از مشاهده و تجربه بر حذر می دارد و این نگرش تأثیری عمیق بر تفکر بشری و پیش برد علوم داشته است و راه را برای واقعیت هموار می کند. چرا که قیاس هیچ واقعیتی را کشف نمی کند و در طریقه علمی نمی تواند به مطلوب برسد، نگاه کردن به این گونه به تاریخ علم آنچه تا به حال بر ما پوشیده بوده آشکار ساخته و حقیقت را جلوی چشمان ما به نمایش می گذارد.

جستجوی منش جعفریه که توسط روایات منقول از جابر

در دیگر کتب سرایت کرده است

در کتابی که در بیروت در سال ۱۹۵۸ عارف تامر منتشر کرد عباراتی را از کتاب مجالس المؤمنین از قول مفضل بن عمر جعفری نقل می کند :

ابن خطاب روایت می کند:

به مناسبتی به همراه جابر بن حیان نزد امام جعفر صادق علیه السلام رفتند، در این هنگام دو کبوتر نزد امام آمدند که حرکات خاصی انجام می دادند، از امام پرسیدیم که این چه امریست؟ امام فرمودند: کبوتر از خیانت زوجه اش شکایت و زوجه اش انکار می کرد پس زوجه او را به صدق گفتارش قسم دادیم

خوب این روایتی متواتر است که از امام رسیده است و هیچ منافاتی هم با قرآن ندارد چرا که در قرآن منقول است که سلیمان نبی (علیه السلام) علم منطق الطیر را داشتند و در سوره نمل آمده است که: "وَوَرَّثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ"

و بعد از آن جماعتی از عرفا و صوفیه، منطق الطیر را

به طور رمز و کنایه برای معرفت باطنیه گرفته‌اند
به طوری که جلال‌الدین رومی در مثنوی معنوی
می‌نویسد:

منطق الطیر آن خاقانی صداست
منطق الطیر سلیمانی کجاست
توجه دانی بانگ مرغان را همی
چون ندیدستی سلیمان را دمی
پر آن مرغی که بانگی مطرب است
از برون مشرق است و مغرب است
هر یک آهنگش ز کرسی تاثیرست
و زثری تا عرش در کروفریست
مرغ کوبی این سلیمان می‌رود
عاشق ظلمت چو خفاشی بود
با سلیمان خو کن ای خفاش رد
تا که در ظلمت نمایی تا ابد
یک گزی رو که بدان سومی روی
همچو گز قطب مساحت می‌شوی
و آن که لنگ و لوک آن سومی جهی
از همه لنگی و لوکی می‌رهی
پس منطق الطیر همان علم باطن و علم حقایق را منظور
می‌داند، و نصوص اخلاقی که آمده است که مقصود از منطق

الطیر زبان حال است که بلیغ‌تر از زبان مقال است.

امام محمد غزالی در کتاب مشهور احیاء علوم الدین

می‌نویسد که :

ابوالحسن ثوری بین جماعتی نشست بود که در مباحث

علمی با یکدیگر بحث و گفتگو می‌کردند ابو الحسن ساکت

نشسته بود و چیزی نمی‌گفت و سرش را پایین انداخته بود.

سپس سرش را بالا آورد و گفت :

رب و رقاء هتوف فی الضحی

ذات شحوصدحت فی فن

ذکرت الفاو دهرأ ارقها

و بکاهها ربما ازقنی

و لقد تشکوفما افهمهما

و لقد اشکوفما تفهمنی

غیر انی بالجوی اعرفها

و هی ایضا بالجوی تعرفنی

اتراها بالبکا مولعاً

ام سقاها البین ما جرعی

در همین معنی شیلر شاعر آلمانی تبارهم شعری بدین مضمون دارد که عنوان می‌دارد که آنچه عقل طفل صغیر فهم می‌کند حکیم آن را نمی‌تواند درک کند، بعضی از رسائل هم به نام رسالة الطیر از بزرگانی چون ابن سینا، غزالی، سهروردی وجود دارد، سهروردی روایتی از گنجشک و قفس را روایت می‌کند و مضمون آن بدین صورت است که به دوستانش می‌گوید تا مادامی که من زنده باشم در این قفس محبوسم پس چون مردم، می‌توانم از تنگی این قفس آزاد شوم و به پرواز درآیم و مراد آن این است که تا ارواح و انفس را از قید تن و بدن رها نشده باشند نمی‌توانند حق را آشکارا ببینند و چون موت آمد و انتقال صورت گرفت، رهایی صورت می‌پذیرد.

جابر بن حیان توسط امام جعفر صادق مورد خطاب

قرار می‌گیرد اول در باب بخل :

"اذا صح الايمان انتزع البخل، كما تنزع الشعر من جدها"

بخل ایمان رامی زداید چنانچه موی از پوست کنده می شود

و ذکر می کند که مردی از شیعیان به امام صادق می گوید:

يا مولاي ربما فضلت اهلي و اولادي على اخواني، فقال: "اعلم ان اعظم المحن التقصير في حقوق المؤمنين فمن قصر في حق اخيه ابتلاه الله في ضد يعتربه.

ای مولای من گاهی می شود که اولاد و خانواده ام را بر سایر مومنین ترجیح می دهم امام فرمودند حق مومنین بر دوش تو حق بزرگیست و هرکس که در حق برادش کوتاهی کند خداوند کاری می کند تا متنبه شود و مایه عبرت گردد

و در روایتی دیگر که مشخص است که جابر در آن حضور داشته است، امام جابر او را مورد خطاب قرار داده و می فرماید:

"يا جابر المؤمن الله فليس له ان يصرف مال الله الا في الله ... يا جابر ... انفصل الظلمه على النور؟ انجعل

المؤمنين و الكافرين سواء؟

اتساوی اصحاب النار باصحاب الجنه؟ اعلم ... ان لها هنا و اشار الى صدره علم لو اظهرته لتزودت منه الى آخرتك و عملت مع اخوانك المؤمنين الذي بهم نجاتك و صفوتك ... يا جابر ... اياك ان تفضل على اخيك المؤمن احد فتكون من الضالين"

ای جابر! کسی که ایمان به خدا دارد مالش [] وقتش - را به غیر از راه خدا صرف نمی کند، ای جابر! آیا تاریکی و نوراز هم جدا نیستند؟ و آیا مومنین و کافرین را با هم فرق نمی گذاریم؟ آیا اصحاب نار با اصحاب جنت برابرند؟ ... پس اشاره به سینه مبارکش می کند و می فرماید به خدا چیزهایی در اینجا وجود دارد که اگر آشکار شود در آخرت از بلند مرتبه ها خواهی بود و موجبات نجات تو و برادران مومنت را فراهم می آورد ای جابر! مبادا - حالا که شاگرد من شدی - به برادر مومنت فخر بفروشی که اگر چنین کنی از خیل گمراهان خواهی بود

اما موضوع دوم از سیرت امام جعفر صادق که در آن ذکر جابر برده شده است این روایت است:

"و روی ان جابر بن حیان دخل علی مولانا الصادق

جعفر بن محمد علیه منا السلام و بین یدیہ طعام
من الخنر، و دخل علیه رجل مخالف فدعاه الی
طعامه فجعل یاکل و مولانا یحصی علیه اللقمه فلما
خرج المخالف من عنده جعل مولانا یتصدق علی
الاولیاء بضعف ما کان من طعامه"

از جابر بن حیان روایت شده که روزی به حضور امام جعفر صادق
علیه السلام رسیدم نزد ایشان غذایی حاضر بود، یکی از
مخالفان حضرت به نزد ایشان آمد حضرت وی را دعوت به
غذا کردند و حتی لقمه می گرفتند و به وی مرحمت می
کردند پس چون وی بیرون رفت امام ما به ازای طعامی که
به وی داده بود به اصحابش چیزی داد.

در دو جا تشابه سیرت ایشان را با کلیله و دمنه دیدیم

۱- در باب قناعت امام می فرمایند :

مثل طلب دنیا و لذاتش و شهواتش مانند خورنده آب شور
است که هر چه شارب بیشتر می خورد تشنه تر می شود.

در کلیله و دمنه طبع دمشق نیز چنین آمده است:

"دنیا نظیر آب شور است، که هر آنچه که از آن بخوری
تشنه تر می شوی."

۲- در باب حسن خلق از امام روایت شده که می فرمودند:

"برادران سریع اتصال و سخت انفصال هستند، نظیر طلا هستند که دیر می شکند و سریع جوش می خورد و در خلق و خویشان تغییر و نقصی به وجود نمی آید چنان که خدای متعال در قرآن کریم می فرماید: "وَإِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ"

و در کلیله و دمنه نیز چنین آمده است که :

"مودت بین صالحین بدین گونه است که سریع اتصال و سخت انقطاع است و مثل آن‌ها به مثل گنجی از طلاست که دیر می شکند و سریع جبران می شود، اما مودت بین اشرار سریع الانقطاع و سخت اتصال است و مثل آن‌ها به مثابه کلوخ است که زود متلاشی شده و با یک تلنگر در هم می ریزد و دیگر با هم جمع و متصل نمی شود."

ما موارد مشابهی از فرمایشات امام صادق علیه السلام و نهج البلاغه هم پیدا کردیم:

۱- در باب امتحان از امام صادق علیه السلام روایت شده:

برای منافق سه علامت است: از مافوقش اطاعت نمی کند و

به زیر دستش زورگویی می‌کند و با ظالمین مدارا می‌کند

و در نهج البلاغه (شرح محمد عبده) / قاهره / جلد ۳ / ص ۲۳۶ آمده است که

"فرد ظالم سه خصلت دارد، از مافوقش سرپیچی می‌کند و بر زیر دستش تعدی می‌کند و با قوم ظالمین مدارا می‌کند."

۲- در باب ترک احتشام و اعتنام از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که:

هر آن کس که به برادرش فخر بفروشد و به او خیانت کند خدا وی را ذلیل می‌گرداند

و در نهج البلاغه چنین آمده :

"اذا احتشم المؤمن اخاه فقد فارقه"

در نهج البلاغه درباره زهد از دنیا با اسنادی از سلمان فارسی نقل شده است که :

"مثل دنیا، به مثل مار است که خوش خط و خال ولیکن سمی کشنده دارد، پس از آن به کمی قناعت کن و با او قرین مشو ..."

و در باب آداب با اسنادی از سلمان فارسی روایت شده
است که :

"حسن فی الدین ادبه حسن فی الاخره منقلبه"

و در باب تحقیر از قول امام صادق روایت شده
است:

"هر آن کس که گناهش را کوچک شمارند هر آینه آن
گناه بزرگ‌ترین است"

و در نهج البلاغه هم آمده است *"اشد الذنوب ما
استحفت به صاحبه"*

همچنین ما در سیره امام صادق علیه السلام دیدیم که
روایت شده :

*"الخبر كله في ثلاث خصال: في النظر، و في
السكوت و في الكلام فكل نظر ليس فيه وعظ لهو
لغو"*

و در نهج آمده است که:

*"لا خير في الصمت عن الحكم كما انه لا خير في
القول بالجهل"*

و در بحث طلب علم در کتاب الحکم ص ۶۳ آمده است
که امام فرمودند:

**"حث علی العالم و التواضع للعالم و الصمت امامه و
اسماع الیه و حفظ العلم و العمل به"**

از حقوق متعلم برعالم این است که در برابر او متواضع باشد
و در مقابل او سکوت کند و به حرفهایش گوش دهد و علم را
حفظ کرده و بدان عمل کند

سافرش به علم و تکریم عالم در سیره جعفریه ریشه درقرآن
و سنت نبی مکرم اسلام دارد چنانچه در قرآن کریم آمده
است که:

"انما یخشی الله من عباده العلماء"

و یا در احادیث نبوی که می فرماید:

**"ان طلب العلم فریضه علی کل مؤمن"، "اطلبوا العلم
و لوفی الصین" و "ان العلم افضل من العباده" و
"علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل"**

در سیره و منش جعفریه توجه به علوم طبیعی هم
مدنظر قرار گرفته است چنانچه به تواتر از امام
جعفر صادق رسیده است و مطابق این آیه از قرآن

است که "سَيُرَوُّوا فِي الْأَرْضِ فَأَنْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يَعْبُدُوهُ..." در باب احکام نجوم از امام سوال کردند فرمودند: "من تعلم علماً ليس من علمنا فليس هو منا" (اگر کسی علمی را که ما بدان سفارش نکردیم یاد بگیرد از ما نیست) و همچنین فرمودند: "من طلب الله و ليس بدین الا بدینه و لا ياخذ الا من علمه" (هرکس که در جستجوی خداست دینی به غیر از دین او اختیار نکرده و هیچ علمی به غیر از علمی که وی بدان سفارش کرده یاد نمی گیرد) "لا دین الا دین الحق و لا علم الا علمه"، (هیچ دینی به غیر از دین حق نیست و هیچ علمی هم به جز علمی که خدای سفارش کرده وجود ندارد)

در حکم الجعفریه علوم غریبه منسوب به امام رد می شود، چنانچه کتاب التهذیب هم رد شده بود، ما هم در کتاب جابر چنین نسبتی را ملاحظه نکردیم

اما در این که گفته می شود که اسم جابر ابن حیان اسمی رمزی است و حقیقی نیست که اشاره به پیشه‌ای دارد که در آن تبدیل فلزات به طلا را محقق می سازد، و مؤلف حقیقی رسائل جابر مستتر در ورای آن می باشد.

در کتاب البیان و التبیین جاحظ آمده است که، از امام علی علیه السلام خطبه‌ای نقل شده که این خطبه از جعفر بن محمد و آن‌ها از اجداشان روایت کرده‌اند که:

"الا ان ابرار عترتی و اطایب امتی احلم الناس صغاراً
و اعلم الناس كبارا الا و انا اهل بیت من علم الله
علمنا، و يحکم الله حکمنا و من قول صادق سمعنا
و ان تتبعوا آثارنا تهتدوا ببصائرنا و ان لم تفعلوا
یهلكکم الله بایدینا معنا رایه الحق و من تبعنا الحق
و من تاخر عنا غرق الابنا تدرک تعره کل مؤمن و
بنا تخلع ربقه الذل عن اعناقکم و بنا فتح لاکم و
بنا یختم لاکم"

(همانا ابرار عترتم و بزرگان امتم کسانی هستند که در کودکی حلیم و در بزرگی عالم می باشند همانا هر کسی که بخواهد علم خدا را فرا بگیرد می بایست که از ما فرا بگیرد و اگر کسی بخواهد حکم خدا را بداند باید حکم ما را بداند و اگر کسی بخواهد قول دست را بشنود باید قول ما را بشنود و هر کسی که از آثار ما تبعیت کند همانا هدایت شود و کسی که از ما تبعیت نکند هلاک شده پرچم حق را ما برافراشتیم و هر کس زیر این پرچم باشد حق و هر کس نباشد غرق می شود به واسطه ماست که مومن عزت می یابد و کافر ذلیل

می شود به ما افتتاح و اختتام هرکاری میسر می شود نه
به واسطه شما)

پژوهشی در سابقه کیمیا در بلاد اسلامی قبل از جابر و دوره
امام جعفر صادق علیه السلام:

و از اعجاب عجایب آن است که چگونه روسکا ارتباط بین
امام صادق و جابر را منکر می شود و خاطر نشان می کند که
کیمیا در آن زمان وجود نداشته است حال آن که ترجمه کتب
طب و کیمیا را به دوران عمر بن عبدالعزیز باز می گردانند و
در تاریخ موجود است که وی امر به ترجمه کتب در آن دوران
نمود، و بعید نسبت که این نهضت ترجمه از زمان قبل تر
یعنی روزگار عبدالملک و توسط خالد بن یزید صورت پذیرفته
باشد، منش روسکا به این طریق است که در حالتی که دو
حالت سلبی و ایجابی است همواره جانب حالت سلبی را
اتخاذ می کند ولیکن ما ترجیحمان حالت ایجابیه است چرا
که ما را به راه درست راهنمایی می نماید چرا که اگر این
نهضت ترجمه از زمان خالد بن یزید شروع شده باشد، کتب
مربوط به علم کیمیا در روزگار امام صادق (علیه السلام)
بوده و در مورد آن بحث می کرده اند.

محمد جواد مغنیه در کتاب اهل بیت علیهم السلام خاطر نشان می‌سازد که در مکتب امام جعفر صادق علیه السلام بحث‌های علمی فراوانی طرح می‌شده و قابل بحث بوده و تمام ارکان و قواعد و تحلیل‌های علمی به شرح ذیل در این مکتب وجود داشته است :

۱- نقد قیاس :

نقد قیاس بیشترین اهمیت را در پژوهش علمی دارد اینکه به جای قیاس از استقراء و تجربه استفاده شود و صرفاً از گزاره‌هایی که در پیش فرض قرار دارد برای رسیدن به مطلب علمی استفاده نگردد

۲- آزادی فکر:

و آنچه از آزادی فکر نقل شده ذکر می‌کنیم "هر انسانی چه زن، چه مرد حریت و آزادگی از ویژگی‌های ذاتی وی می‌باشد نه از مراتب شأنیت وی و هیچ کس حق ندارد که بر او تسلط باید و قیم او شود مگر آن که کوچک یا مجنون یا سفیه باشد که می‌باید قیمی امین و کاردان داشته باشد که مصالح آن‌ها را زیر پای نگذارد."

آزادی فکر مبداء اساسی پژوهش محسوب می‌شود، علم در غرب پیشرفتی نداشت تا زمانی که قیودات مختلف فکری آزاد شد و ما در سلوک جابر چنین چیزی را مشاهده می‌کنیم.

۳- مساوات :

یعنی اعتقاد بر این که همهٔ مردم در برابر قانون مساوی هستند و سرشت همه بر یک چیز است، و این اصلی در پژوهش علمی است یعنی این که قائل بدین نباشد که من شعورم از همه بیشتر است یا من چیزی را می‌فهمم که بقیه از دانستن آن عاجز هستند.

۴- احترام به شعور انسانی:

این از جمله اصولی است که در روش علمی باید مورد توجه قرار بگیرد و به موجب همین اصل است که می‌شود به کارهایی که انسان می‌کند به چشم درست بودن نگاه کرد و بدون این خصلت امکان پژوهش علمی وجود ندارد.

۵- تعهد:

بر هر انسان عاقل و بالغی التزام به آن ضروری است اگر این خصلت نباشد نمی‌توان کار علمی انجام داد.

۶- اجتهاد:

این بابی است که بر هر کسی که اهلیت آن را داشته باشد باز است، و بنا به گفته مغنیه بر کسی که بتواند مطلب علمی را خودش استنباط کند حرام است که از کسی دیگر تقلید کند و می‌بایست به رأی خود عمل کند حال اگر درست بود که ماجور است اگر اشتباه بود که معذور است.

۷- کسی حق ندارد عمل کس دیگر را به نفع خود ضبط

کند :

یعنی این که کاری را که خود انجام نداده به نام خود معرفی نکند که این حالتی از غش کردن در موضوع است.

آنچه که مغنیه در مکتب جعفری عنوان می‌کند هیچ بعید نیست که در خصوصیات شاگرد این مکتب یعنی جابر ابن حیان هم ساری و جاری باشد.

اما آنچه می‌خواهیم در این خصوص متذکر شویم این است که چگونه به حدیث و روایاتی که از امام جعفر صادق علیه السلام به ما رسیده استناد کنیم و چگونه بتوانیم سره را از ناسره جدا کنیم یکی از طرفی که متذکر آن شدند این است که امام فرموده:

هر کدام از روایات ما مطابق قرآن بود، پس آن درست است
والا آن را وجهی ننهید.

یکی از طرقی که می‌توان بدرستی روایات رسید، تواتر و نقل از افراد متعدد و موثق است که آن را نقل کرده‌اند و با رجوع به کتبی که در این خصوص نوشته شده متوجه می‌شویم که چهار کتاب مورد توجه همه پژوهشگران و محققان در زمینه کارهای امام جعفر صادق علیه السلام است.

۱- کتاب من لایحضره الفقیه از شیخ صدوق ۲- اصول کافی از شیخ کلینی ۳- استبصار از شیخ طوسی و ۴- تهذیب که آن هم از شیخ طوسی می‌باشد

بعضی از کتب دیگر نظیر کتاب بحار الانوار مجلسی هم که از متأخرین است و کتاب توحید مفضل به طور جامع و

کامل در آن قرار دارد، می توان در این زمره قرار بگیرد .

حال با نگاهی موشکافانه به این کتابها و تحقیق در احادیثی که از امام باقر و امام صادق علیهما السلام منقول است می توان سره را از ناسره تشخیص داد.

علمای علم حدیث ملاکهای برای این مساله دارند یکی از ملاک ها داشتن علم رجال است یعنی باید در سلسله سندی که حدیث را به امام می رساند تحقیق و تفحص شود و کسانی که این روایات را نقل می کنند مورد پژوهش قرار گیرند، مشخص است که افراد زیادی از ناقلان حدیث وجود دارند که عده ای از آن ها حدیث را مستقیماً از خود امام اقتباس کرده اند و عده ای بواسطه این نقل را انجام داده اند و معمولاً هر ناقلی در موضوع خاصی از امام نقل حدیث می کند، مثلاً محدثی ادر زمینه مسائل نماز، یکی در مسائل حج، فردی در مسائل اقتصادی، نقل حدیث نموده اند .

که از جمله معروف ترین این راویان حلبی، عبدالله بن سنان، هشام بن سالم، حریز، مفضل بن عمر، عبدالله بن میمون قداح، زراره، معاویه بن وهب، ابو بصیرمی باشند که بدون واسطه از امامین علیهما السلام نقل حدیث می کنند.

علوم حدیث از جمله علمی است تخصصی، که نمی‌توان در یک مختصر بدان پرداخت.

موضوع بحث ما چون کیمیاست در ادامه چند حدیث که به نوعی از آن از مواد و معدنیات و عناصر حرفی به میا آمده اشاره می‌کنیم به امید اینکه این احادیث در زمره احادیث صحیحه باشد.

"روی ابن ابی عبید عن علی الصیرفی عن المفضل بن عمر الجعفی قال كنت عند ابی عبدالله فالتقی بین بریه دراهم، فالتقی الیه درهما منها، فقال أیش هذا؟ فقال ستوف قال و ما الستوف؟ فقال طبقتین طبقه من فضه و طبقه من نحاس، فقال اکسرهما فانه لا یحل بیع هذا و لا انفاقه فالوجه فی هذا الخبر انه لا یجوز انفاق هذه الدراهم الا بعد ان یتبین انها کذلک لانه متی لم یتبین یظن الاخذ لها انها جیاد"

از مفضل بن عمر روایت شده که نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودیم در نزد حضرت مقداری درهم قرار داشت، یکی از آن‌ها را برداشت و گفت: این چقدر ارزش دارد؟ - گفتم فلان درهم- ایشان فرمود بله این یکی ارزشش درست است ولی

این یکی ارزشی ندارد و آن‌ها را کناری انداخت، گفت: بین در این قسمت درهم نقره درست را گذاشتم و در این قسمت درهم‌های مس تغلبی را، بین اکثر این درهم‌ها تغلبی واز مس است و تجارت با آن‌ها جایز نیست و حتی انفاق آن‌ها هم درست نمی‌باشد، پس انفاق درهم تا مادامی که تغلبی از اصل جدا نشود درست نیست.

محمد بن مسلم روایت می‌کند که : به ابی عبدالله علیه السلام گفتم مردی مقداری درهم دارد که اصل و تغلبی ادغام است، گفت بعد از آن که آن‌ها را جدا کرد کار با آن‌ها اشکال ندارد.

"عن ابن سنان قال سألت ابا عبدالله عن شراء الفضه و الزئبق و التراب و الدنانيرو الورق فقال لا تصادفه الا بالورق"

و عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال ساله عن شراء الذهب فيه الفضه بالذهب قال لا يصلح الا بالدنانير والورق

از امام علیه السلام درباره سنگ معدنی پرسیده شد که در آن طلا و نقره تأما باهم وجود دارد چگونه به فروش برساندش گفت باید با طلا و نقره توأم با هم معاوضه شود.

از معاویه و غیره از امام صادق علیه السلام روایت شده که
از امام پرسیدند:

از جواهرات ماده ای است که نقره و سرب با هم مخلوط
هستند و آن جواهر اگر خالص شود به نقره تبدیل می‌شود،
آیا جایز است با درهم مبادله شود امام فرمودند اگر چنانچه
به اسم مخلوط سرب و نقره معامله شود و طرف بداند چه
چیز را می‌خرد، اشکالی ندارد

این حکم دال بر آن است که ایشان به عناصر شیمیایی
اشراف داشته‌اند چرا که بعضی از فلزات نظیر سرب شباهت
زیادی به نقره دارند.

از ابن هلال روایت شده است که ظرفی داریم که ملقمه‌ای
از طلا و نقره است، چگونه آن را بفروشیم با طلا یا نقره؟
فرمودند: اگر توانستید طلا و نقره را تلخیص کنید که هیچ
والا اشکالی ندارد با هر کدام معامله کردید.

منصور صیقل روایت می‌کند که :

از ابو عبدالله (علیه السلام) پرسیدم که آیا می‌شود که
شمشیر مقضض را با درهم معامله کرد فرمودند اگر چنانچه
مقدار نقره او کمتر باشد اشکال ندارد و الا صحیح نیست

در کتاب التهذیب شیخ طوسی بحث مفصلی دربارهٔ خمر و تخمیر شده است و این دال بر معرفت علمی آنها بر فرآیند تخمیر می‌باشد.

صیداوی روایت می‌کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

"خطب رسول الله فقال كل مسكر حرام. و سئل الصادق عن دواء عجن بالخمير قال لا، والله لا احب ان اتطير اليه كيف اتداوى به."

رسول خدا ضمن خطبه‌ای فرمودند: کل مسکر حرام است، پس از امام فرمودند اگر دارویی باشد که با آن مخلوط شده باشد چه حکمی دارد؟ فرمودند، نه، خدا دوست ندارد که از آن استفاده شود

از هارون به خمره الفتوی روایت شده است که:

"عن ابي عبدالله في رجل اشتكى عينيه فبعث له كحل يعجن بالخمير، فقال هو خبيث بمنزلة الميتة قال ان كان مضطراً فليكتحل"

(مردی از درد چشم به چشم پزشکی شکایت کرد و چشم پزشکی مرهمی که با خمر عجین شده بود بر روی چشم وی

نهاد، پس امام فرمود: این چیز خبیث به منزله گوشت میته است اگر مضطربه استفاده شدید اشکالی ندارد)

زراره روایت می کند که:

از امام صادق پرسیدم از خمر قدیمی که به سرکه تبدیل شده فرمودند اشکالی در استفاده از آن نیست.

پس سؤال شد از ایشان (علیه السلام) از خمری که به سرکه تبدیل شده فرمودند:

اگر از خمر چیزی در آن نباشد اشکالی ندارد.

و در همین مضمون روایت شده است که مردی آب انگور برای سلطانی گرفته تا شراب کند ولیکن تبدیل به سرکه شده، فرمودند اگر تحول پیدا کرده و اشمش سرکه شده، اشکالی در استفاده از آن نیست.

پس شرطی را که امام می فرمایند قلب خمر به سرکه است یعنی تغییر ذاتی آن نه این که با اضافه شدن چیزی مثل نمک به آن، تغییری ایجاد شده باشد، و حکم بر آن است که اکثر آن تحول به سرکه پذیرفته باشد و رنگ و مزه و بوی آن تغییر کرده باشد.

در همین کتاب تهذیب آمده است که، آب انگور حلال است مگر آن که به جوش بیاید یا غلیان کند، و منظور از غلیان فورانی است که در هنگام تخمیر در آن اتفاق می‌افتد، و کسی از ایشان می‌پرسد، منظور از غلیان چه حدی است فرمودند وقتی که تغییر حالت دهد و از حالت آب انگور به خمر تبدیل شود.

از حسن بن الجهم و او از زریخ روایت می‌کند که :

از امام (علیه السلام) سوال کردم درباره آب انگوری که روی اجاق گذاشته و به جوش آمده است، امام فرمودند نگاه کن بر آن اگر تغییر و تحول پیدا کرد آن وقت حرام است.

محمد بن الهیثم روایت می‌کند از مردی که از امام

سوال پرسید که :

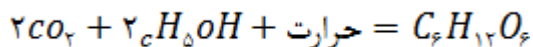
اگر آب انگور را روی آتش حرارت دهیم تا به جوش بیاید چه حکمی دارد؟ فرمودند: اگر در آن تحول و تغییر ایجاد شد دیگر فایده‌ای در آن نیست.

یعنی حکم در تغییر در اثر جوش آمدن است، و این بدین

گونه است که افرادی که می‌خواهند شراب انگور درست

کنند، آن آب انگور را بر روی آتش کمی حرارت می‌دهند تا

آن که تخمیر شود و شروع به پف کردن و فوران کردن کند، معادله این واکنش به قرار زیر است.



پس تغییری در آن ایجاد می‌شود و به شراب تبدیل می‌شود و به آن فقاع هم می‌گویند در روایتی است که به ابی الحسن (علیه السلام) نامه‌ای نوشتند و درباره فقاع از وی سوال کردند فرمودند:

آن هم خمر است و حد شارب خمر برخوردار آن جاریست.

البته شارح ضمن شرح، فقاع متذکر شد، فقاع کرمان، از آب جو فقط گرفته می‌شود
و در آن کتاب آمده است که:

با یونس بن عبدالرحمن به بغداد رفتیم و گذرمان به بازاری افتاد در آن اثنا از کنار مغازه فقاع فروشی، رد شدیم و مقداری از آن به لباس یونس پاشید، پس دیدم که یونس نمازش را به تأخیر انداخت تا وقتی که به خانه رفت و لباسش را شست به او گفتم چرا این کار را کردی گفت: هشام بن حکم از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند که فرمودند: فقاع را نخورید که در آن خمر مستور است و چون به لباستان

اصابت کرد پس حتماً آن را شستشو دهید.

صاحب کتاب التهذیب از محمد بن محمد بن عبدالله و او

از بعضی از اصحابش روایت می کند که :

از امام صادق علیه السلام پرسیدیم که چرا خمر و میته، خون و گوشت خوک حرام شد؟ فرمودند: اگر اینها هم مثل سایر چیزها حلال اعلام می شد مردم رغبت به همان چیزی می کردند که حرام شده است. پس بدانید که خدای متعال شما را خلق کرده و برای این که سلامت و بهروز باشید از خوردن یکسری چیزها شما را منع کرده و خوردن یکسری چیزها را حلال فرموده، بدانید آنچه که برای شما حرام کرده مضر حال شماست و خوردن آنها را فقط در حالی که مضطر هستید جایز شمرده است و فقط به مقداری که از اضطرار رفع بشود.

و اما میته - که مضر است - و فقط برای رفع گرسنگی، - در حال اضطرار - جایز به استفاده هستید اما خون که اگر کسی آن را بخورد باعث بوی بد دهان و بوی بد بدن شده و انسان را مانند سگ کرده و قساوت قلب و قلت رافت و رحمت می آورد چنانچه ممکن است فرزندش یا پدر و مادرش را بکشد و هیچ کس از دست او در امان نیست و اما خوک خدای متعال جماعتی را در اثر نافرمانی به خوک و خرس و

میمون مسخ نمود بدین دلیل از خوردن گوشت آن‌ها منع نمود و خوردن آن‌ها هیچ منفعتی ندارد و منجر به عقوبت می‌شود و اما شراب، حرام کردن آن به خاطر، افعالی است که بعد از خوردن آن ممکن است سر بزند، که عامل لرزش بدن شده و نور را از بین برده و مروت را منهدم می‌کند تا حدی که عامل ریختن خون و عمل زنا می‌شود و کسی که خمر می‌خورد - در حال مستی- کسی از دست او ایمن نیست و خمر عامل زیاد شدن شرارت انسان می‌شود."

باید خاطر نشان کرد که این تحول شراب به سرکه طبق جمهور تمام مذاهب اهل سنت موجب طهارت آن می‌شود ...

از مطالعه ما در کتاب التهذیب طوسی این موارد را استنتاج

نمودیم:

۱- اگر هر آنچه در این کتاب روایت شده درست باشد حاکی از آن است که امام یک حرکت فکری ویژه داشته است.

۲- در این نصوص روایت شده، یک آزاد اندیشی و منطق علمی قوی متعلق بدان قرون دیده می‌شود.

۳- در همه این نصوص به علوم غریبه و سحر و جادو و

جن گیری برخوردار نمی‌کنیم بلکه اساساً تمام آن بر سبیل تعقل و فکر و منطق است چنانچه در حدیث علت حرام بودن خون، خمر و خوک مشاهده کردید.

۴- از احاطهٔ امام به اصول مسائل شیمیایی حاکم بر مواد اعم تحول خمر به سرکه و یا خالص سازی بعضی از فلزات نظیر نقره و طلا و مس، که مسائل شیمیایی آن روزگار بوده مشخص است که امام با کیمیا آشنا بوده و با جماعتی از شیمی‌دانان نیز در ارتباط بوده است که نحوه فرآیند را تشریح می‌نماید.

سوالی که شاید در اینجا پرسیده شود این است که چگونه است که در هیچ کدام از این نصوص اشاره‌ای مستقیم به علم کیمیا نشده است و احکامی برای آن وضع نشده است؟ و چرا ذکری از جابر ابن حیان در این احادیث دیده نمی‌شود؟ خوب این سوالات از جمله سوالات و مشکلاتی است که می‌بایست در طول تاریخ علم بدان پاسخ داد ولی با آن که این متون و نصوص حاکی از آن نیست که امام (علیه السلام) کاری در زمینهٔ کیمیا انجام داده باشد ولی ارتباط حضرت را با کیمیاگران نشان می‌دهد.

شاید سوال دیگری اینجا به ذهن بیاید این باشد که چرا با توجه به این نصوص هیچ کتابی که قرینه آن باشد و در این موضوع نوشته شده است پیدا نکرده‌ایم و دیده نمی‌شود بلکه اغلب این کتب برای قرون بعدی است که ارتباطی با عصر امام ندارد.

آنچه مشخص است این احادیث از روایانی موثق در کتب مختلف به صورت متواتر ارائه شده است، و در این که این‌ها منقول از امام است شکی نیست، و این که چرا از جابر اسمی نیست شاید که از اهمال جماعت متشرعین در خصوص وی بوده چرا که وی در موضوع خاص آن‌ها کاری نمی‌کرده و در خیل عظیم حلقه‌های درسی امام از جمله یکی از مستمعین و شاگردان جزء امام محسوب می‌شده که زیاد مورد توجه قرار نمی‌گرفته است و شاید علتی دیگر دارد که ما نمی‌دانیم؟

ما در امر امام صادق علیه السلام در زمینه علوم تجربی با دو دیدگاه مواجه هستیم دیدگاه اول دیدگاه غربیان است که همه چیز را در منشاء یونانی جستجو می‌کنند بدین لحاظ نمی‌توانند ادراک کنند که آنچه امام بیان می‌کند از چه

منبع و ریشه‌ای است. دیدگاه دوم که باز هم شخصیت امام را مخفی کرده است دیدگاه، اخباریون است که هر چیزی را به امام منتسب می‌کنند و سره را از ناسره جدا نمی‌کنند و هر آنچه به اسم جنبل و جادو و مزخرفات احکام نجوم است به امام منتسب می‌کنند پس هر کس که می‌خواهد وارد حوزه علوم تجربی از دیدگاه امام شود وقتی به این مزخرفات برخورد می‌کند ناخودآگاه خود را کنار می‌کشد و از تدقیق و تفحص در علوم حقه باز می‌ماند، مثلاً کتابی موسوم به جفر که نسخه‌ای از آن در کتابخانه انگلستان با شماره ۱۴۲۶ موجود است و به امام منسوب شده که معروف است که روی جلد گاو نوشته شده و املاء حضرت رسول به امیر المؤمنین است و می‌گویند که این کتاب مورد مراجعه امام صادق (علیه السلام) بوده است .

بسیاری از بزرگان از جمله امین‌الحسینی عاملی انتساب این گونه کتاب‌ها را به امام رد می‌کند و این گونه کتاب‌ها را ساخته و پرداخته افرادی شاید می‌داند که به غرض و مرض به امام منسوب داشته‌اند، چرا که موضوع آن در فال‌گیری و رمالی و جادوگری و احکام نجوم حرام قرار گرفته که با سیره عملی و علمی امام در تعارض آشکار است.

نتیجه بحث

از این بحث‌هایی که نقل کردیم به این نتیجه رسیدیم که جابر دو جنبه داشته است یک جنبه شیمیایی و تجربی و یک جنبه معنوی، و بیشتر ارتباط جابر با امام در امر دومی بوده است نه اولی چرا که ما در مورد اولی هیچ سندی پیدا نکردیم، هر جا که جابر می‌خواست به صدق ادعایش قسم بخورد به امامش قسم می‌خورد، چنانچه به وضوح این منش را در کتاب الراهب ملاحظه می‌کنیم، در جاهای دیگر وی کل علوم که نزد اوست از ناحیه مبارک امام صادق علیه السلام می‌داند و بدان تصریح می‌کند که:

"ولو لا ان علومی و علوم سیدی علیه السلام ممتزجه غیر متمیزه لما کانت کتبی هذه المنسوبه الیه جاربه علی غیر الحکایه عنه و لکن صرت بما اودعنی من العلم مشتقمانه کالابن من اب مضافا اله کالنصف من الضعف، و امثال هذه لم یکن فرق بین ما آورده من علمی و ما اخذته عنه و سمعته منه اذا کان الكل واحد فی المعنی.

ولانه کایک‌ر المعنی بالفاظ کثیره و یورده علی

بالوجوه المختلفه و يخرج منه في من الحلى متانيه
فلا يبقى لاحد فيه اختصاص ولا تمييز الا في اشياء
نقل و تخرج النادر الشاذ، لاغراض له فيها نحو ما
حكيتنه فيما يختص به من كتاب الضمير الستمئه
باب و غيره من كتبى كالامامه و غيره.

ولما كان هذا الراهب مختصا بهذا الوجه من التدبير
ولم اسمعه من غيره على هذه الصفه قبله حتى
لقد شككت شكاخفت ان يخرجنى الى التهمه
لسيدى"

"اگر چنانچه علوم من و علوم سيد و مولایم را به هم بیامیزند
شایسته است که این کتاب به نام او باشد - نه من - چرا
که علمى که من دارم از علوم او مشتق شده است مثل،
منشوق شدن فرزندی از پدر، مضاف این که آنچه از من است
در برابر آنچه از اوست چیزی نیست و آنچه من می دانم
نیز حاصل تلمذ و شنیدن حرفهای اوست به این نگاه
همه آنچه هست از اوست، وی هر چیزی را با وجه مختلف
و معانی متفاوت بیان می کرد و از هر زاویه ای آن را مورد
بررسی قرار می داد، هر آنچه می گفت اگر خواهیم در ابوابی
ذکر کنیم حدود شش صدوجه را در بر می گرفت که ما در
این کتاب یعنی الراهب به یک وجه می پردازیم که هیچ
کس هم تا قبل از این در این موضوع کتابی نگاشته است و

لا اقل من نشنیده‌ام و این شک از ناحیه من است مبادا که بدان تهمت‌ی برسیدی و آقای من مترتب شود."

و جابر در جای دیگر می‌نویسد:

"فلما عدت الیه و سألته عن هذا الباب کیف لم بذكره فی جمله ما اود عنیه من العلم قال لی: یا جابر و یحک کیف خفی علیک ایداعی فی هذا الباب و قد و صفته انت فی عده و جوه، فقلت له: ما اذکر ذلک یا سیدی فاشار الی الکتب فقال اولها کتاب التجمیع و ثانيها احد تدابیر المتحدّه بنفسه، فعدت الی کتبی فتاملت و اعدت نظری فی هذین الکتابین فوجدت الامر علی ما قال: فعلمت انه لم یخرج من علمه شیفی المعنی و ان طن من لیس هو فی مثل منزلته ان علمه محیط بکل شی.

غیرانی رأیت ان اضع هذا التذبییر بالفاظ هذا الرجل و علی طریقہ هذا الکتاب لتکون کتبی هذه تامه فی الوجوه کلها فلا یجد الطاعن فیها مساغا

و ابن الطاعن فیها مساغ یا اخی بل من لی فیمن یقهر یرسیرا مما اودعته فیها من هذه العلوم اللاهوتیه و لکنی انما ارید بالطاعن النفیض فاعلم ذلك ..."

"چون کتابم را به ایشان دادم و نظرشان را در آن باب خواستار شدم، ایشان به من گفت: ای جابر! و یحک! چگونه در این باب امری بر تو مجهول مانده است در حالی که من در وجوه مختلف آن را برای تو توضیح دادم، من اشاره به دو کتاب دیگرم کردم و گفتم: در این دو کتاب متذکر شده‌ام کتاب اول کتاب تجمیع است و کتاب دوم یکی از تدابیر را ذکر کرده‌ام در مجموع دو کتاب در مورد یک موضوع است، پس کتابم را به من بازگردانید پس از ارشادات او استفاده کردم و در کتاب‌هایم تجدید نظر نمودم، متوجه شدم که کتاب‌هایم نقایصی دارد که بر اساس اسلوب، این مرد بزرگ آن را تصحیح کردم پس کتابی جامع شد که در عین دشواری بسیار گواراست، ای برادر! خودت ادراک خواهی کرد که چگونه مسائل دشوار در آن ساده و آسان شده است..."

ببینید چگونه جابر خاطر نشان می‌کند که امام علیه السلام بر جمیع علوم احاطه دارد و چگونه در موارد مختلف حتی مسائل تجربی به وی یاری می‌رساند.

اما در متون دیگری از جابر به این امر برخورد می‌کنیم که جابر برای یادگرفتن فنونی از علم کیمیا به شخصی که به وی راهب گفته می‌شده مراجعه می‌کرده گویا این راهب استاد استاد دیگرش حربی بوده‌اند و راهب از تلامیذ خالد

بن یزید محسوب می‌شده به این عبارت دقت کنید:

"بدانکه بعد از مصاحبت با استادم حربی قدس الله روحه اشتیاق داشتم که با راهب دیدار کنم، مشهور است که او شاگرد مریانوس است که گویا کیمیا را به خالد بن یزید آموزش داده و وی در طلب او بوده است و او را به بیت المقدس آورده بوده و در همین شهر هم حربی به پای کرسی درس وی نشسته است."

پس جابر اشاره می‌کند که در طلب وی به شامات رفته و او را پیدا کرده است و طریقه ساخت اکسیری را از وی آموزش گرفته است، و جابر وی را بسیار با معلومات یافته و بعضی از کتب خود را برای بررسی به وی عرضه داشته است، و این راهب هم بر طبق اصول آزمایش روش بدست آوردن اکسیر را به جابر آموزش می‌دهد:

"فقال لی: هلم بنا لاریک ایاه و عدل بی الی مغاره من بعض المغائر الی یأوی الیها و اخرج من وسطها قطعہ منقار فحقر بها شیبیه بقرة الروباس الا انها اعمق و اذهب فی قعر الارض و جعل بینهما فی الحجر مجری طویلا ثم اخذ قطعہ طبن من تربہ المكان قبله و مده و جعله کمدحتہ البخور و ترکہ

يجف فلما طبقه على النفير الذى نقره و هندمه
عليه بالسكين حتى انطبق على الحفره و المجرى
جميعا ..."

پس به من گفت این تدبیر و روش من است ای جابر،
پس دیدم که وی تجربه زیادی دارد و به آقا‌یم امام جعفر
صادق قسم که چیزی را فروگذار نکرد و کامل ذکر کرد، و
اعلم به صواباً آن شاء الله در این آزمایش و عملیات طریقه
خالص سازی طلا با روش ملغمه توضیح داده شد و جالب آن
است که جابر اسم این راهب را در هیچ جا ذکر نمی‌کند
و فقط خاطر نشان می‌کند که او استاد "حربی" و شاگرد
مریانوس می‌باشد.

با توجه به این متون متوجه می‌شویم که گویا جابر
بین امور معنویه و امور علمیه تفاوت قائل می‌شده است، از
اینجا مشخص است که علم کیمیا تا زمان جابر به صورت
متواتر ساری و جاری بوده است و از زمان خالد بن یزید تا
زمان او موجود بوده است.

پس مشخص می‌شود که امام جعفر صادق علیه السلام
ارتباطش با جابر ارتباطی در زمینه علوم باطنی و معنوی

وتذهیب نفس بوده است که از دین نشأت می‌گرفته است وما به این نرسیدیم که وی در علوم محض هم از ساحت مقدس حضرت استفاده می‌برده است.

جابر با اتکا بر پیشوای خود جعفر بن محمد الصادق کارهای علمی خود را انجام می‌داده، و حدود هر چیزی را رعایت می‌کرده و حق هر چیزی را بر آورده می‌نموده است و پاره‌ای از مسائل علمی و علوم دقیقه را از ناحیه دیگری غیر از امامش فرا می‌گرفته است، و در اینجا ما به انصاف علمی او پاکی و دوری او از لغو برخورد می‌کنیم، آنچه مشخص است جابر حتی در پیرویش بسان تقلید عوام نبوده است و یا وجود داشتن استاد روحی بزرگ چون امام جعفر صادق (علیه السلام) و استاد عملی چون آن راهب به نقد و بررسی و تجزیه و تحلیل مسائل می‌پردازد.

علم را نه از یک مصدر واحد بلکه از مصادر مختلفه دریافت نموده و برای رسیدن به حقیقت از همه زوایا آن را مورد بررسی قرار داده است این از مبادی اساسی در پژوهش علمی می‌باشد که بدور از عصبیت و تعصب کارهای علمی را دنبال بکنند.

همچنین ما در جابر مشاهده می‌کنیم که کارهای آن را راهب را مورد نقد قرار می‌دهد و اقامه برهان از روی تجربه می‌کند نه از روی منطق و قیاس و این از آن روشی است که به قلبش تابیده و آن از جانب امام صادق علیه السلام است و این همان نکته‌ای است که در جابر وجود دارد و او را پیشگام علم و فروزنده مشکل کیمیا در تاریخ گردانیده است و این همان عقل باطنی است که خداوند مفتاح اکثر معارفش قرار داده است.

و بواسطه همین نور است که امام صادق معلم جابر باقی ماند و او مصدر الهامش شد.

چنانچه وقتی تاریخ مکتشفین و مخترعین را مورد کاوش و مطالعه قرار می‌دهیم متوجه می‌شویم که این کشف در زمانی به روح آن‌ها اشراق و الهام شده است، مثلاً به کارهای ارشمیدوس مکتشف وزن نوعی، ابن هیثم مخترع اتاق تاریک، هرتمکتشف اشعه الکترومغناطیسی و غیرهم نگاه می‌کنید، وجود این الهام و اشراق را در حیات علمی آن‌ها مشاهده می‌کنید.

وقتی به ماکس پلانک مکتشف علم کوانتم نگاه می‌کنید

متذکر می‌شود که نظر به بسته‌ای بودن انرژی وقتی به ذهن می‌رسید که به هیچ چیز فکر نمی‌کردم ناگهان افکاری که فوق حس بود و الهامی به صورت یک اشراق بر ذهن من فرود آمد، آنچه مبرهن و مشخص است جابر تحت تأثیر امام صادق به مدارج بالای روحی و اشراقی ویژه‌ای رسیده بود و تحت این تعلم و تربیت اشرافات وسیعی به روح وی صورت می‌پذیرفت و عیون علوم مختلفی بر وی گشوده می‌شده است و این قاعده مستلزم نفی هر گونه اکتساب این علم از مصدر امامت نیست، و ما با این تفکیک قائل بدان نشدیم که همه آنچه جابر از نظر علمی می‌داند از آن راهب، و خالد بن یزید اقتباس کرده است، بلکه متذکر این قضیه می‌شویم که جابر ابن حیانی وجود داشته است بر خلاف ادعای یولیوس روسکا، که وی مصدر علم کیمیا بوده است و با استعانت از تزکیه و عمل به مقام والایی در علم کیمیا رسیده است، بدین قول که از جمود فکری گوینده آن ناشی می‌شود نمی‌توان تکیه کرد که می‌گوید: "ملاک این فن، آزمایش است، و کسی که آزمایش را پیشه خود نسازد به هیچ یک از ارکان این علم دست پیدا نمی‌کند چرا جابر، این گونه نبود که آزمایشگر نباشد بلکه سراسر کتاب وی

تکیه بر آزمایش و عمل است و یا در جای دیگر می‌نویسد:

"اصل دانستن سرشت اجرام است نه غیر آن، و رسیدن بدان دانستن معادلات آن است و کسی این معادلات را می‌شناسد که به کل فرایند اشراف داشته باشد یعنی ترکیب و تجزیه‌ها اطلاع داشته باشد و کسی این خواص را دانست می‌توانیم بگوییم که واقعاً یک دانشمند تمام عیار است و کسی که آزمایش و تجربه نکند هیچ دانشی بدست نیاورده، پس آزمایش و تجربه رکن اصلی هر علم تجربی محسوب می‌شود، پس هر کس که علمش بر اساس آزمایش و تجربه نهاده شد در این فن حاذق و کسی که این گونه نیست، عالم و دانشمند تلقی نمی‌شود."

جابر علاقه زیادی در بدست آوردن اکسیر اعظم داشت و این هدفش را با امام صادق علیه السلام نیز در میان گذاشته بود.

جالب است بدانید که عقیده جابر دربارهٔ تحول مواد، همانند عقیده‌ای است که امروزه دربارهٔ عناصر رادیواکتیو وجود دارد، و این را می‌توان در مورد نص کتاب ابوریحان بیرونی عالم کبیر ایرانی بدست آورد که در مورد آن در رادیو

لندن (۱۷ نیسان ۱۹۴۵) گفتگو شد و در مجله مستمع العربی (سال ششم شماره ۶) با عنوان "الرادایوم و علماء العرب" و مجله کیمیا المانی (هایدلبرگ آذار مارس ۱۹۵۸) منتشر شد و من در انجمن بین المللی تاریخ علم عنوان نمودم، و آنچه موجبات تعجب را فراهم می‌سازد این است که جابر عنوان می‌دارد که این سر، از اسراری است که در جمیع تجارب دیده شده است، و ما امروزه به یکسری از منابع رادیواکتیو دست پیدا کردیم که در آن هسته ذرات یا تشعش انرژی متحول می‌شوند و گونه‌ای دیگر انرژی را در هسته عناصر پیدا کردیم که انرژی عظیم ایجاد می‌کند، و می‌تواند منبع انرژی قدرتمندی باشد.

و از جمله مطالبی که در کارهای جابر بدان برخورد می‌کنیم تأثیرات اشعه‌های کواکب و ستارگان بر روی ذرات است، و پرداختن بدان شاید متذکر دو امر باشد:

۱- وی متذکر تأثیر اشعه‌های دور بر روی مواد شده است یا به اشعه جهانی خاصی اشاره می‌کند که هنوز کشف نشده است.

۲- قرابت بین عالم بالا و عالم سفلی را بیان می‌کند

امروزه اشعه‌ها و امواج الکترومغناطیسی کشف شده که از سایر اعضای منظومه شمسی و حتی خود خورشید به سوی ما گسیل می‌شود. یعنی امواج الکترو مغناطیس با آنکه ظاهراً منبعشان خورشید یا یک از سیارات منظومه شمسی است و یاشاید از جاهای مختلفی از کیهان بیایند ولیکن باطنا به واسطه امواج پیش ما هستند و ما می‌توانیم آنها را مشاهده و تجزیه و تحلیل کنیم و اطلاعاتی از آن جرم نجومی ظاهراً دور و غیرقابل دسترس را بدست آوریم گرچه آن جرم نجومی دور است ولی در عین حال نزدیک است چنانچه قبل‌تر هم اشاره کردیم جابر بن این عقیده بود که رسیدن به فنون و علوم مختلف به دو راه میسر است: اول راه و روشی ظاهری که در اثر پژوهش و آزمایش و تجربه حاصل می‌شود و طریق و روش باطنی (اشراق) آن با تطهیر نفس حاصل می‌شود و آنچه احتیاج به معلم روحی دارد همانا طریقه دوم می‌باشد، و آنچه که جابر ابن حیان را از سایرین ممتاز می‌کند و آثار وی را برجسته می‌سازد و شبه آن را به وجود می‌آورد که این آثار منتحل شد است، همین توجه به امر ثانی است که در پرتو الهامات باطنیه به وجود آمده و آن می‌تواند از ناحیه مقدسه امام صادق علیه السلام بر وی افاضه شده است، و به

همین روش توانسته گامی را در جهت پیش برد تفکر بشری در تاریخ علم و جهشی علمی به بار آورد و بسیاری از معضلات و دشواری‌های علوم را مرتفع سازد و این‌که چرا تاکنون این مساله مخفی مانده است برای آن است که تا به حال تفکیکی بین معلومات ایجابیه و تاملات هستی‌شناسی کلی صورت نپذیرفته است همان‌گونه که متذکر شدیم بعید به نظر می‌رسد که امام (علیه السلام) معلم علوم آزمایشگاهی باشد ولیکن ایشان الهامگر نظرات علمی عمیقی بوده و روح چگونگی تجارب و اعتماد به مشاهدات و ممارست در آن را در وی دمیده است.

و این باور را در جابر به وجود آورده که برای رسیدن به سر الله الاعظم و کاوش عالم چاره‌ای جز آزمایش و تجربه ندارد.

با این دیدگاه دیگر نیازی به، دیدگاه افرادی چون "روسکا" و "کراوس" نیست که یکی از آن‌ها کتاب‌های منسوب به جابر را انتقال دانسته و دیگری به طور کل شخصیت وی را زیر سوال برده و بگوید چنین فردی وجود نداشته است، خوب ما مرآده جابر با امام را در جنب ثانی دانستیم و این

را عنوان کردیم که طریقه علمی و آزمایش و تجربی جابر، چیز دیگر است که امام روح بدان دمیده است، و موجب شده که جابر از آن دانسته‌ها به نحو احسن استفاده کند و با الهامات علمی، بدایع و ابتکارات جدید و درستی بدان بیافزاید، اما این که عنوان می‌کنند که کتب جابر در زمان اسماعیلیان نوشته شده امری درست نمی‌باشد چرا که جابر در جای جای کتاب خود از مرشد و راهبر خود امام (علیه السلام) سخن می‌گوید و از او نام می‌برد و این پرداختن به امام دلیل بر آن نیست که نباید از مسائلی که در یونان بوده و عبارات یونانی در آثار وی اثری باشد، بلکه چنانچه گفته شد حکمت گمشده مؤمن است و هر جا که آن را بیابد به سوی آن می‌رود، و کتب جابر نگاشته شده است که "فاما يجب للاستاد علی التلمیذ فهو ان یکون التلمیذ لینا فیولا لجمیع اقویله من جمیع جوانبه لا یغرف علیه فی امر من الامور و ان کان کافیا متصور اللامر فان ذخائر الاستاد العالم لایظهرها للتلمیذ الا عند السکون الیه و الاحماد له غایة الاحماد ذلک ان منزله الاستاذ منزله العلم نفسه ..."

و این مواضع، که جابر از آن نام می‌برد و ذکر می‌کند، از امام (علیه السلام) اقتباس نکرده بلکه مواردی است که از

ارسطو و افلاطون عنوان می‌کند، جابر بین ظاهر و باطن فرق می‌گذارد و آن نگاه باطنی که به اشیاء دارد وی را پیشتاز علم در عصر خود کرده است و برای رسیدن به آن دید، تلاش وافر می‌کند و آزمایش و تجربه می‌نماید، مثل جابر در این خصوص نظیر شاعری است عارف، مثل شبستری که می‌سراید "دل هر ذره را که بشکافی، آفتابی در میان بینی" این دیدگاهی است که جابر داشته و بدان اعتماد و اطمینان داشته است.

به فرازی از گفته‌های جابر توجه کنید:

"فاما الجوهر - عفاک الله - فهو الشیء المملوء الخلل
 و هو المشکل بکل صورة و فیه کل شیء و منه کل
 شیء یتרכب و الیه ینحل کل شیء و اذا کنت لا - تعلم
 ما هو من هذا القول فهو الهباء و لونه الی البیاض
 ما هو - فاذا وقفت علیه الشمس انقدح و ظهر -
 فینبغی ان تعلم ان ذلک هو نفس جرم الفلک
 المنیر الاعظم - سبحان خالفه و تعدست اسماؤه و
 هو الجسم الذی فی سائر الموجودات الثلاثه التی
 هی الحیوان و النبات و الحجر، ولا یمکن لاحد لمسہ
 و اذا مسه ما وجد لمسا و لا یقدر ان یاخذ منه شیئاً
 بیده، الا - ان بارئه جل جلاله یدیره کما یشاء، او

من احب ان تكون له فيه فضله او كان عنده مقدسا
من انبيائه و آل نبیه و اصفیائه و اولیائه او من احب
ان یظهر به اثرا عظیما ..."

"و اما جوهر، آن چیزی است که به هر صورتی در می آید و در او هر چیزی است و هر چیزی از آن است عامل ترکیب و تجزیه هر چیزی می شود، ... به صورت حیوان و نبات و حجر ظاهر می شود، چیزی است که قابل لمس نیست و اگر آن را لمس کنی چیزی به دستت نمی آید و خدای متعال، آن را این گونه تدبیر کرده، و آن را مهبت جمیع فضائل انبیاء و اولیاء قرار داده و اگر اراده کند و دست داشته باشد آن را بر آن ها آشکار می کند و آن ها اثر عظیم آن را ملاحظه می نمایند ..."

به عقیده جابر جوهر چهار عنصر اصلی، جوهری بسیط است که به آن هیولی می گویند و به شکل هر چیزی در می آید و آن اصل هر ترکیبی است و آن اصل هر کلی است و آن باقی است تا وقت معلوم ... و در مقارنه بین عالم صغیر و کبیر می گوید:

"عالم از دو حالت آتش و خاک آفریده شده است"

قابل ذکر است که فکر جوهر بدین مضمون از جمله

تعاریفی است که از فیثاغورثیان به جای مانده است
فیثاغورثیان بر این عقیده بودند که طبق نظریهٔ دیموقریت
جهان از ذرات صغار صلبه که اتم نام دارد تشکیل شده است
و نفس از ذرات غبارمانندی تشکیل شده است، همان گونه
شعاع شمس به آن می‌تابد منور شده و می‌توان حرکات
ذرات را در آن تشخیص داد، و ایده دوم آن است که نفس
خودش مبداء حرکت این ذرات می‌شود.

و در بین متکلمین هم می‌توان به جاحظ اشاره کرد
که در کتاب الحیوان به عبارتی به همین مضمون اشاره
می‌کند.

به هر حال به جاست که ما بر این میراث به جای
مانده از دوران که نگاه باطنی داشتن به هر چیز می‌باشد
افتخار کنیم این همان چیزی است که در مورد آن پژوهش
نشده و کاری در خور پیرامون آن صورت نگرفته است و آن
همان چیز است که ارتباط طیبی بین جابر و امام علیه
السلام برقرار می‌نموده است.

و این روش و منش نه در شخص امام جعفر صادق علیه
السلام بلکه در سایر ائمه قبل از ایشان هم ساری و جاری

بوده است چنانچه در حدیث وارد است که:

اتحسب انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر

در این ندا اعماق حقیقت و غایت رسالت انسانی که شامل رسیدن به معانی رفیعه و مثل العلیا و مطلب عظیم نهفته است.

و برای دست یافتن به این روح، جابر از امام جعفر صادق مددی می جست، چرا که بدین واسطه بود که از ظلمات و رهایی پیدا کرده و به نور فهم نایل می شد، و ابواب رحمت الهی بر او گشوده و خزائن علم بر او مکشوف می گشت.

در عصر حاضر گرچه در علوم و فنون پیشرفت شگرف کرده ایم و علوم تجربی گوی سبقت را از سایر روش ها ربوده است ولی متأسفانه از روح حاکم بر این علوم خبری نداریم و از آن غفلت کرده ایم و باطن علوم را همانند ظاهر آن مورد کاوش قرار نداده ایم، و با خوض در ارتباط بین جابر و امام جعفر صادق (علیه السلام) است که می توان این جنبه از علوم را بدست آورد و به سر الله اعظم در قوانین طبیعی و سنن جاری پی برد، اگر به چشم دل به جهان نگاه کنیم جمله

جهان معجزه است، معجزه‌ای از خدای سبحان، چگونه است که مخلوقی متشکل از گوشت و خون و پی می‌تواند جهان را بشناسد، و این قوانین که بر جهان حاکم است از کجا نشأت گرفته است؟ و رسیدن به همین معانی بود که عشق به علم و تحقیق را در وجودی فردی چون جابر به وجود آورد و این ارتباطش با ناحیه مقدسه امام صادق علیه السلام بود که این علم را در وی فروزان کرد، و راه را بر طریقت‌گران و پویندگان راه علم روشن کرد، و راه را از بیراهه نشان داد.